

در شماره گذشته، بحث اصلاح الگوی مصرف مطرح و برداشتهای مختلف از این موضوع بیان شد، سپس فرایند اصلاح الگوی مصرف تحت عناوین استاندارد سازی، فرهنگ سازی، تعیین الزامات قانونی، اجرا و پیگیری، و اعمال باز خورد، مورد بحث قرار گرفت.

از بین عناوین مختلف، استاندارد سازی مصرف، تعیین الزامات قانونی، اجرا و پیگیری، و اعمال بازخورد در برنامه‌ها بیش از همه جنبه حکومتی داشته، سیستمهای دولتی باید بدان پردازند؛ اما فرهنگ سازی که یکی از حلقه‌های بسیار مهم در فرایند اصلاح الگوی مصرف می‌باشد، تلاش همه سازمانهای تأثیرگذار در فرهنگ مانند صدا و سیما، وزارتخانه‌های ارشاد، آموزش و پرورش، علوم، تحقیقات و فن آوری، مجلات، روزنامه‌ها، و ... را می‌طلبد. از آنجا که مردم ما غالباً با ایمانی عمیق نسبت به دستورات دینی حساس بوده، سعی دارند به وظایف اسلامی خود عمل کنند و بهترین راه دریافت مسائل دینی را روحانیون و مبلغان می‌دانند، برای فرهنگ سازی می‌توان از این ظرفیت عظیم اعتقادی بهره برده، مردم را در جهت مسائل دینی اجتماعی راهنمایی کرد؛ از اینرو در بخش فرهنگ سازی، روحانیون می‌توانند دارای تأثیری شگرف باشند.

پرداختن به این موضوع توسط مبلغان، از سوی ادای تکلیف دینی است و از سوی دیگر وظیفه‌ای است که پرداختن بدان از جانب رهبر انقلاب مورد تأکید قرار گرفته است. ما هم سعی می‌کنیم در این مقاله، موضوع اصلاح الگوی مصرف را از دیدگاه دین مورد بررسی قرار داده، زمینه تبیین این امر توسط روحانیون محترم را فراهم سازیم. امید آنکه بخشهای دیگر تأثیر گذار در فرهنگ نیز هر کدام با توجه به ظرفیتهای خویش به این امر پردازند و سازمانهای مسئول و مرتبط هم هر کدام با فعالیتی بایسته به اجرای این امر خداپسندانه کمک کرده، با تدابیر لازم و با پیگیری تا دستیابی به نتیجه، مجدّانه آن را دنبال کنند.

الگوی مصرف و منابع دینی

در منابع دینی این موضوع غالباً تحت عناوین اسراف و تبذیر مورد بحث قرار گرفته است که بایستی کاری اجتهادی و استنباطی در باره آن انجام شود؛ اما از آنجا که در مباحث فقهی در حد بایسته به این موضوع پرداخته نشده، لازم است هر مبلغ در حد توان و با دقت لازم سعی کند به هر مقدار از مباحث آن دست یافت برای مردم بیان نماید.

قبل از ورود به بحث، توجه به نکته‌ای ضروری است و آن اینکه در منابع دینی معمولاً مباحث بسیاری از جمله بحث اسراف و تبذیر مطرح و رهنمودها به صورت کلی بیان و از ذکر مصادیق و ارائه الگو غالباً خودداری گردیده است. این امر برای بعضی افراد ایجاد سؤال می‌کند که چرا این مطالب به صورت واضح و با ذکر مصادیق و شاخصهای روشن مطرح نگشته است.

اما باید توجه داشت که دین اسلام دینی جهانی است، دینی که از جانب خداوند برای سالیان دراز و جوامع مختلف نازل شده، تا در همه زمانها راهنمای انسانها باشد. چنین دینی اگر به مسائل مصادیقی و عینی خصوصاً در مسائلی که از متغیرهای بسیار زیادی برخوردار است پردازد، نمی‌تواند از جامعیت لازم برای زمانهای مختلف برخوردار باشد؛ از اینرو در موضوعاتی از این قبیل به بیان قواعد کلی پرداخته و تعیین مصادیق و نمونه‌های آن را در هر زمان به عرف و تفهیم عمومی مسلمانان وا گذاشته است.

اسراف

درباره لغت اسراف و تبذیر و تفاوت آنها با یکدیگر ابتدا از کتب لغت استفاده نموده سپس به موارد استعمال آن در قرآن می‌پردازیم.

«الإسرافُ: مُجَاوِزَةُ الْقَصْدِ؛ اسراف به معنای از حد اعتدال گذشتن است.»
«وَالْإِسْرَافُ نَقِيضُ الْإِقْتِرَادِ؛^۱ اسراف نقیض میانه روی است.»

«أَسْرَفَ الرَّجُلُ إِذَا جَاوَزَ الْحَدَّ، وَ أَسْرَفَ إِذَا أَخْطَأَ، وَ أَسْرَفَ إِذَا غَفَلَ، وَ أَسْرَفَ إِذَا جَاهَلَ؛^۱ کسی اسراف کرد؛ یعنی از حد تجاوز نمود و در معانی خطا کردن، غافل شدن و نادانی بکار رفته است.»

تبذیر

«التَّبْذِيرُ: إِفْسَادُ الْمَالِ وَ إِفْلاَقُهُ فِي السَّرْفِ؛ تبذیر فاسد کردن مال است و انفاق نمودن بیش از حد.»

«وَ قِيلَ: اَلتَّبْذِيرُ إِفْلاَقُ الْمَالِ فِي الْمَرْعَايِ، وَ قِيلَ: هُوَ وَ أَنْ عَيَّسَ يَهُ فِي إِفْلاَقِهِ؛ و گفته شده که تبذیر خرج کردن مال در معصیت است و گفته شده تبذیر آنست که در انفاق کردن دست خود را بگشای؛ به گونه‌ای که همه مال خود را ببخشی.»

تفاوت اسراف و تبذیر

در فرق بین لغت اسراف و تبذیر جمله‌ای گفته شده که قابل تأمل است.
«وَ قَدْ فَوَّقَ بَعْثُ التَّبْذِيرِ وَ الْإِسْرَافِ فِي أَنَّ التَّبْذِيرَ الْإِفْلاَقُ فِيهَا لَا عِيَّسَ، وَ الْإِسْرَافُ الْصَّرْفُ زِلْطَةً عَلَيَّ مَا عِيَّسَ؛ فرق بین اسراف و تبذیر آن است که تبذیر، انفاق در جاکی است که سزاوار نیست؛ اما اسراف، خرج کردن بیش از مقدار شایسته است.»
نتیجه آنکه:

1. اسراف تنها در مسائل مادی مطرح نیست؛ بلکه در همه اموری که زیاده روی صورت گرفته و از حد معقول یا حد عادی آن تجاوز شود، اسراف انجام شده است.
2. تبذیر تنها در مسائل مادی است و آن هم خرج کردن در جاکی است که نباید خرج کرد؛ مانند کمک به گناه و معصیت یا خرج کردن در راه معصیت و یا ریخت و پاش بیجا برای خود نماکی و غیره.

واژه اسراف در قرآن

در موارد متعددی از قرآن مجید واژه اسراف بکار رفته است که در همه آنها، معنای تجاوز از حد فهمیده می‌شود، به‌عنوان نمونه:
«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^۲؛

«ای فرزندان آدم، به هنگام هر عبادت لباس خود را بپوشید. و نیز بخورید و بیاشامید؛ ولی اسراف نکنید، که خدا اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.»
در این آیه، اسراف در معنای زیاده روی در خوردن و آشامیدن بکار رفته و انسانها را از آن بر حذر داشته است.

در آیه دیگری آمده است:

«فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ»^۳؛
«از بیم آزار فرعون و مهتران قوم او، جز گروهی از قوم موسی به او ایمان نیاوردند. و فرعون در زمین برتری می‌جست و او از اسراف‌کنندگان بود.»
در این آیه، فرعون به دلیل گردن‌کشی و تجاوز از حد انسانی خود، مسرف شمرده شده است.

واژه تبذیر در آیات

در دو آیه 26 و 27 سوره اسراء، سه واژه از ماده بذر بکار رفته است که مطلب مورد بحث آیه در باره مصرف مال می‌باشد.

در این دو آیه می‌فرماید:

«وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»^۴؛

۱. لسان العرب.

۲. اعراف/ 31.

۳. یونس / 83.

۴. اسراء/ 26 و 27.

فرهنگ سازی که یکی از حلقه‌های بسیار مهم در فرایند اصلاح الگوی مصرف می‌باشد، تلاش همه سازمانهای تأثیرگذار در فرهنگ مانند صدا و سیما، وزارتخانه‌های ارشاد، آموزش و پرورش، علوم، تحقیقات و فن آوری، مجلات، روزنامه‌ها، و ... را می‌طلبد
«و حق خویشاوند و مسکین و در راه مانده را بده و مال خود را بیهوده و به گزاف مریز و مپاش(تباه مکن).

همانا ریخت و پاش کنندگان (کسانی که مال را به گزاف تباه می‌کنند) برادران شیطانهایند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بود.»
تاکنون موارد بکارگیری اسراف و تبذیر در قرآن مطرح و به خوبی معلوم شد که اسراف به معنای زیاده روی و خروج از اعتدال در موارد مختلف از جمله زیاده روی در مصرف می‌باشد؛ اما تبذیر به معنای زیاده روی در خرج و مصرف مال می‌باشد.
اسراف در خوراک یکی از مواردی که از مصادیق اسراف شمرده شده است، زیاده روی در خوردن و نوشیدن است.

قرآن مجید می‌فرماید:
«كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^۱
«بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، که خدا اسرافکاران را دوست ندارد.»
مخارج زندگی

برای پرهیز از اسراف و دست‌یابی به روش صحیح اداره زندگی، بای توجه داشت که اصلاح الگوی مصرف به معنای بخل و خسیس بودن و سخت‌گیری بر خانواده نبوده، این امر به هیچ وجه نمی‌تواند پوششی برای هزینه نکردن و سخت‌گیری در مورد زن و فرزندان باشد؛ بلکه از روایت معصومین‌علیهم‌السلام فهمیده می‌شود که:
الف. بطور کلی ایجاد گشایش برای خانواده مطلوب است؛
ب. اعتدال و میانه روی در هزینه‌های زندگی از اموری است که علاوه بر عقلانی بودن، شرع مقدس بر آن تأکید دارد؛
ج. در هر زمان الگوی مصرف به تناسب درآمدهای عمومی می‌تواند متفاوت باشد؛
د. الگوی مصرف به تناسب در آمد هر فرد یا خانواده، می‌تواند تغییر یابد.
رفاه خانواده

ایجاد رفاه و زمینه آسایش برای زن و فرزندان در حد توان و متعارف، وظیفه هر فرد مسلمان است که کوتاهی نسبت به آن در موارد بسیاری خلاف شرع مرسلم می‌باشد. در این مورد روایات بسیاری وارد شده که در اینجا به نمونه‌های اشاره می‌شود:

1. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يُوسِّعَ عَلَى عِيَالِهِ لِنَلَا يَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا قَالَ الْأَسِيرُ عِيَالُ الرَّجُلِ يَنْبَغِي إِذَا زِيدَ فِي النِّعْمَةِ أَنْ يَزِيدَ أَسْرَاءَهُ فِي السَّعَةِ عَلَيْهِمْ»^۲

امام موسی ابن جعفر علیهما السلام می‌فرماید: سزاوار است که مرد برای خانواده گشایش ایجاد نماید تا آرزوی مرگ او را نکنند. سپس این آیه را تلاوت کردند که: برای دوستی خداوند به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند. پس از آن ادامه دادند که [یکی از مصادیق] اسیر، خانواده مرد است و سزاوار است اگر نعمت مردی زیاد شد، گشایش بر خانواده خود ایجاد کند.

2. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ أَرْضَاكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَسْبَغُكُمْ عَلَى عِيَالِهِ؛
از امام سجاد علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمودند: بهترین شما نزد خداوند، آن کسی است که بیش‌تر برای خانواده خود گشایش ایجاد نماید.»

3. «عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الرَّضَاعِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ صَاحِبُ النِّعْمَةِ يَجِبُ عَلَيْهِ التَّوَسُّعَةُ عَلَى عِيَالِهِ؛ امام رضا علیه السلام فرمودند: کسی که دارای نعمت است، واجب است بر خانواده خود توسعه ایجاد کند.»

اعتدال در هزینه‌ها

۱. اعراف/ 31.

۲. وسائل الشیعه، ج 21، ص 540.

میان روی و اعتدال در مخارج، از مسائل بسیار مهم در مدیریت معاش است. بسیاری از افراد به دلیل عدم دقت در خرج، دچار افراط و تفریط گردیده و خود و خانواده را دچار مشکل می‌سازند.

اعتدال و میانه روی در هزینه های زندگی تا آنجا دارای اهمیت است که قرآن مجید این رویه را از ویژگیهای بندگان خداوند بر شمرده می‌فرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَانِ ... وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتَرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»^۱ «و بندگان رحمان آناند که ... چون هزینه کنند، نه اسراف کنند و نه تنگ گیرند و میان این دو به راه اعتدال باشند.»

در رواط آمده است که:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَرٍّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّفَقَةِ عَلَى الْعِيَالِ فَقَالَ مَا بَيْنَ الْمَكْرُوهَيْنِ الْإِسْرَافِ وَ الْإِقْتَارِ؛

عبدالله ابن ابان می‌گوید از امام موسی بن جعفر علیهما السلام در باره مقدار [صحیح و بایسته] خرج برای زندگی پرسیدم، آن حضرت فرمودند: حد میان دو روش نامطلوب را که اسراف و سخت‌گیری است، [برگزین].»

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَأْخُذُ بِآدَابِ اللَّهِ إِذَا وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ اتَّسَعَ وَ إِذَا أَمْسَكَ عَنْهُ أَمْسَكَ»^۲

مؤمن به آداب الهی تمسک می‌جوید، هنگامی که برایش توسعه ایجاد می‌کند او هم گشایش می‌دهد و هنگامی که بر او تنگ گرفته شود، امساک می‌کند.»
متغیرها در الگوی مصرف

در شناخت دقیق الگوی مصرف، توجه به این نکته ضروری است که در شرایط مختلف اقتصادی جامعه و شرایط گوناگون در آمد خانواده می‌توان به الگوی خاص دست یافت. اگر زمانی مردم از امکانات بسیار ناچیزی برخوردارند و یا در آمد خانواده ها خیلی کم و ناچیز است، نمی‌توان انتظار داشت که در مخارج زندگی هزینه‌های بالاکی انجام شود. اسراف تنها در مسائل مادی مطرح نیست؛ بلکه در همه اموری که زیاده روی صورت گرفته و از حد معقول یا حد عادی آن تجاوز شود، اسراف انجام شده است

زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام که مردم در تنگدستی کامل به سر می‌بردند، این بزرگواران در حد فقرای جامعه می‌زیستند؛ به گونه‌ای که وقتی اصحاب صفا که از مهاجرین بسیار تنگدست بودند، به پیامبر گلایه کرده و اظهار داشتند که ما از بس خرما خورده‌ایم شکم‌هایمان آتش گرفته، آن حضرت می‌فرمایند: من هم از همین غذا می‌خورم. اما هنگامی که رفاه نسبی در جامعه ایجاد می‌شود، امام صادق علیه السلام به گونه‌ای دیگر و تا حدی با هزینه‌های بالاتر زندگی می‌کنند.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ ... إِنَّمَا الْإِسْرَافُ فِيمَا أَفْسَدَ الْمَالَ وَ أَضَرَ بِالْيَدَنِ قُلْتُ فَمَا الْإِقْتَارُ قَالَ أَكْلُ الْخُبْزِ وَ الْمِلْحِ وَ أَنْتَ تَقْدِرُ عَلَيَّ غَيْرِهِ قُلْتُ فَمَا الْقَصْدُ قَالَ الْخُبْزُ وَ اللَّحْمُ وَ اللَّبَنُ وَ الْخَلُّ وَ السَّمْنُ مَرَّةً هَذَا وَ مَرَّةً هَذَا»^۳

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: ... اسراف در جایی است که مال از بین می‌رود و به بدن ضرر وارد می‌شود.

راوی می‌گوید: سؤال کردم، پس سخت‌گیری چیست؟

حضرت فرمودند: نان و نمک خوردن در هنگامی که می‌توان غذای بهتری خورد.

راوی سؤال می‌کند: پس میانه روی در زندگی چیست؟

حضرت فرمودند: نان با گوشت یا شیر یا سرکه و یا با روغن، در هر وعده غذا یکی از اینها

مصرف شود.»

۱. فرقان/63 تا 67.

۲. وسائل الشیعة، ج 21، ص 541.

۳. الکافی، ج 4، ص 52.

مجالس حضرت زهرا علیها السلام (2)

سیدجواد حسینی

از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پنج خطبه نقل شده است: نخستین خطبه، سخنرانی ایشان است که پس از غصب خلافت امیرمؤمنان علیه السلام و غصب فدک ایراد شد؛^۱ خطبه دوم، سخنرانی آن حضرت در جمع زنان مهاجر و انصار است؛^۲ خطبه سوم، زمانی بیان شده است که کودکان به خانه ولایت هجوم بردند؛^۳ خطبه چهارم در نکوهش پیمان شکنان و انسانهای بی تفاوت است؛ خطبه پنجم در مقابل مهاجمان به بیت وحی بیان شده است. مقصود از خطبه آن حضرت در این مقاله، همان خطبه اول و خطبه معروف آن بانوی مکرمه است که بخشهای مختلفی دارد. در شماره پیشین مجله، از این عناوین بحث شد: ایمان و نماز، زکات، حج، امامت، رهبری و جهاد. در این مقاله عناوین ذیل بررسی شده است: عدالت اجتماعی، صبر، احسان به پدر و مادر و صلح رحم.

مجلس اول: عدالت

فاطمه زهرا علیها السلام با توجه به اهمیت عدالت، مهم‌ترین فلسفه آن را آرامش دلها می‌داند؛ از اینرو فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ ... وَالْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ؛^۴ عدل را برای استواری (و آرامش) دلها قرار داد.»

بحث عدالت، به ویژه عدالت اجتماعی در اسلام، جایگاه مهم و ویژه ای دارد. یکی از مهم‌ترین اهداف بعثت پیامبران و تلاش معصومان، اقامه عدل و قسط بوده است. همچنین بر مؤمنان و متدینان سفارش شده است که برای برپایی عدالت اجتماعی تلاش کنند. روایات نیز به اهمیت و آثار و برکات عدالت اجتماعی پرداخته اند. استاد مطهری می‌گوید: «[عدالت] رعایت حقوق افراد و عطا کردن به هر ذی حق، حق او را؛ ظلم، عبارتست از: پامال کردن حقوق و تجاوز به حقوق افراد دیگر و تصرف در حقوق دیگران. معنای حقیقی عدالت بشری؛ یعنی عدالتی که در قانون بشری باید رعایت شود و افراد بشر باید آن را محترم بشمارند، همین معنا است. این عدالت، متکی بر دو چیز است: یکی حقوق و اولویتها؛ یعنی افراد بشر نسبت به یکدیگر و در مقایسه با یکدیگر نوعی حقوق و اولویت پیدا می‌کنند...»

یکی دیگر، خصوصیت ذاتی بشر است که طوری آفریده شده است که در کارهای خود الزاماً نوعی اندیشه که آنها را اندیشه اعتباری می‌نامیم، استخدام و با استفاده از آن اندیشه‌های اعتباری به عنوان «آلت فعل» به مقاصد طبیعی خود نائل می‌آید. آن اندیشه‌ها یک سلسله اندیشه‌هایی «انشائی» است که با «باید»ها مشخص می‌شود؛ از آن جمله این است که برای اینکه افراد جامعه بهتر به سعادت خود برسند، «باید» حقوق و اولویتها رعایت شود و این است، مفهوم عدالت بشری که وجدان هر فرد آن را تأیید می‌کند و نقطه مقابلش را که ظلم نامیده می‌شود، محکوم می‌سازد.^۵

مولوی می‌گوید:

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعش

ظلم چه بود؟ وضع در ناموضعش

عدل چه بود؟ آب ده اشجار را

۱. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، دوم، 1403 ق، ج 43، ص 158.

۲. همان، ج 28، ص 205.

۳. احتجاج، طبرسی، ص 106.

۴. بحارالانوار، ج 43، ص 158.

۵. عدل الهی، مرتضی مطهری، صدرا، قم، 1357 ش، چاپ دهم، ص 62.

به نمونه‌هایی از آیات و روایات درباره عدالت اجتماعی توجّه کنید:
 در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۱ «برای هر امتی، رسولی است. هنگامی که رسولشان [به سوی آنان] بیاید، به عدالت در میان آنها داوری می‌شود و ستمی به آنها نخواهد شد.»
 در آیه دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت، گواهی دهید. دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیک است و از [معصیت] خدا پرهیزید، که از آنچه انجام می‌دهید، باخبر است.»^۲

در روایات نیز تعبیرات بسیار حیاتی از عدالت شده است که به چند نمونه اشاره می‌شود:
 1. حضرت علی‌علیه‌السلام فرمودند: جَعَلَ اللَّهُ الْعَدْلَ قَوَامًا لِلْأَتَامِ؛^۳ خداوند، عدل را برای قوام و استواری مخلوقات قرار داد.»

2. آن حضرت در سخن دیگری می‌فرماید: «الْعَدْلُ أَحْلَىٰ مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الطَّمَانُ؛ عدالت شیرین‌تر از آب برای تشنه‌ای است که به آن دست یابد.»^۴
 3. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «عَدْلٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً قِيَامٌ لَيْلًا وَ صِيَامٌ نَهَارًا وَ جَوْزُ سَاعَةٍ فِي حُكْمٍ أَشَدُّ وَ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مَعَاصِي سِتِّينَ سَنَةً؛^۵ یک ساعت رعایت عدالت، بهتر از شصت سال عبادت است که شبهای آن عبادت کنند و روزهای آن روزه باشند و یک ساعت حکم و قضاوت ستمکارانه [نزد خدا] از شصت سال گناه شدیدتر و بزرگ‌تر است.»

علی‌علیه‌السلام و عدالت

یکی از دختران امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام گردنبندی را به عنوان عاریه به مدت سه روز برای استفاده کردن در روز عید قربان از ابن رافع خزانه‌دار بیت‌المال امام علی‌علیه‌السلام گرفت. وقتی خبر به علی‌علیه‌السلام رسید، به شدت غضبناک شد، وی را احضار کرد و فرمود: «آیا برای همه زنان مسلمانان، ممکن است که از بیت‌المال عاریه بگیرند؟» سرانجام، حضرت، گردنبند را در اسرع وقت به بیت‌المال برگرداند و فرمود: «اگر به عنوان عاریه نبود دست دخترم را قطع می‌کردم.»^۶

عدالت در بین فرزندان

از جمله اموری که باید در آن به عدالت رفتار شود، مسائل مربوط به خانواده و فرزندان متعدد در یک خانواده است. اگر چه ممکن است بعضی از آنها مورد علاقه بیش‌تر باشند؛ ولی باید دقت کرد که اظهار و ابراز علاقه، منجر به عدم رعایت عدالت و تبعیض در بین آنان نگردد که در این صورت مرتکب ظلم شده و باید منتظر عواقب ناگوار آن بود.
 نعمان بن شبیر می‌گوید که روزی پدرم به من هدیه‌ای داد؛ ولی به دیگر برادران و خواهرانم چیزی نداد. مادرم عمرة بنت رواحه به پدرم گفت: «من به این تبعیض راضی نمی‌شوم؛ مگر آنکه رسول خدا درستی عمل تو را گواهی کند.» سپس پدرم به محضر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شد و عرض کرد: «ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! من به فرزندم هدیه‌ای داده‌ام و همسر مرا واداشته که شما را بر صحت آن گواه بگیرم.» پیامبر پرسید: «آیا به همه فرزندان چنین هدیه‌ای داده‌ای؟» وی گفت: «نه!» حضرت فرمود: «پس از خدا بترس و بین فرزندان به عدالت رفتار کن، من بر کار ظالمانه گواهی نمی‌دهم.»^۷

۱. یونس/47.

۲. مائده/8.

۳. غرر الحکم، عبدالواحد آمدی، مکتب الاعلام، قم، شماره 1697، 1366 ش، ج 1، ص 37.

۴. کافی، کلینی، دار الصعب، بیروت، چهارم، 1401 ق، ج 2، ص 146، ح 11.

۵. جامع الاخبار، تاج الدین الشعیری، دار الرضی، قم، 1405 ق، ج 1، ص 154 و بحارالانوار، ج 72، ص 352.

۶. وسائل الشیعه، حر عاملی، آل البيت، ج 28، ص 262.

۷. میزان الحکمة، محمدی ری شهری، دارالحديث، ج 10، ص 707.

دیوار عدالت

هیچ عمران و آبادی و ساخت و سازی مانند عدالت، یک شهر را آباد نمی کند. در حالی که اگر یک شهر و مملکت از حیث ظاهر و ساختمانها با شکوه گردد؛ ولی این شکوه بر اساس ظلم باشد، در واقع آباد و پایدار نیست. امام علی علیه السلام می فرماید: «مَا عَمِرَتِ الْبُلْدَانُ بِمِثْلِ الْعَدْلِ»^۱ هیچ چیز مانند عدل سبب آبادی شهرها نمی شود.»

فرماندار حمص به عمر بن عبدالعزیز در نامه ای نوشت: «دیوارهای شهر در حال خراب شدن است. برای تعمیر آن چه دستور می فرمایید؟» خلیفه در پاسخ نوشت: «شهر حمص را از عدالت دیوار بکش و راهها را از ظلم و ستم نسبت به مردم، پاکسازی کن. در این صورت به دیوار خشت و سنگ و گچ نیازی نیست.»^۲

توسل

بر اساس همین عدالت بود که حضرت فاطمه علیها السلام علیه ابابکر چنین احتجاج و استدلال کرد: «آیا از عدل است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟» از اینرو فرمود: «... يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ، أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثَ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا؛ أَيِ پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا آمده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! براستی بدعت تازه و زشتی آورده ای.»^۳

راستی این از عدالت بود که خانه ولی خدا را در مدینه آتش زدند و به ناموس خدا اهانت کردند؟ راستی با این اهانتها و بی حرمتیها به دنبال چه چیزی بودند؟
شیطان به بیت وحی تعالی چه می کند؟

آتش به گرد جنت اعلی چه می کند؟

دار الزیارة نبی و آستان وحی

ای وای من مغیره در آنجا چه می کند؟

رویش سیاه گردد و دستش بریده باد

قنغد، کنار خانه مولا چه می کند؟

باید زتازیانه، بیرسم که در بهشت

آثار خون به قامت طوبی چه می کند؟

گیرم روا است سوختن خانه میخ در

بر سینه شکسته زهرا چه می کند؟

آری، این پی عدالتی همچنان ادامه یافت و این آتش همچنان شعله ور ماند تا عصر عاشورا، خیمه گاه آل الله را به آتش کشید و نوامیس خدا و آل بیت علیهم السلام را به اسارت برد. اینجا فریاد دختر زهرا علیها السلام بلند شد که «أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ إِمَاءَكَ وَ سَوْفُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا قَدْ هُتِكَتْ سُنُورُهُنَّ وَ أَبْدِيَّتْ وَ جُوهُهُنَّ تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ؟ أَهَلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَّحُ وَ جُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدَّيْنِيُّ وَ الشَّرِيفُ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَ لِي وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِي؛^۴ ای پسر آزاد شده [جد ما]! آیا از عدل است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و دختران رسول خدا را اسیر کنی و از شهری به شهر دیگر ببری؟! پرده آبروی آنها را هتک کنی و صورت آنان را آشکار سازی که مردم بدانها چشم دوزند، و نزدیک و دور و فرومایه و شریف چهره آنها را بنگرند. از مردان آنان کسی به همراهشان نیست، نه یار و نه نگه دار و نه مددکاری.»

مجلس دوم: صبر

۱. غرر الحکم، ج 1، ص 339.

۲. هزار و یک حکایت تاریخی، ص 196.

۳. دلائل الامامة، طبری، منشورات الرضی، قم، ص 30؛ عوالم العلوم، بحرانی، مدرسة الامام المهدي عليه السلام، قم، ج 11، ص 467؛ احتجاج، ج 1، ص 108 و امالي، صدوق، ج 1، ص 384.

۴. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1404 ق، ج 45، ص 133، باب 39.

از لوازم انفکاک ناپذیر زندگی اجتماعی و فردی دنیا، این است که زحمات، گرفتاریها، بیماریها، بلاها و ... دامنگیر انسان می‌شود و همین طور در مقابل وسوسه‌های نفسانی و شیطانی قرار می‌گیرد و عبادتهایی چون نماز و روزه و حج و امثال آن را باید انجام دهد. تمامی این موارد سخت، نیاز به استقامت و صبر دارد. صبر، آثار بسیار سازنده و محصولات بسیار شیرینی برای انسان به ارمغان می‌آورد. تمامی کسانی که به مقامات عالیه راه یافته‌اند از انبیا گرفته تا امامان و اولیاء الهی، عامل اصلی و رمز حقیقی این راهیابی، بردباری بوده است. حضرت زهرا علیها السلام یکی از آثار و حکمت‌های صبر را پاداش عظیم آن معرفی می‌کند و می‌فرماید: «وَالصَّبْرُ مَعُونَةٌ عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ؛^۱ و [خداوند] صبر را برای به دست آوردن پاداش قرار داده است.»

در قرآن کریم تعبیهات بسیار بزرگ و پرمعنایی درباره صبر شده است که باعث تشویق و دلگرمی انسان می‌شود. همچنین در روایات، آثار گرانبها و مهمی برای بردباری بیان شده است که به اهم آیات و روایات در این زمینه اشاره می‌شود:

1. صابران، محبوب خداوند
«وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»؛^۱ «خداوند بردباران را دوست دارد.»
2. خداوند، پاور صابران
«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛^۲
«خدا و رسولش را اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید و قدرت (و شوکت) شما از میان برود و استقامت کنید که خداوند با استقامت‌کنندگان است.»
این معنی، معنی خاص و ویژه است؛ غیر از معنی است که خداوند با همه دارد؛ «إِنَّ اللَّهَ مَعَكُمْ» و «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ».
3. تسلط بر زمین، پاداش صبر

در قرآن کریم می‌خوانیم: «سرانجام از فرعونیان انتقام گرفتیم ... و مشرقها و مغربهای پربرکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ستم) واگذار کردیم»؛ «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا»؛^۲ «و وعده نیک پرورگارت بر بنی اسرائیل، به سبب صبری که به خرج دادند، تحقق یافت.»
گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان
بلا بگردد و کام هزار ساله برآید^۳

4. امامت و هدایت، پاداش شکیبایی
«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛^۴ «و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند؛ چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند.»
صبر تلخ آمد ولیکن عاقبت
میوه شیرین دهد پرمفعت^۵

5. درود و رحمت خدا
در قرآن به پاداش دیگری برای صابران اشاره کرده، می‌فرماید: «... وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛^۶ «به بردباران بشارت بده، آنها که هرگاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: ما

۱. بحار الانوار، ج 43، ص 158.

۲. آل عمران/146.

۳. انفال/46.

۴. الاعراف/136 و 137.

۵. حافظ.

۶. السجدة/24.

۷. مولوی.

۸. بقره/155-157.

ما از آن خداییم، و به سوي خدا برمي‌گردیم. اینها، همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده است. و آنها هستند، هدایت یافتگان.»
در این آیه به سه پاداش صابران اشاره شده است: 1. درود خدا (در واقع، همان الطاف ویژه الهی)؛ 2. رحمت خاص الهی؛ 3. هدایت خاص الهی.
6. اساس ایمان

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «الصَّبْرُ رَأْسُ الْإِيمَانِ؛ بردباري سرِ ایمان است.»^۱
7. راه رسیدن به اهداف
از مسیح‌علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّكُمْ لَا تُدْرِكُونَ مَا تُحِبُّونَ إِلَّا بِصَبْرِكُمْ عَلَيَّ مَا تَكْرَهُونَ؛^۲ برآستی به آنچه دوست دارید نمی‌رسید، مگر با صبر شما بر آنچه بد می‌دانید.»
امام علی علیه‌السلام فرمود: «بِالصَّبْرِ تُدْرِكُ مَعَالِيَ الْأُمُورِ؛^۳ با صبر است که به امور عالی می‌توان رسید.»

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری شود ولیک به خون جگر شود^۴

حتی راه رسیدن به خداوند، صبر در مقابل معاصی، بلاها و بردباری بر طاعت و بندگی است.
امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ صَبَرَ عَلَى اللَّهِ وَصَلَّ إِلَيْهِ؛^۵ کسی که بر [اطاعت و ترک معاصی] خدا صبر کند، به او خواهد رسید.»

8. صبر و ظفر
پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «بِالصَّبْرِ يُتَوَقَّعُ الْفَرَجُ وَ مَنْ يُدْمِنُ قَرَعَ الْبَابَ يَلِجُ؛^۶ با صبر، انتظار گشایش می‌رود و کسی که بر کوبیدن در می‌مداومت کند، وارد می‌شود.»
در حدیثی دیگر فرمود: «أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ وَ أَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكُرْبِ؛^۷ پیروزی با صبر و گشایش با سختی است.»

9. راحتی دائمی

حضرت علی علیه‌السلام درباره صفات متقین می‌فرماید: «صَبْرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً؛^۸ مدت کوتاهی را صبر کردند، به دنبال آن به راحت طولانی مدت دست یافتند.»
صبر کن حافظ به سختی روز و شب
عاقبت روزی بیابی کام را^۹

10. پاداش هزار شهید

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «مَنْ ابْتُلِيَ مِنْ شَيْعَتِنَا فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ؛^{۱۰} کسی از شیعیان که گرفتار شود، پس بر آن گرفتاری صبر کند، برای او اجر [و پاداش] هزار شهید خواهد بود.»
حکایت

«امّ عقیل» زن مسلمان و بادیه‌نشین بود. روزی دو میهمان بر او وارد شدند. فرزند آن زن، همراه شتران در بادیه بود، در همان لحظه به او خبر دادند که شتر خشمگین، فرزندش را در چاهی انداخته و کشته است. زن با ایمان به کسی که خبر مرگ فرزند او را آورده بود، گفت: «از مرکب پیاده شو و در پذیرایی از میهمانان کمک کن!» گوسفند را به او داد تا آن را ذبح کند و

۱. کافی، ج 2، ص 87، ح 1.

۲. بحار الانوار، ج 79، ص 137، باب 18 و مستدرک، ج 2، ص 425.

۳. غرر الحکم، ص 283، ش 6317 و منتخب میزان الحکمة، ص 287.

۴. حافظ.

۵. بحار الانوار، همان، ج 71، ص 95، ح 60.

۶. همان، ج 71، ص 96، ح 61.

۷. همان، ج 77، ص 88، ح 2.

۸. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، 193، ص 402.

۹. حافظ.

۱۰. التمهیص، ص 59، ح 125 به نقل از منتخب میزان الحکمة، ص 288 و کافی، کلینی، دارالکتب الاسلامیة، 1365 ش، ح 1، ص 352.

سرانجام، غذا آماده شد. «ام عقیل» غذا را نزد میهمانان گذاشت. پس از صرف غذا نزد آنان رفت و گفت: «آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاهی داشته باشد؟» یکی از حاضران گفت: «بله! من آگاهم.» زن گفت: «آیاتی از قرآن را برایم بخوان تا در برابر مرگ فرزندم مایه تسلی خاطر من شود.» او می‌گوید: «من، این آیات را برای آن زن خواندم «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرٍ الصَّابِرِينَ...»؛^۱ «و به تحقیق شما را با ترس و گرسنگی و کمبود در اموال و جانها و فرزندانان می‌آزماییم و صبر کنندگان را بشارت بده...» زن خداحافظی کرد. سپس رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز گذارد. سپس عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ فَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي؛ خداوندا! اوامرت را انجام دادم [و رشته شکیبایی را رها نساختم]، تو هم آنچه را [از رحمت و صلوات] به من وعده داده‌ای بر من ارزانی دار!» سپس اضافه کرد: «اگر بنا بود در این جهان، کسی برای کسی بماند...». یکی از حاضران می‌گوید: «من فکر کردم می‌خواهد بگوید که فرزندم برای من باقی می‌ماند؛ اما چنین ادامه داد که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله برای امتش باقی می‌ماند.»^۲

توسل

بر اثر لطمات و ضربات وارده بر بدن حضرت زهرا علیهاالسلام در جریان هجوم به خانه وحی، آن بانوی مکرمه در بستر بیماری افتاد. در روزهای سخت بیماری آن بانو، زنان مهاجر و انصار به عیادتش آمدند و عرض کردند: «ای دختر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! چگونه صبح کردی؟ با بیماری چه می‌کنی؟» حضرت زهرا علیهاالسلام پس از حمد خدا و درود بر پدرش فرمود: «أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ عَائِقَةٌ لِدُنْيَاكُنَّ قَالِيَةً لِرَجَالِكُنَّ لَفَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ شَتَاتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ فَقُبْحًا لِقَوْلِ الْحَدِّ وَ اللَّعِبِ بَعْدَ الْحِدِّ وَ قَرَعِ الصَّقَاةِ وَ صَدَعِ الْقَنَاةِ وَ خَطَلَ الْأَرَاءِ وَ زَلَلَ الْأَهْوَاءِ...»^۳ صبح کردم در حالی که به خدا سوگند دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از مردان شما خشمناک و بیزارم؛ درون و بیرونشان را آزمودم و نامشان را از دهان خویش به دور افکندم، از آنچه کرده‌اند، ناخشنودم چه زشت است کنده‌های شمشیریها و سستی و بازیچه بودن [مردانان] پس از آن همه تلاشها. چه زشت است سر بر سنگ خارا زدن، و شکاف برداشتن نیزه‌ها و فساد آرا و اندیشه و انحراف آرمان و انگیزه‌ها...».

زبان حال

جز غم کسی به خانه من سر نمی‌زند
 اینجا که مرغ شوق دگر پر نمی‌زند
 در شهر خود غریبم و با درد آشنا
 در خانه غریب کسی سر نمی‌زند
 من دختر پیامبر و زان همه یکی
 دم از سفارشات پیمبر نمی‌زند
 می‌زد مرا مغیره و یک کس به او نگفت
 زن را کسی مقابل شوهر نمی‌زند
 بیش از خودم به حالت زینب دلم بسوخت
 (آخر)، مادر، کسی مقابل دختر نمی‌زند

آری اینجا مادر را مقابل فرزندان زدند و در کربلا فرزندان و دختران را کنار جنازه بابا تازیانه زدند .
 بابا!

سوی شام و کوفه‌ام چه ظالمانه می‌برند
 نمی‌روم ولی مرا به تازیانه می‌برند
 سیر تو را نموده‌اند به نوک نی ستمگران

۱. ادامه آیه و ترجمه آن، پیش‌تر گذشت.

۲. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1370 ش، ج 1، ص 534 و 535.

۳. بحار الأنوار، همان، ج 43، ص 159؛ احتجاج، ج 1، ص 108 و امالی، صدوق، ج 1، ص 384.

مجلس سوم: نیکی به پدر و مادر

احسان به پدر و مادر از حقوق انسانی است، نه فقط اسلامی؛ منتهی در اسلام، بهترین و بیش‌ترین تأکید بر آن شده است و در قرآن در کنار توحید، احسان به والدین مطرح است؛ تا آنجا که حتی اگر آنان مسلمان هم نباشند باید به آنها احسان و احترام کرد. مقام و پست، نباید انسان را از احترام به والدین غافل کند. انسان در هر مقامی باشد باید پدر و مادر خویش را برتر از خود بداند و در مقابل آنها کرنش و تواضع کند. سفارش به احسان به پدر و مادر، متوجه فرزندان است؛ ولی به آنها توصیه نشده است که به فرزندان نیکی کنید؛ گویا عاطفه پدر و مادری برای این امر کافی است.

حدّ و مرزی در احسان به والدین وجود ندارد؛ همچون فقیر نیست که کمک تا زمان سیر شدن باشد و همچون جهاد نیست که تا رفع فتنه یا مثل روزه نیست که تا افطار باشد؛ بلکه حتی بعد از مرگ آنان نیز نباید آنها را فراموش کرد و تا زنده هستیم باید به والدین احسان کنیم. فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «... بِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةَ مِنَ السَّخَطِ؛ نیکی به پدر و مادر را برای دوری از عذابش قرار داده است.»

قرآن مجید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، دستورهای درباره احسان به ایشان دارند که در هیچ کتاب و مذهبی همانند آن را نمی‌توان یافت. اکنون به برخی از این آیات و روایات اشاره می‌شود:

1. بزرگ‌ترین توصیه

« وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ وَالْوَالِدَيْنِ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ »¹ «به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند. مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد. دوران حمل و از شیر گرفتنش سی ماه است، تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ شود، می‌گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته‌ای انجام دهم که از آن خشنود باشی و فرزندان مرا صالح قرار بده. من به سویی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم، و من از مسلمانانم.»

2. کم‌ترین اهانت ممنوع

« وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٍ وَ لَا تَنْهَرْهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّطْتَنِي صَغِيرًا »² «و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید. هر گاه یکی از آنها یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، (کم‌ترین اهانتی به آنها روا مدار) و به آنها آف نگو و بر آنها فریاد مزن! و گفتار [لطیف و سنجیده و] بزرگووارانه به آنها بگو! و بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، آنان را مشمول رحمت قرار ده.»

در آیه فوق 7 دستور حیاتی و گره‌گشا به فرزندان نسبت به والدین داده شده است که اگر فرزندان مراعات کنند، مشکل سالمندان و والدین حل خواهد شد.

ابی ولاد حنّاط می‌گوید که از امام صادق علیه السلام درباره این آیه «وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» پرسیدم و گفتم: «این نیکی چیست؟» حضرت فرمود: «نیکی این است که با آنان خوشرفتاری کنی و ایشان را وانداري که آنچه را به آن نیازمندند از تو درخواست کنند، اگرچه بی‌نیاز هم باشند؛ مگر خداوند عزوجل نمی‌فرماید: «هرگز به نیکی نمی‌رسی؛ مگر از آنچه دوست

می‌دارید، بخشید.»^۱ سپس فرمود: «و اما این آیه که فرمود: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا...»^۲ «... یعنی اگر تو را زدند بگو خدا شما را بیامرزد که این سخن بزرگوارانه از سوی توپست و سخن کریمانه است که قرآن بدان امر می‌کند.» و فرمود: «معنای «و اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلَّةِ...» این است که نگاهت را جز به مهر و دلسوزی به آنان ندوز، صداقت را بالا نبر، دستت را بالاتر از دستشان نبر و از آنان پیش نیفت.»^۳

خدا را پرست و پدر را ستای ولی جان به قربان مادر نمای^۴

3. احسان در کنار توحید

در آیات متعددی از قرآن، در کنار امر به توحید و نهی از شرک، امر به احسان والدین شده است؛ از جمله آیه‌ای که گذشت^۵ و آیات ذیل:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ حَافِظًا وَلَا مَدِينًا وَلَا بَنِيًّا وَلَا نَجْرًا. «قُلْ تَعَالَوْا أَنْتُمْ وَمَنْ حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۶؛ «بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید.»
دو- «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۷؛ «و خدا را پرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر، نیکی کنید.»
سه- «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۸؛ «و [به یاد آورید] زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید، و به پدر و مادر [و نزدیکان] احسان کنید.»

4. غضب خدا در غضب پدر
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «رِضَا اللَّهِ فِي رِضَا الْوَالِدِ وَ سَخَطُ اللَّهِ فِي سَخَطِهِ»^۹ رضای خدا در رضای پدر است و غضب خدا در خشم او.
نبایست کردن خلاف پدر
که آخر پیشمانی آرد به بر^{۱۰}

5. ذلت و خواری

امام هادی‌علیه‌السلام فرمود: «الْعُقُوقُ يُعَقِّبُ الْقِلَّةَ وَ يُؤَدِّي إِلَى الذَّلَّةِ»^{۱۱} ترک احسان به پدر مادر، سبب تنهایی و منتهی به خواری می‌شود.

6. شقاوت عاق والدین

حضرت صادق‌علیه‌السلام: «عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْكَبَائِرِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْعَاقَّ عَصِيًّا شَقِيًّا؛ ترك احسان به پدر و مادر از گناهان کبیره است؛ چون خداوند عاق والدین را معصیت‌کار و شقی قرار داده است.»

نیکی به مادر بیش‌تر

نکته پایانی در این باب، این است که باید به مادر بیش‌تر نیکی کرد. امام صادق فرمود:
«مردی نزد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! به چه کسی نیکی کنم؟» «قَالَ: أُمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟»^{۱۲} فرمود:

۱. آل عمران/92.

۲. اسراء/23.

۳. کافی، همان، ج2، ص158، ح1.

۴. ملک الشعراء بهار.

۵. اسراء/23.

۶. انعام/151.

۷. نساء/36.

۸. بقره/83.

۹. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، آل البيت، قم، 1408، ج15، ص176 و الترغیب و الترهیب، ج3 ف ص314، ح1، به نقل از: منتخب میزان الحکمة، ص551.

۱۰. فردوسی.

۱۱. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج15، ص195 و بحار الانوار، ج74، ص84، ح95.

به مادرت. گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: مادرت. [باز] گفت: آن گاه به چه کسی؟ فرمود: مادرت. [باز] گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: پدرت.^۱

سر ز مادر مکش که تاج شرف
گردی از راه مادران باشد
خاک شو زیر پای او که بهشت
در قدمگاه مادران باشد^۲

حق مادر

مردی مشغول طواف خانه خدا بود و مادرش را نیز بر دوش گرفته بود و طواف می داد. در همان حال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دید. از آن حضرت پرسید: «آیا با این کار، حق مادرم را انجام داده ام؟» آن حضرت فرمود: «خیر. تو حتی با این کار، جبران یکی از ناله های او را (به هنگام وضع حمل) نکرده ای.»^۳

توسل

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به علی علیه السلام وصیت کرد: «يَا عَلِيُّ ... أَنْتَ أَوْلَى بِي مِنْ غَيْرِي حَنْطِنِي وَ غَسِّلْنِي وَ كَفِّنِي بِاللَّيْلِ وَ صَلِّ عَلَيَّ وَ اذْفِنِي بِاللَّيْلِ وَ لَا تُعَلِّمُ أَحَدًا وَ اسْتَوْدِعَكَ اللَّهَ وَ أَفْرَأَ عَلَيَّ وَ لِدِي السَّلَامَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۴ ای علی! ... تو از دیگران بر من سزاوارتری. حنوط و غسل و کفن مرا در شب انجام بده و شب بر من نماز بگذار و شب مرا دفن کن و به هیچ کس اطلاع مده. تو را به خدا می سپارم و بر فرزندانم تا روز قیامت سلام و درود می فرستم.»

دل غریب من از گردش زمانه گرفت
به یاد غربت زهرا شبی بهانه گرفت
شبانه بغض گلوگیر من کنار بقیع
شکست و چشم زدل اشک دانه دانه گرفت
کنار پنجره ها چشم پراشکم
سراغ قبر بی نام و بی نشانه گرفت
نشان شعله و دود سراي زهرا را
توان هنوز ز دیوار و بام خانه گرفت؟
مصیبتی است علی را پیش چشمان
عدو امید دلش را به تازیانه گرفت
فراق فاطمه بو تراب باور کرد
شبی که چوبه تابوت او به شانه گرفت

امام علی علیه السلام طبق وصیت حضرت زهرا علیها السلام شبانه بدن او را غسل داد و کفن کرد و در محل نامعلومی^۵ به خاک سپرد. در لحظه دفن، دو دست، شبیه دستهای پیامبر صلی الله علیه و آله از قبر بیرون آمد و جنازه را تحویل گرفت. آن گاه علی علیه السلام به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رو کرد و عرضه داشت: «... سلام بر تو و دخترت! سلام و داع. اگر باز گردم، نه از روی ملال و خسته شدن و اگر بمانم، نه از بدگمانی به وعده های الهی به صابران است. شکیبایی زیباتر است.»^۶ آن گاه این اشعار را انشاء کرد:

«لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ
وَ كُلِّ الذِّي دُونَ الْمَمَاتِ قَلِيلٌ»

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۹، ح ۹.

۲. جامی.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۷۸.

۴. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، دار احیاء التراث، بیروت، ج ۱۳، ص ۳۱۱ و دلائل الامامه، طبری، ص ۴۲.

۵. خانه خود حضرت علی، روضه پیامبر صلی الله علیه و آله و یا بقیع.

۶. اصول کافی، کلینی، مکتبه الصدوق، تهران، ص ۴۵۸، ح ۳.

وَإِنَّ أَوْلَىٰ أَفْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدُ
دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ^۱

برای اجتماع هر دو دوستي جدايي است و تمام جداييها غير از مرگ کم (و قابل تحمل) است و به راستي از دست دادن فاطمه بعد از احمد، دليلي است بر اين که دوستي دوام ندارد.»

خدا حافظ، همه بود و نبودم
خدا حافظ، گل ياس کبودم
ببوس از جانب من روي محسن
رسان بر خدمت بابا درودم

مجلس چهارم: صلة ارحام

حقوق، داراي مراتبي است: اول، حق خداوند و سپس والدين و بعد، خویشاوندان که بايد با آنها رابطه داشت؛ اگرچه در حدّ نوشاندن آب و رساندن سلام. صلة رحم آثار بسياري دارد؛ همچون زياد شدن عمر، آسان شدن حساب و روز قيامت، تزکيه عمل و ... و ترک آن نيز، آثار زيانباري دارد؛ همچون: ملعون شدن نزد خداوند و استشمام نکردن بوي بهشت.

زخويشان هر کسي ببريد پيوند
به تيشه ريشه و پيوند خود کند
بمال خويش بايد مرد عاقل
نمايد قوم و خويش خويش خوشدل
از آنان خوش نمايد، ميهماني
کند از جان و از دل ميزباني
که آنها هم زجان گردند يارش
به هر پيش آمدی تيمار خوارش

بايد با خويشان ارتباط داشت؛ هر چند از نيکان نباشد. در قرآن کریم، آيات فراوانی در اين باره آمده است که به نمونه هايي اشاره مي شود:

1. نشانه عاقبت به خيري

«الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَ الَّذِينَ كَيْهَلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهٖ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ... أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ»؛ «آنها که به عهد الهي وفا مي کنند و پيمان را نمي شکنند و آنها که پيوندهايي را برقرار مي دارند که خدا به برقراري آن، دستور داده است؛ و از پروردگارشان مي ترسند و از بدی حساب (روز قيامت) بيم دارند ...، پايان نيك سراي ديگر، از آن آنهاست.»

2. ملعون در سه جاي قرآن

امام صادق عليه السلام از پدرش نقل کرده است که فرمود: «پدرم علي بن الحسين عليه السلام به من فرمود که به پنج کس توجه نکن و با آنان رفيق مشو: دروغگو، فاسق، بخيل، احمق و کسي که قطع رحم مي کند که او را در کتاب خداوند در سه جا لعن شده يافتيم؛ خداوند فرمود: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ»؛^۲ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقَطَّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهٖ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»؛^۳ وَ قَالَ فِي الْبَقَرَةِ: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقَطَّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهٖ

۱. امالي، صدوق، مؤسسة البعثة، قم، ص 580، مجلس 74، ح 797 و الموفقيات، 193، ح 106.

۲. محمد/22.

۳. بقره/25.

أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛^۱ «پس [اي منافقان!] آیا امید بستید که چون از خدا برگشتید [و یا سرپرست مردم شدید] در روی زمین فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید؟ اینان همان کسانی هستند که خدا آنان را لعنت کرده و گوش [دل] ایشان را ناشنوا و چشمهایشان را نابینا کرده است» و خدای عزیز و جلیل فرمود: [فاسقان،] کسانی هستند که پیمان خدا را پس از محکم ساختن آن می شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع، و در روی زمین فساد می کنند. برای اینان است لعنت [خدا و دوری از رحمت او] و برای آنان، جایگاه بدی است.» و در سوره بقره فرمود: «[فاسقان،] کسانی هستند که پیمان خدا را پس از محکم ساختن آن می شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع، و در روی زمین فساد می کنند. اینها زیانکاران اند.»^۲

در روایات نیز آثار نیک صله رحم و زیانهای قطع رحم بیان شده است .
حضرت زهرا علیها السلام از بین این آثار، به دو نمونه اشاره کرده است؛ آنجا که فرموده است:

«... وَ صَلَاةِ الْأَرْحَامِ مَنْسَاءَةً فِي الْعُمْرِ وَ مَنَّمَاةً لِلْعَدَدِ؛^۳ [خداوند] صله رحم را، باعث تأخیر مرگ و فزونی عددی [خویشاوندان] قرار داده است.»

در روایات بسیاری اشاره شده است که صله رحم عامل تأخیر مرگ و مردن است .
امام حسین علیه السلام فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْسَأَ فِي أَجَلِهِ وَ يَزْدَادَ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ؛ کسی که دوست دارد مرگش به تأخیر افتد و رزقش افزوده شود، پس با رحمش ارتباط داشته باشد.»

گاه، همین معرله به صورت افزایش عمر بیان شده است که تعبیر روشن تر از تأخیر مرگ است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مَا نَعَلَمُ شَيْئًا يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا صَلَاةَ الرَّحِمِ حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ يَكُونُ أَجَلُهُ ثَلَاثَ سِنِينَ فَيَكُونُ وَصُولًا لِلرَّحِمِ فَيُنِيدُ اللَّهُ فِي عُمْرِهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَيَكُونُ أَجَلُهُ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَكُونُ قَاطِعًا لِلرَّحِمِ فَيَنْقُصُهُ اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ يَجْعَلُ أَجَلَهُ إِلَى ثَلَاثِ سِنِينَ؛^۴ چیزی سراغ نداریم که به مانند صله رحم، عمر را افزونی بخشد تا آنجا که اجل شخص، سه سال دیگر است؛ پس بسیار صله رحم می کند و خداوند بر عمر او سی سال می افزاید و اجلش می شود سی و سه سال. و اگر قطع رابطه با رحم کند، خداوند، سی سال عمر او را کم می کند و اجل او را در [ظرف] سه سال قرار می دهد.»

توسل

فردای آن شب که حضرت فاطمه علیها السلام دفن شد، چهل قبر جدید در بقیع به چشم می خورد. مسلمانان، وقتی این صحنه را دیدند و قبر آن بانو در میان آن قبور مشخص نبود، ضجه سر دادند. آنان، یکدیگر را ملامت کردند و گفتند: «فقط یک دختر از پیامبر باقی مانده بود که از دنیا رفت و دفن شد و ما در مراسم تشییع و نماز او حضور نیافتیم.»

سلطه گران گفتند: «از زنان مسلمان، عده ای بیایند و این قبور را نبش کنند تا بدن فاطمه را بیابند تا بر آن نماز گزاریم و قبر او را زیارت کنیم.»

این خبر به امیرمؤمنان علیه السلام رسید. او غضبناک بیرون آمد. چشمانش سرخ و رگهای گردنش برآمده بود و قبایب زرد رنگ - که در مواقع سختی می پوشید- بر تن داشت و بر شمشیر خود، ذوالفقار، تکیه زنان به سمت بقیع آمد. شخصی به سوی مردم رفت و گفت: این علی است که می آید و سوگند می خورد که اگر سنگی از این قبور برداشته شود، با شمشیر پاسخ خواهد داد. عمر و تعدادی از اصحابش گفتند: یا اباالحسن! سوگند به خدا! قبر فاطمه را نبش می کنیم و بر او نماز می گزاریم.

۱. بقره/ 27.

۲. کافی، ج 2، ص 641.

۳. بحار، ج 74، ص 94، ح 23.

۴. همان، ص 91، ح 15.

۵. کافی، ج 2، ص 152.

علي عليه السلام لباس او را گرفت و بر زمين زد و فرمود: «يَا ابْنَ السَّوْدَاءِ أَمَا حَقِّي فَقَدْ تَرَكَتُهُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْتَدَّ النَّاسُ عَنِ دِينِهِمْ وَأَمَّا قَبْرِ فَاطِمَةَ فَوَالَّذِي نَفْسِي عَالِي يَدِي لَئِنْ رُمْتَ وَأَصْحَابُكَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ لَأَسْقِيَنَّ الْأَرْضَ مِنْ دِمَائِكُمْ فَإِنْ شِئْتَ فَأَعْرِضْ يَا عُمَرُ! يَا ابْنَ السَّوْدَاءِ! أَمَا حَقَّ خُودِمِ، از بيم ارتداد مردم از آن گذشتم؛ اماً قبر فاطمه، سوگند به آن كس كه جانم به دست اوست! اگر تو و اصحابت متعرض اين قبور شويد، زمين را از خونتان سيرا ب مي كنم، اي عمر! اگر مي خواهي اقدام كن.»

ابوبكر جلو آمد و گفت: اي اباالحسن! به حق رسول خدا و به حق كسي كه روي عرش است! از او دست بردار كه ما هرگز كاري انجام ندهيم كه تو را ناخوش آيد. علي عليه السلام او را رها كرد و مردم متفرق شدند و ديگر باز نگشتند. جمله «يَتَوَكَّأُ عَلَي سَيْفِهِ...» بر عصايش تكيه مي كرد» نشان مي دهد كه داغ زهرا آن قدر اثر گذاشته بود كه حضرت بسان انسان سالخورده اي، تكيه زنان به شمشير مي آمد.

زبان حال حضرت علي عليه السلام

**مدینه گریه کن با من که زهرا رفته از دستم
غریب و بی کس و تنها درون خانه بنشینم
غریبی مرا مردم همه با چشم خود دیدند
میان شعله آتش گلم را با لگد چیدند
صدای ناله زهرا ز پشت در شنیدم من
خدا داند که از زینب خجالت می کشیدم من**

شاخصه‌های عرفان مثبت از نگاه امام خمینی رحمه‌الله
سید محمود طاهری

اشاره

امام خمینی رحمه‌الله شخصیتی چند جانبه داشتند و از ویژگی‌های گوناگونی برخوردار بودند؛ به گونه‌ای که تاریخ، شخصیتی به جامعیت ایشان کم‌تر به خود دیده است. به تعبیر مقام معظم رهبری:

«آن بزرگوار، قوت ایمان را با عمل صالح، و اراده پولادین را با همت بلند، و شجاعت اخلاقی را با جزم و حکمت، و صراحت لهجه و بیان را با صدق و متانت، و صفای معنوی و روحانی را با هوشمندی و کیاست، و تقوا و ورع را با سرعت و قاطعیت، و ابهت و صلابت رهبری را با رقت و عطوفت، و خلاصه بسی خصال نفیس و کمیاب را که مجموعه آن در قرن‌ها و قرن‌ها به ندرت ممکن است در انسان بزرگی جمع شود، همه و همه را با هم داشت. او عبد صالح و بنده خاضع خداوند و نیایش‌گر گریان نیمه شبها و روح بزرگ زمان ما بود. او با عمری که روزها و ساعتها و لحظه‌هایش با مراقبه و محاسبه سپری می‌شد، صدها آیه قرآن را که در توصیف مخاطبین و متقین و صالحین است. مجسم و عینی ساخت. او به انسانها کرامت، و به مؤمنان عزت، و به مسلمانان قوت و شوکت، و به دنیای مادی و بی‌روح معنویت، و به جهان اسلام حرکت، و به مبارزان و مجاهدان فی سبیل الله شهامت و شهادت داد. او به همه فهماند که انسان کامل شدن و علی‌وار زیستن و تا نزدیکی مرزهای عصمت پیش رفتن، افسانه نیست.»^۱ یکی از ابعاد شخصیتی حضرت امام رحمه‌الله که در حجاب چهره سیاسی ایشان قرار گرفت، و در نتیجه چنانچه بایسته است بر نسل معاصر آشکار نشد، چهره عرفانی ایشان است. امام رحمه‌الله با آثار اغلب عارفان بزرگ آشنا بود و دیدگاه‌های - عرفانی آنان را در بیش‌تر آثار خویش - از جمله «مصباح الهدایه»، «شرح دعای سحر»، «سرّ الصلوة» و «آداب الصلوة» - بازتاب داده، در کنار اجتهادهای عرفانی خویش و دیدگاه‌های مستقل و درخور توجهی که خود در این راه داشته‌اند، از اندیشه‌های عرفانی آن بزرگان بهره‌های فراوان برده‌اند. آنچه در این باره قابل یادآوری است اینکه: جاذبه‌های سرزمین عرفان، هرگز ایشان را از دیگر حقایق جهان هستی بازداشت و سدّ راه فقاقت، شریعت‌محوری و مردم‌گرایی ایشان نگشت. از این رهگذر، عرفان ایشان افزون بر اینکه «عرفان نما» نبوده، در جامعیت و برخوردار بودن از حقایق ریشه‌دار و حیانی، دورنمایی از عرفان اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. بی‌گمان چنین عرفان نابي از مؤلفه‌ها و شاخصه‌های ویژه‌ای شکل می‌گیرد که در این نوشتار به برخی از این شاخصه‌های مثبت اشاره خواهد شد.

1. خدا محوری

یکی از ویژگی‌های سلوک عرفانی حضرت امام رحمه‌الله، فراگیری عرفان برای خدا، و «خدا محوری» در زندگی ایشان است.

اساساً در عرفان راستین، محور سیر و سلوک و کعبه دلها، تنها خداوند می‌باشد و بس. به تعبیر شیخ الرئیس ابو علی سینا: «العارف یُرید الحَقَّ الأوَّلَ لا لِشَیْءٍ غَیْرِهِ، وَ لا یُؤَثِّرُ شَیْئاً عَلَی عِرْفَانِهِ، وَ تَعَبُّدُهُ لَهُ فَقط لِانَّهُ مُسَبَّحٌ لِلْعِبَادَةِ؛ عارف، حقّ نخستین را می‌خواهد، نه برای چیزی غیر از او. و هیچ چیز را بر شناخت وی برتری نمی‌نهد و تنها او را می‌پرستد؛ چون تنها او سزاوار عبادت است.»^۲

خدا محوری نشانه‌هایی دارد که برخی از آنها عبارتند از:

الف. گریزان بودن از نام و شهرت

عارف خدا محور از نام و شهرت گریزان است و تنها سر در هوای دوست دارد و دل در آرزوی نام‌آوری در ملکوت و آستان قدس ربوبی.

از نگاه حضرت امام رحمه‌الله: «کسی که اخلاق حسنة خود و ملکات فاضله نفس را به چشم مردم بکشد و ارائه به مردم بدهد، قدمش قدم نفس است و خودبین و خود خواه و خودپرست

۱. حدیث ولایت، ج 1، ص 24.

۲. الاشارات و التنبیها، ابوعلی سینا، شرح: خواجه نصیر الدین طوسی و قطب الدین رازی، قم، نشر البلاغه، 1375 چاپ اول، ج 3، ص 375 (نمط نهم).

است. ای عزیز! برای یک خیال باطل، و یک محبوبیت جزئی بندگان ضعیف، یک توجه قلبی مردم، خود را مورد سخط و غضب الهی قرار مده، و آن محبت‌های الهی و کرامت‌های غیرمتناهی را به یک محبوبیت پیش خلق که مورد هیچ اثری نیست، مفروش. ای عزیز! نام نیک را از خداوند بخواه؛ از صاحب قلبها (خداوند) بخواه که قلوب مردم با تو باشد. تو کار را برای خدا بکن، خداوند علاوه بر کرامت‌های اخروی و نعمت‌های آن عالم در همین عالم هم به تو کرامت‌ها می‌کند؛ تو را محبوب می‌نماید؛ موقعیت تو را در قلوب زیاد می‌کند؛ و تو را در دو دنیا سرب‌لند می‌فرماید.^۱

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی درباره گریزان بودن حضرت امام رحمه الله از نام و شهرت، در ضمن خاطره‌ای چنین می‌فرمود: «امام کتابی دارند به نام «کشف الاسرار». این کتاب، ردّ کتابی است که یکی از شخصیت‌های علمی نوشته بود، به نام «اسرار هزار ساله» که در آن مسائل اعتقادی شیعه را به تمسخر گرفته و به روحانیت و امامت جسارت کرده بود. امام بزرگوار، درس و بحث خود را به یکباره تعطیل کردند و به نوشتن جواب این کتاب پرداختند، و در مدت دو ماه این کار را به انجام رساندند، و نام کتابشان را «کشف الاسرار» گذاشتند، امّا برای پرهیز از خودنمایی، هرگز نام خود را در چاپ اول و دوم کتاب نیاورد که این امر از اخلاص ایشان حکایت می‌کند، و اینکه ایشان از نام و شهرت طلبی گریزان هستند.»^۱

الا يا ايّها السّاقى ز مي پُسا ز جامم را
که از جانم فرو ریزد، هوای ننگ و نامم را
از آن می‌ریز در جامم که جانم را فنا سازد
برون سازد ز هستی هسته نیرنگ و دامم را
از آن می‌ده که جانم را زقید خود رها سازد
بخود گیرد زمامم را، فرو ریزد مقامم را

ب. رها بودن از حبّ ریاست بر دیگران

دستاوردهای عرفانی در معرض لغزشگاه حب ریاست بر دیگران است؛ گاهی برخی از عارف‌نماها، آشنایی با چند اصطلاح عرفانی را ابزاری برای فخرفروشی، و حکمرانی و ریاست بر مردم قرار می‌دهند و بدین‌گونه به جای اظهار عبودیت در برابر آفریدگار، آدمیان را به بندگی و خاکساری در برابر خویش فرا می‌خوانند و خود را ارباب و ولی نعمت مردمان می‌پندارند. نوشته‌های امام خمینی رحمه الله در این باره این چنین است، «در میان اینان، یک دسته پیدا می‌شوند که برای ریاست بر یک دسته بیچاره، این اصطلاحات بی‌مغز را مایه کسب معیشت قرار داده‌ند و با الفاظ فریبنده و اقوال جالب، در صدد صید قلوب صافیة بندگان خدا هستند، اینها شیاطینی هستند انسی که ضررشان از ابلیس لعین کم‌تر نیست. این بیچارگان نمی‌دانند که قلوب بندگان خدا منزلگاه حق است و کسی را حق تصرف در آن نیست. اینها مریضانی هستند که به صورت طبیب خود را درآورده‌اند تا مردمان را به مرض‌های گوناگون مهلك گرفتار کنند. اینها سخنانی بسیار فریبنده دارند که خود را در عین حال که به قذارات دنیویّه هزارگونه آلودگی دارند، در نظر مریدان تطهیر کنند و از اهل الله بنمایانند.»^۲

2. شریعت‌مداری

در عرفان اصیل و مثبت، شریعت اسلامی، سیره و سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اولیای دین، محور و میزان سنجش تمامی باورها و رفتارهاست و نشانه عرفان راستین آن است که حتّی در خوش‌ترین حالات و جذبه‌های عرفانی، ریزترین حکم شریعت فروگذار نمی‌شود. اساساً عارف حقیقی کسی است که بیش‌ترین اهتمام را نسبت به احکام شریعت روا می‌دارد.

۱. چهل حدیث امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ چهارم، 1372، صص 41 و 45.

۲. برداشت‌هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، به کوشش غلامعلی رجایی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ چهارم، 1385، ج 3، ص 208.

۳. امام خمینی، آداب الصلوة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1373، چاپ چهارم، ص 169.

ابونصر سراج طوسي از عارفان بزرگ اسلام در اين باره چنين مي گويد: «فقها با مخالفان دين و گمراهان به صورتي مستدل و معقول سخن گفته اند و برهانهاي روشن آورده اند و به متن قرآن و نصّ حديث چنگ آخته اند و اوامر و نواهي و واجب و حرام و مستحب و مکروه را بيان کرده اند. مذهب عارفان نيز بايد چنين باشد که حتي به انجام مکروهات نيز دست نيازند. آنان پس از انجام واجبات و مستحبات، و ترک محرّمات و مکروهات، حتي بايد از کردارهاي بي فايده نيز اجتناب نمايند.»^۱

عرفان امام خميني رحمه الله عرفاني برخاسته از آيات و روايات و هماهنگ با آموزه هاي اسلام ناب است.

از نگاه حضرت امام رحمه الله، عرفان راستين و مثبت، آن است که هرگز به وانهادن دستورهاي شرع و تکاليف ديني نيا نجامد و جاذبه هاي سير و سلوک عرفاني به کم فروغي نور شرع منجر نشود. ايشان در اين باره چنين مي فرمايند: «بدان که هيچ راهي در معارف الهيه پيموده نمي شود، مگو آنکه ابتدا کند انسان از ظاهر شريعت، و تا انسان مؤدب نشود به آداب شريعت حقه، هيچ يك از اخلاق حسنه از براي او به حقيقت پيدا نشود، و نور معرفت الهيه در قلب او جلوه نکند، و علم باطن و اسرار شريعت از براي او منکشف نشود، و از اين جهت دعوي بعضي باطل است که به توك ظاهر علم باطن پيدا شود؛ يا پس از پيداش آن، به آداب ظاهره احتياج نباشد. و اين از جهل گوينده است به مقامات عبادت و مدارج انسانيت. انسان شرعي عبارت از آن است که موافق مطلوبات شرع رفتار کند، و ظاهرش ظاهر رسول اکرم صلي الله عليه وآله باشد، و تاسي به آن بزرگوار بکند در جميع حرکات و سکناات و در تمام افعال و تروک.»^۲

تاريخ زندگي حضرت امام رحمه الله سرشار از حکايتهايي است که در آن پايبندي فوق العاده ايشان به شريعت بازتاب يافته است. به عنوان نمونه؛ دختر ايشان، خانم فريده مصطفوي، مي گويد: «تازه مکلف شده و شب خوابيده بودم که آقا با اخوي وارد شدند. خيلي سرحال و خوشحال بودند، پرسيدند: «نماز خوانده اي؟» من فکر کردم چون آقا الان سرحال هستند، ديگر نماز خواندن من هم براي ايشان مسئله اي نيست. گفتم: نه. ايشان به قدري تغيير حالت دادند و عصباني شدند که ناراحتي سراسر وجودشان را فرا گرفت، و من خيلي ناراحت شدم که چرا با حرف و عمل مجلس به آن شادي را تلخ کردم.» دختر امام رحمه الله همچنين مي افزايد: «امام در منزل با بچه ها خيلي صميمي و مهربان بودند و به جز در مسائل شرعي، در بقيه مسائل خيلي سخت گيري نمي کردند.»^۳

«باري، عرفاني که سر در آبشخور شرع نداشته باشد، همان عرفان مجازي است که نام ديگرش عرفان منفي مي باشد. چنين عرفاني جز تخيلات و مقداري حرکات و سکناات به عنوان عبادات نخواهد بود.»^۴

3. آميختگي با حماسه

آيا جمع بين عرفان و حماسه ميسر است يا نه؟ آيا ممکن است کسي از يك سو داراي روحي عرفاني، لطيف و پرگذشت باشد و از سوي ديگر داراي روحي حماسي و سازش ناپذير؟ اگر روحي داراي خصيصة جهاد و فداکاري بود، آيا مي تواند روح زمزمه و نجواي با حق نيز باشد؟ بي گمان سيرة عملي حضرت امام رحمه الله به ما آموخت که جمع بين حماسه و عرفان، ممکن است. و اينکه يك عارف مي تواند در همان هنگام که از خوف خدا در چشمانش اشکي ريزان دارد، در دستانش تيغي بران جهت زدودن خارهاي راه داشته باشد. بدین گونه وجودش آميذه اي از مهر و قهر باشد. به تعبير حکيم نظامي گنجه اي:

محيطي چه گويم چو بارنده ميغ^۵

۱. اللّمع في التّصوف، ابونصر سراج طوسي، ترجمه، دکتر مهدي محبّتي، تهران، اساطير، 1382، چاپ اول، ص 70.

۲. چهل حديث، ص 8.

۳. مهر و قهر، به کوشش: محمد رضا سبحاني نيا - سعيد رضا علي عسکري، اصفهان، مرکز فرهنگي شهيد مدرس، 1385، چاپ ششم، ص 247.

۴. عرفان اسلامي، علامه محمد تقی جعفري، تهران، نشر کرامت، 1378، چاپ سوم، ص 188.

به يك دست گوهر به يك دست تيغ^۱

حضرت امام‌رحمه‌الله نقطه اوج تلاقي میان عرفان و جهاد بودند. در شمار آن دسته از عارفاني نبودند که کنج عافيت را به دشواري مجاهدت ترجيح دهند، و از اسلام چهره اي تهی از حماسه و جهاد ارائه دهند. همانگونه که مقتداي ايشان، حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام نیز چنین بوده‌اند؛ که در دل شب از خوف خدا بيهوش شده و در روز در اوج شجاعت و رشادت به پیکار با دشمنان خدا و دين خدا برمي‌خاستند.

آيت الله جوادي آملی در این باره می‌گویند: «... درباره سالار شهیدان عليه‌السلام ما می‌بینیم که از يك سو آن حضرت دارای دعای عرفه است که سراسر عرفان است و عشق و شغف و اظهار بندگی در پیشگاه خداوند، و از سوی دیگر شاهد حماسه کربلاي او هستیم، و اظهار تبری از بیگانه، و فرمان به قیام، و دستور به مبارزه. در عصر ما درباره امام راحل عليه‌السلام نیز می‌بینیم که وصیت‌نامه سیاسی - الهی ايشان در عین اینکه ما را به ادامه مبارزه با ابرقدرتها فرا می‌خواند، به دعای عرفه و صحیفه سجادیه نیز دعوت می‌کند. روح او در عین پرخاشگری علیه هرگونه طغیان، روح عرفان و غزل بود، و این سیره علمی و عملی امام راحل رحمه‌الله بوده است.»^۱

عرفان راستین، شجاعت‌پرور است، و صاحبان عرفان حقیقی، سالکان شجاعی هستند که به هنگام و به موقع، علم جهاد را بر می‌افرازند، و با آفریدن حماسه، دامن دين و جامعه اسلامی را از انحرافها و طغیانها پیراسته می‌دارند؛ که نمونه والای يك انسان عارف مجاهد را در زمان معاصر، در شخصیت متعالی امام راحل رحمه‌الله متجلی دیدیم: «من از کسانی نیستم که فکر کنم راه زندگی اسلامی من منحصر به عبادت در مسجد است؛ اگر احساس کنم قدرتهای استکباری منافع ملت اسلام را مورد تعرض قرار دادند، از خانه بیرون می‌آیم و داد خواهم زد. من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهان خواران بخواهند در مقابل دين ما بایستند، ما در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد، و در این راه یا همه آزاد می‌شویم و یا به آزادی بزرگ‌تری که شهادت است می‌رسیم.»^۲ «من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح در دست بگیرم! من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم.»^۳

4. ولایت مداری

راه پیمودن و به مقصد رسیدن در وادی رازآلود و پریبج و خم عرفان و مقامات معنوی، جز به مدد و راهنمایی راهبرانی کامل، شایسته و به مقصد رسیده، بسیار دشوار و غالباً ناشدنی است. به تعبیر زیبایی حافظ:

قطع این مرحله بی‌هم‌رهی خضر مکن
ظلمات است بترس از خطر گمراهی^۴

ملا صدرا در شرح خود بر احادیث «باب الحجة» اصول کافی می‌نویسد:

«افراد بشری در مواجهه خود با حقایق الهی و شناخت طرق هدایت، دو دسته‌اند: برخی همانند انبیا و اولیای الهی دارای بصیرت و معرفت و شهودند. و با مشاهده راه آخرت و آگاهی از شیوه‌های سیر و سلوک، نیازی به راهنما و راهبری غیر از خداوند ندارند؛ اما عده ای دیگر که عموم افراد بشر را تشکیل می‌دهند، نسبت به شناخت حق و تشخیص راه در حجاب اند. از اینرو برای آنها لازم است از امامی که واسطه هدایت و ارشاد بین خدا و مردم و راهنمای طریق نجات است پیروی کنند.»^۵

۱. کلیات خمسه، حکیم نظامی گنجه‌ای، امیر کبیر، 1377، چاپ هفتم، ص 845.

۲. عرفان و حماسه، آیت الله جوادی آملی، قم، نشر فرهنگی رجاء، 1372، چاپ اول، صص 62، 63 و 79.

۳. صحیفه نور، امام خمینی رحمه‌الله، تهران، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، 1376، ج 20، ص 118.

۴. همان، ج 1، ص 65.

۵. دیوان حافظ، تصحیح: غنی قزوینی، تهران، فقه‌نوس، 1377، چاپ اول، ص 363، غزل 488.

۶. شرح اصول کافی، ملاصدرا، ترجمه و تعلیق: محمد خواجوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1383، چاپ دوم، ص 446.

از نگاه آموزه‌های دینی، تمسک به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام اصل اساسی و رکن رکن ایمان و اسلام است، که بدون این ولایت، جامعه مسلمانان بر اندام شخص، راست نخواهد آمد، و تمام کارهای نیک او از حقیقت تهی خواهد بود. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَأْسِيحَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا وَ أَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا؛^۱ یکی از شما که برای مسافرت چند فرسخی از محل خود بیرون می‌رود، برای خویش در طلب راهنمایی برمی‌آید و حال آنکه تو به راههای آسمان ناآگاه‌تر از راههای زمین هستی، پس برای خود راه‌نمایی طلب کن.» در حدیثی دیگر در این باره از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که: «وَأَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَا لَيْهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَآيَةَ وَ لِيَّ اللَّهُ فَيُؤَالِيهِ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَآ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ؛^۲ اگر کسی تمام شب به عبادت برخیزد و هر روز روزه بدارد و تمام مالش را صدقه دهد و همه عمرش را حج کند، اما ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند، و همه کارهایش به راهنمایی او باشد، او را بر خدای عزوجل حق ثوابی نیست و از اهل ایمان نباشد.» امام راحل رحمه‌الله با توجه به این اصل محوری در اسلام و اینکه جان‌مایه عرفان راستین، آموزه‌های وحیانی اهل بیت علیهم‌السلام است، و بدون دستگیری و هدایت آنها آدمی دست بگریبان تباهی و گمراهی خواهد بود، می‌فرماید: «در سلوک این طریق روحانی، و عروج این معراج عرفانی، تمسک به مقام روحانیت هادیان طرق معرفت و انوار راه هدایت که واصلان الی الله و عاکفان علی الله‌اند، حتم و لازم است، و اگر کسی با قدم انانیت خود بی‌تمسک به ولایت آنان بخواهد این راه را طی کند، سلوک او الی الشیطان و الهاویه است. و ارتباط قلوب ناقصه و ارواح نازله محدود با آن موجود تام و مطلق از جمیع جهات، بی‌واسطه‌های روحانی و رابطه‌های غیبی تحقق پیدا نکند. بالجمله، تمسک به اولیای نعم که خود راه عروج به معارج را یافته و سیر الی الله را به اتمام رسانده‌اند، از لوازم سیر الی الله است.»^۳ از نگاه امام راحل رحمه‌الله، ولایت اهل بیت عصمت علیهم‌السلام امانتی الهی در میان ما است که عدم تبعیت از آنها خیانت به این امانت خواهد بود.

«ولایت اهل بیت طهارت، و دوستی خاندان رسالت علیهم‌السلام، و عرفان به مقام مقدس آنها، امانت حق است؛ چنانچه در احادیث شریفه کثیره، «امانت» را در آیه تفسیر فرموده‌اند به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛ و چنانچه غصب ولایت و سلطنت آن حضرت، خیانت به امانت است، ترك تبعیت آن بزرگوار از مراتب خیانت به امانت است.»^۴ حافظ از دست مده دولت این «کشتی نوح»^۵ و رنه طوفان حوادث ببرد بنیادت^۶

5. مردم‌گرایی و اهتمام به سرنوشت مردم

آیین اسلام، آیین مردم‌گرایی است و نسبت به سرنوشت انسانها دغدغه دارد، و به آنان که نسبت به امور یکدیگر اهتمام نمی‌ورزند، چنین هشدار می‌دهد: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ مَنْ شَهِدَ رَجُلًا يُتَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ! فَلَمْ يُجِبْ فَلَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛^۷ آنکه صبح کند، در حالی که اهتمامی نسبت به امور مسلمانان [و سرنوشتشان] نداشته باشد، از آنان نیست؛ و [همچنین] کسی که شاهد باشد که شخصی کمک می‌طلبد و یا مسلمانان می‌گوید؛ اما او را پاسخ ندهد، پس از مسلمانان نیست.»^۸

سعدی شیرازی در ضمن حکایتی، در بیان تفاوت میان عابد و عارف، عابد را کسی می‌داند که تنها سر در سودای خویش دارد، در حالی که عارف دل در هوای دیگران دارد؛ و عابد بر آن

۱. اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی، تهران، اسوه، 1385، چاپ هفتم، ج 2، ص 70.

۲. همان، ج 4، ص 66.

۳. آداب الصلوة، صص 135 و 136.

۴. چهل حدیث، ص 480.

۵. دیوان حافظ، ص 99، غزل 18،

۶. النوادر، ضیاءالدین راوندی، تحقیق: سعید رضا علی عسکری، قم، دار الحدیث، 1377، چاپ اول، ص 142.

اندیشه است که فقط «گلیم خویش از موج به در برد»؛ ولی عارف می‌کوشد که «بگیرد غریق را»:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد زخانقاه
بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عابد و عارف چه فرق بود؟
تا اختیار نمود از آن، این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج
وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را^۱

از مرحوم آیت الله بروجردی نقل است که فرمود: «در ایام اقامت در بروجرد، شبی در خواب دیدم به خانه‌ای وارد شدم، گفتم: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آنجا تشریف دارد. وارد شدم و سلام کردم، و در آخر مجلس که جا بود، نشستم. دیدم حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در صدر مجلس جلوس فرموده است و بزرگان از علما و زهاد در کنار ایشان نشسته‌اند و مقدم بر همه و نزدیک‌تر از سایرین به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سید جواد طباطبایی - برادر کوچک‌تر علامه سید مهدی بحر العلوم - نشسته است. به فکر فرو رفتم که در میان این جمع، کسانی هستند که هم عالم‌تر از سید جوادند و هم زاهدتر از او، چرا این امتیاز نصیب سید جواد شده است؟ در همین اندیشه بودم که نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: سید جواد به کار مردم و اهل حاجت از همه کوشاتر بوده است.»^۲

امام خمینی رحمه‌الله امتیازی که نسبت به بسیاری از عارفان داشت این بود که آنان در بریدن از خلق و سیر به سوی خدا و تقرب به او متوقف شده بودند؛ اما ایشان پس از پایان این سیر معنوی به میان مردم آمد، تا از آنان دستگیری به عمل آورد. امام وارث پیامبران بود که همانند انبیاء، وارد جریان تاریخ شد تا جهان تازه‌ای از کمالهای مطلوب را بیافریند.^۳

مردم‌گرایی حضرت امام رحمه‌الله تنها در اهتمام ایشان به سعادت، و خوشبختی آنان و در دغدغه ایشان نسبت به سرنوشت مردم خلاصه نمی‌شد، بلکه ایشان در مقام رهبری عارف، به مردم عشق می‌ورزید، و با انتخاب یک زندگی ساده، با آنان همدردی می‌نمود، و خود را خدمتگزار این ملت، و مردم را ولی نعمت خود می‌دانست: «مردم شریف ایران! من فرد فرد شما را چون فرزندان خویش می‌دانم و شما می‌دانید که من به شما عشق می‌ورزم، شما می‌دانید که تلاش کرده‌ام که راحتی خود را بر رضایت حق و راحتی شما مقدم ندارم.»^۴

مقام معظم رهبری مد ظله العالی در این باره می‌فرماید: «کم‌تر کسی را دیده‌ایم که به قدر امام، نسبت به مردم از عمق دل احساس محبت و اعتماد کند. او به شجاعت و ایمان و وفا و حضور مردم باور داشت.»^۵

امام رحمه‌الله در پاریس با وجود آن‌ه‌وای سرد و علیرغم کھولت سنی که داشتند، دستور دادند وسایل گرمای خانه مسکونی ایشان را خاموش کنند، تا با مردم ایران که در زمستان 57 دچار کمبود شدید نفت بوده و مجبور بودند سرما را تحمل کنند، وضعی مشابه داشته باشند و با آنها همدردی نمایند.^۶

یکی از خدمتکاران حضرت امام رحمه‌الله می‌گوید: «من طبق معمول از نانواپی جماران برای بیت امام نان می‌خریدم، یک روز نانوا که متوجه شد من نان را برای امام می‌خواهم، آن را با خشخاش پخت و خیلی سفارشی به من داد. وقتی نان را خدمت امام بردم، ایشان با دقت خاصی که داشتند، نگاهی به نان کردند و فرمودند: «نانوا برای همه مردم این‌گونه نان تهیه

۱. کلیات سعدی، تصحیح: محمد علی فروغی، تهران، ناهید، 1375، چاپ اول، ص 212.

۲. مردان علم در میدان عمل، سید نعمت الله حسینی، قم، سیدالشهداء، 1373، چاپ اول، ج 4، ص 117.

۳. بنیان مرصوص، آیت الله جوادی آملی، قم، اسراء، 1375، چاپ اول، ص 73.

۴. صحیفه نور، ج 20، ص 241.

۵. مجله حوزه، ش 94 - 95، ص 19.

۶. مهر و قهر، ص 107.

می‌کند؟ عرض کردم: خیر! نان سفارشی است. فرمود: نخیر، برگردانید؛ مثل همه مردم و از همان نان‌هایی که به همه مردم می‌فروشد، بخرید.»^۱

6. عرفان به همراه سیاست

بسیاری از افراد، عرصه سیاست را شایسته ورود انسان‌های عارف و صالح نمی‌دانند و بر آن باورند که سیاست؛ یعنی نیرنگ و فریب. آنان با توجه به آنچه از سیاستمداران جهان می‌دیدند که عبارت است از نابودی و حذف رقیب از صحنه سیاست، برادرکشی، و فرزند کشی و زیرپا نهادن تمام فضیلت‌های اخلاقی و انسانی، کشتی سیاست را از سکانداری انسان‌های پاک مبرا می‌خواهند و بر این اساس، دین را از سیاست جدا می‌دانند.

لُدی^۲ در مقاله‌ای با عنوان «سیاست و دست‌های آلوده» می‌کوشد تا این واقعیت تلخ را اثبات کند که سیاست با منزه طلبی و پاک ماندن سازگار نیست، و هر که می‌خواهد وارد عرصه سیاست شود، باید پیه بدنامی، رذالت، تباهی و هرگونه آلودگی را بپذیرد؛ چرا که اقتضای سیاست و وضعیت بشری چنین است. این در حالی است که رویکرد امام خمینی رحمه‌الله به این مسئله از سنخ دیگری است و ایشان بر این باور است که سیاست می‌تواند - و باید - اخلاقی باشد؛ چرا که سیاست، چیزی نیست جز امتداد اخلاق در عرصه‌های گسترده‌تر جامعه و تحقق آرمانها و اهداف دینی.^۳

به تعبیر حضرت امام رحمه‌الله: «مگر سیاست چیست؟ روابط حاکم بر ملت، روابط مابین حاکم با سایر حکومتها، و جلوگیری از مفسداتی که هست، همه اینها سیاساتی است که هست.»^۴

«سیاست آن است که رهبر جامعه، جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و همه ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد، و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاح‌حشان است، صلاح ملت است، صلاح افراد است.»^۵ «شما ببینید پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کدام روزش از مسائل سیاسی خارج بود؟ آن حضرت دولت تشکیل می‌داد، با اشخاصی که به ضد اسلام، و ستمگر بر مردم بودند، با آنها مبارزه و جنگ می‌کرد.»^۶

مرحوم علامه محمد تقی جعفری در این باره می‌گویند: «سیاست انسانی، عبارت است از مدیریت و توجیه مردم جامعه به سوی عالی‌ترین هدف‌های مادی و معنوی آنان، هم در قلمرو فردی و هم در قلمرو حیات اجتماعی. بر این اساس، یکی از عبادات بزرگ انسانها، فعالیت‌های سیاسی است؛ زیرا بدون توجیه و تنظیم حیات انسانها هیچ کس توفیق عمل به عبادت و اخلاق و برخورداری از فرهنگ سالم را نمی‌تواند به دست بیاورد. از این‌رو سیاست، ارتباطی وسیع و گسترده با عرفان راستین دارد.

نکته دیگر در این باره آنکه: عرفان مثبت اسلامی با نظر به ماهیتی که دارد، نمی‌تواند آلت دست سیاست‌های «ماک‌یاولی» باشد که در آن هر حقیقتی به عنوان وسیله، قربانی هدف‌های سیاستمداران قرار می‌گیرد. سیاست ماک‌یاولی، تنها، اراده و هدف‌گیری سیاستمدار و پدیده‌های قابل بهره‌برداری برای سیاست را به رسمیت می‌شناسد، و بقیه حقایق مانند: عرفان، فرهنگ، دین، اخلاق، حیثیت و شرافت انسانی و حیات معقول را نادیده می‌انگارد. در عرفان اسلامی و مثبت، سیاست از تزویر و نیرنگ پیراسته می‌شود و در خدمت خدا و خلق خدا قرار می‌گیرد.»^۷

۱. همان، ص 110.

۲. نام یکی از نویسندگان و شخصیت‌های معاصر.

۳. «امام، اخلاق، سیاست، سید حسن اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه‌الله، 1385، چاپ دوم، ص 221.

۴. صحیفه نور، ج 3، ص 227.

۵. همان، ج 13، ص 432.

۶. همان، ج 13، ص 432.

۷. عرفان اسلامی، صص 105 و 106.

آیت الله جوادی آملی نیز با اشاره به سخن معروف مدرس: «سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست» و اینکه امام راحل رحمه الله مصداق آشکار این سخن بوده است، می نویسد:

«امام راحل شاخصه‌ای داشتند که نه طریقتیان داشتند و نه شریعتیان و نه حقیقتیان؛ چون شریعتیان می‌گفتند: شریعت منهای سیاست است، و طریقتیان می‌گفتند: طریقت منهای سیاست است. و حقیقتیان هم باورشان این بود که: حقیقت، منهای سیاست است؛ ولی امام امت، هم سخن مرحوم مدرس رحمه الله را فرمود که: «شریعت و دیانت ما عین سیاست است»، و هم بالاتر از مدرس، آنچه را که ما از مدرس نشنیده بودیم فرمود، که: «طریقت ما هم همان سیاست است»، و بالاتر از آن اینکه: «حقیقت ما عین سیاست است»؛ البته سیاست در شریعت، به سبکی و در طریقت، به سبکی دیگر، و در حقیقت نیز به روش خاص خود می‌باشد. امام راحل رحمه الله وقتی که به عنوان رهبر جامعه، کشور را اداره می‌کردند، شریعت را با سیاست هماهنگ کرده، و وقتی دستور تهذیب نفس می‌دادند، طریقت را با سیاست هماهنگ می‌کردند؛ چنانکه در تمام سخنرانیهایی که به مناسبت دو عید سعید فطر و قربان - که برجسته‌ترین و مهم‌ترین ایام سال است - از امام امت رحمه الله به یادگار مانده است، اولین سخن، همان راهنمایی به طریقت بود، و بعد مسئله سیاست. ابتدا تبیین معنای ضیافت الله یا شرح مناجات شعبانیه مطرح بود، سپس مسئله سیاست، و البته تهذیب، مقدم بر سیاست بود.»^۱

همین در آمیختگی عرفان حضرت امام با سیاست بود که ایشان را به برافراشتن بنای بلند حکومت اسلامی موفق ساخت، و سبب شد تا شجره طوبای جمهوری اسلامی، در این مرز و بوم برآید؛ چرا که ایشان بر این باور بود که: «نه گوشه‌گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است، و نه ورود در جامعه و تشکیل حکومت، شاهد گسستن از حق. میزان در اعمال، انگیزه‌های آنهاست؛ چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام گستر (ابلیس) با آنچه مناسب او است، همانند: خودبینی و خودخواهی و غرور و عجب و خودبزرگ بینی و تحقیر خلق الله و شرک خفی و امثال آنها او را از حق دور و به شرک می‌کشاند. و چه بسا متصدی امور حکومت که با انگیزه‌ای الهی به معدن قرب حق نائل می‌شود، همانند داود نبی و سلیمان پیامبر علیهم السلام، و بالاتر و والاتر، چون نبی مکرم صلی الله علیه و آله و خلیفه نبی حقیق، علی بن ابی طالب علیه السلام، و چون حضرت مهدی علیه السلام، در عصر حکومت جهانی‌اش.»^۲

امام تا آنجا پیش می‌رود که به صراحت، اخلاق و سیاست دینی را یکی می‌شمارد و بر نظریه یگانگی این دو تأکید می‌کند و می‌فرماید:

«اسلام، احکام اخلاقی‌اش هم سیاسی است؛ همین حکمی که در قرآن هست که مؤمنین برادر هستند، این يك حکم اخلاقی است، يك حکم اجتماعی است، يك حکم سیاسی است. اگر مؤمنین، طوایف مختلفه‌ای که در اسلام هستند و همه هم مؤمن به خدا و پیغمبر اسلام هستند، اینها با هم برادر باشند، همانطوری که برادر با برادر نظر محبت دارد، همه قشرها با هم نظر محبت داشته باشند، علاوه بر اینکه يك اخلاق بزرگ اسلامی است و نتایج بزرگ اخلاقی دارد، يك حکم بزرگ اجتماعی است و نتایج بزرگ اجتماعی دارد.»^۳

7. ریاضت مشروع

«ریاضت؛ تحمل سختی و دشواری در سیر و سلوک عرفانی است، که از شرایط تهذیب نفس می‌باشد.»^۴ خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله در بیان مفهوم اصطلاحی ریاضت چنین می‌گوید: «ریاضت، منع نفس حیوانی است از انقیاد و مطاوعت قوه شهوی و غضبی؛ و باز

۱. بنیان مرصوص، ص 88 و 89.

۲. نقطه عطف، امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، 1385، چاپ هشتم، صص 15 و 16.

۳. صحیفه نور، ج 13، ص 130.

۴. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، دکتر سید جعفر سجادی، تهران، طهوری، 1375، چاپ سوم، ص 437.

داشتن نفس ناطقه از متابعت قوای حیوانی و رذائل اخلاق و اعمالی مانند : حرص و حقد و حسد و...»^۱

بی‌گمان اصل ریاضت مورد پذیرش و توصیه اسلام است، و آیاتی همانند دو آیه ذیل به مشروعیت ریاضت نفس و مجاهده در راه سیر و سلوک عرفانی اشاره دارد :
الف. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»؛ «کسانی که در راه ما مجاهده کنند، حتماً آنان را به راههای خویش رهنمون خواهیم ساخت.»^۲

ب. «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»؛ «و اما آنکه از مقام پرورگارش بترسد و نفس خود را از هوا باز دارد، پس همانا جایگاه او در بهشت است.»^۳
امام راحل رحمه الله در تأیید اصل ریاضت و اینکه ریاضت از لوازم سیر و سلوک است، چنین می‌فرماید: «اجتناب محرّمات الهیّه کار بسیار مشکلی نیست؛ بلکه انسان با جزئی ریاضت نفس و اقدام می‌تواند ترکِ جمیع محرّمات کند. انسان اگر بخواهد اهل سعادت و نجات باشد، و در تحت ولایت اهل بیت، و مشمول کرامت حق تعالی باشد، اندکی پافشاری و تحمل ریاضت لازم است و یکی از اسرار بزرگ عبادات و ریاضات شرعیّه آن است که بدن و قوای طبیعیّه و جنبه مُلک، تابع و منقاد روح گردد و اراده نفس در آنها مؤثر شود، و ملکوت نفس بر مُلک، غالب شود. و اگر ریاضت سالک، حق و شرعی شد، حق تعالی از او دستگیری می‌کند، پس کارش به سعادت منجر می‌شود.»^۴

اما نباید از نظر پنهان داشت که از نگاه اسلام، ریاضت، راه و روش و قالبهای مخصوص به خود را دارا می‌باشد که در پی‌ریزی آنها از ظرفیتهای روحی و توانایی افراد بشری غفلت نشده و وسع و طاقت آنها لحاظ شده است. بر این اساس، خروج از جاده «ریاضت شرعی» و روی آوردن به ریاضتهای طاقت فرسا، خطر عنان گسیختگی ناگهانی نفس را در پی خواهد داشت، و اینکه نفس در اثر فشار بیش از اندازه، به ناگاه به تمام عبادتها و طاعات الهی پشت پا زده، و در ورطه انواع گناهان و خوشگذرانیهای نامشروع فرو افتد.

امام راحل رحمه الله به خطر این دست از ریاضتها کاملاً آگاه بوده و در مقام یادآوری چنین می‌فرماید: «از مهمّات باب ریاضت، «مراعات» است. و آن، چنان است که سالک در هر مرتبه که هست، چه در ریاضات و مجاهدات علمیّه یا نفسانیّه یا عملیّه، مراعات حال خود را بکند، و با رفق و مدارا با نفس رفتار نماید و زاید بر طاقت و حالت خود تحمیل آن نکند؛ خصوصاً برای جوانها و تازه کارها این مطلب از مهمّات است که ممکن است اگر جوانها با رفق و مدارا با نفس رفتار نکنند و حظوظ طبیعت را به اندازه احتیاج آن از طرق حلال ادا نکنند، گرفتار خطر عظیمی شوند که جبران آن نتوانند کرد، و آن خطر آن است که گاه نفس به واسطه سخت‌گیری فوق‌العاده و عنان‌گیری بی‌اندازه، عنان گسیخته شود و زمام اختیار را از دست بدهد، و اقتضای طبیعت که متراکم شد و آتش تیز شهوت که در تحت فشار بی‌اندازه ریاضت واقع شد، ناچار شعله‌ور شود و مملکت را بسوزاند. و اگر خدای نخواستہ سالکی، عنان گسیخته شود، یا زاهدی بی‌اختیار شود، چنان در پرتگاه افتد که روی نجات را هرگز نبیند، و به طریق سعادت و رستگاری هیچ گاه عود نکند.»^۵

خلاصه آنکه از نگاه عرفان مثبت و مبتنی بر کتاب و سنت، راه کسب تعالی روحی و خروج از حجابهای ظلمانی، نه ریاضتهای سلیقه‌ای و نسخه‌های بدل‌های غیر اصیل و دروغین است و نه نهضتهای نو پدید و باطن‌گرا و معنوی منهای دین.

۱. اوصاف الاشراف، خواجه نصیر الدین طوسی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1377، چاپ چهارم، ص 35.

۲. عنکبوت/69.

۳. نازعات/40.

۴. چهل حدیث، برگرفته از صص 45، 125 و 475.

۵. آداب الصلوة، ص 25.

شیخ مرتضی انصاری، اسوه فضیلت

حسن اردشیری

تولد

مرتضی، بزرگ‌ترین فرزند شیخ محمد امین بود که در روز عید غدیر سال 1214 هـ. ق در شمال غربی بقعه سبز قباي شهر دزفول، در خاندان با فضل و ادب به دنیا آمد.^۱ شب قبل از تولدش، مادرش در خواب می‌بیند که حضرت صادق علیه‌السلام، قرآنی مُدَّهَب به وی می‌دهد، که خوابش را به «فرزند جلیل‌القدر» تعبیر می‌نمایند. مسلماً این رؤیایی صادق بود که باعث شد مادرش وی را هیچ‌گاه بدون وضو شیر ندهد.^۲

پدرش که از عالمان راستین و مبلغان دین مبین اسلام بود، در سال 1248 هـ. ق در اثر بیماری طاعون در خارج از شهر دزفول درگذشت و مادرش نیز که دختر شیخ یعقوب و از زنان پرهیزگار روزگار خود بود در سال 1279 هـ. ق در نجف اشرف از دنیا رفت و شیخ را با غم و اندوهی فراوان، تنها گذاشت.^۳

نسب شیخ

در انتساب شیخ و خاندانش به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی معروف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ‌گونه شك و تردیدی نیست؛ زیرا گذشته از شجره نامه‌هایی که در دسترس بعضی از افراد این خاندان می‌باشد، شیخ اسدالله انصاری معروف به امین الواعظین تهرانی نیز در کتابش به نام «حدائق الادب» به نقل از کتاب «مشيخة الجابرية»، پدران شیخ انصاری را تا جابر بن عبدالله انصاری نوشته است.^۴

تحصیلات

از همان کودکی، آثار بزرگی، نبوغ و هوش سرشارش، هویدا بود.

شیخ پس از فراگیری قرآن، گذراندن دوران مکتب و دروس سطح در نزد عمویش شیخ حسن انصاری، در سال 1232 هـ. ق در سن هجده سالگی به همراه پدر بزرگوارش به طرف عتبات عالیات حرکت نمود. ایشان بنا به سفارش شیخ حسین انصاری در کربلا با سید محمد مجاهد، فرزند سید علی (صاحب ریاض) آشنا شد و به مدت چهار سال در محضر ایشان و شریف العلمای مازندرانی شاگردی کرد و به درس و بحث پرداخت و در هنگام هجوم داود پاشا به کربلا، به همراه علما به کاظمین مهاجرت نموده و پس از چند روزی به دزفول بازگشت.^۵ شیخ در حدود یک سال و یا بیش‌تر در دزفول ماند و برای بار دوم به کربلا بازگشت و یک سال و اندی از محضر شریف العلماء استفاده کرد و پس از آن به نجف رفته؛ در درس شیخ موسی کاشف الغطاء حاضر شد و بعد به دزفول بازگشت.^۶

شیخ در سال 1240 هـ. ق به قصد زیارت حرم امام رضا علیه‌السلام از دزفول خارج شد. وقتی وی به همراه برادرش شیخ منصور به بروجرد رسید، بنا به درخواست شیخ اسدالله مشهور به حجت الاسلام بروجردی به مدت یک ماه در آنجا ماند و پس از آن به اصفهان رفته، در درس حاج سید محمد باقر شفتی رشتی معروف به حجت الاسلام رشتی که ریاست دینی اصفهان را بر عهده داشتند، شرکت کرد. از این شرکت در کلاس خاطره‌هایی نیز وجود دارد که به شرح زیر است: سید در هنگام درس اشکالی را بر شاگردان القاء کرد. شیخ مرتضی که در پایین مجلس نشسته بود، پاسخ اشکال را به یکی از شاگردان گفت و از درس خارج شد. هنگامی که شاگرد پاسخ اشکال را داد، سید گفت: «این جواب را یا حضرت حجت بن الحسن علیه‌السلام به تو تلقین کرده است یا شیخ مرتضی نجفی. هنگامی که آن شاگرد ماجرا را گفت: سید به جستجوی شیخ پرداخت. وقتی که مکان اقامت ایشان را یافت، عزم دیدار نمود که شیخ گفت: «به زحمت ایشان راضی نیستم» و به همراهی برادرش به سوی خانه سید

۱. فقهای نامدار، عقیقی بخشایشی، صدر، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ج 2، 1372، ص 323.

۲. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، حاج مرتضی انصاری، قم، دبیرخانه کنگره بزرگداشت دوستان شیخ اعظم انصاری، ج 1، 1373، ص 77.

۳. همان، صص 78-80.

۴. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص 80.

۵. نامداران راحل، کریم جوانشیر، سالار، 1375، ج 1، ص 103.

۶. فقهای نامدار، ص 324.

روانه شد که در میانه راه با سید دیدار کرد و سید ایشان را به منزل برد. شیخ نیز که اصرارهای فراوان سید را در ماندن و اقامت در اصفهان دید، به بهانه دیدار مادر از اصفهان به سوی دزفول حرکت کرد.^۱

از دیگر سفرهای ایشان سفر به کاشان بود که بواسطه عظمت و بزرگی ملا احمد نراقی رحمه الله، چهار سال در درسهای وی شرکت کرد و پس از آن، وقتی خواست به سوی مشهد حرکت کند، ملا اجازة [اجتهاد] مرسوم برای وی صادر نمود و در آن، شیخ را به بهترین عبارتها ستود.

شیخ و برادرش پس از کاشان، چند ماهی را در مشهد مقدس، ماندند و پس از آن به سوی تهران حرکت نمودند، مدتی را در مدرسه «مادر شاه» ساکن شدند.^۲ شیخ و برادرش پس از 6 سال مسافرت دوباره به دزفول بازگشتند و با استقبال اهالی شهر روبرو شدند.^۳ شیخ پس از 4 سالی که در دزفول ساکن بود، دوباره به سوی نجف اشرف حرکت کرد؛ در حالی که دو تن از مردان بزرگ علمی شیعه در آن روزگار؛ یعنی شیخ علی، فرزند شیخ جعفر کاشف الغطا و شیخ محمد حسن (صاحب جواهر) در رأس حوزه بودند.

اساتید وی به شرح زیر هستند:

1. شیخ حسین انصاری دزفولی؛
2. شریف العلماء؛ ملا محمد یا محمد شریف مازندرانی؛
- 3 و 4. شیخ موسی و شیخ علی کاشف الغطاء؛
5. سید محمد مجاهد، فرزند سید علی صاحب ریاض؛
6. حاج ملا احمد نراقی.

شاگردان شیخ

شاید بتوان گفت بیش تر مجتهدان و عالمان معروف شیعه در میانه قرن سیزدهم تا اوایل قرن چهاردهم، شخصیتهایی هستند که از مکتب علمی شیخ انصاری برخاسته اند. به قولی در جلسه درس شیخ نزدیک به پانصد نفر حاضر می شدند و البته میرزا محمد همدانی، شاگرد شیخ، شمار شاگردان ایشان را تا سه هزار نفر یا بیش تر گزارش می کند.^۴ شاگردان درجه اول و ممتاز شیخ چهار نفرند که عبارتند از:

1. میرزای شیرازی (میرزا محمد حسن شیرازی)؛
2. میرزای رشتی (حاج میرزا حبیب الله رشتی)؛
3. آقا حسن نجم آبادی تهرانی؛
4. آقا سید حسین کوه کمره ای.

برخی دیگر از شاگردان شیخ عبارتند از:

1. حاج شیخ جعفر شوشتری؛
2. سید جمال الدین اسدآبادی؛
3. آخوند محمد کاظم خراسانی.^۵

آثار علمی

علی رغم اینکه چشم شیخ ضعیف بود و همچنین به مسئولیتهای مرجعیت و ریاست علمی حوزه و تدریس اهتمام داشت، بیش از سی جلد کتاب، از آن بزرگوار به یادگار مانده است که عبارتند از:

رساله هایی در ارث، تقیه، تیمم، خمس، زکات، صلاة، تقلید، رضاع، خلل، حاشیه بر استصحاب قوانین، مناسک حج، حاشیه بر نجات العباد شیخ محمد حسن نجفی، حاشیه بر حاشیه بغیة الطالب، کتاب طهارت، کتاب رجال، رساله ای در قطع، ظن، اصالة البرائة، استصحاب، تعادل و تراجیح، (که در این پنج رساله) به نام فرائد الاصول یا رسائل به چاپ رسیدند)،

۱. دریای فقاقت، سید عبدالرضا موسوی، مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، چ اول، 1382، ص 17 - 16.

۲. فقهای نامدار، ص 326.

۳. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص 92.

۴. دریای فقاقت، ص 23.

۵. دریای فقاقت، ص 24.

رساله‌ای در قاعده «لا ضرر و لا ضرار»، «قضاء عن المیت»، مسئله مشرق، موسسه و مضایقه، «التسامح في ادلة السنن»، رساله در قاعده «مَنْ مَلَكَ شَيْئاً مَلَكَ الْاِقْوَارُ بِهِ»، مکاسب یا متاجر (کتاب درسی حوزه)، اصول فقه، رساله‌ای در رد کسانی که اخبار را قطعیة الصدور می دانند، قرعه، حواشی متفرقه بر عوائد نراقی، رساله‌ای در رد حرام بودن متعه.^۱

مقام علمی شیخ

درباره مقام علمی شیخ انصاری گفته اند: سید حسین کوه‌کمره‌ای که از عالمان روزگار شیخ بوده و مجلس درس نیز داشته است، روزی پیش از آمدن شاگردان، در محل درس حاضر شد و در گوشه مسجد، شیخ ژولیده‌ای را با چند نفر شاگرد در حال تدریس دید. سید حسین به درس او گوش داد و احساس کرد که وی بسیار محققانه بحث می کند. روز دیگر، زودتر آمد و به درس شیخ گوش داد. وقتی تدریس او را دید، اعتقادش بیش تر شد و احساس کرد که از خودش فاضل تر است و اگر شاگردانش به جای درس او، در درس این شیخ حاضر شوند، بهره بیش تری خواهند برد، از اینرو، روز دیگر به شاگردانش گفت: این شیخ که در آن گوشه با چند نفر شاگرد نشسته است، برای تدریس از من شایسته تر است و خود من نیز از او بهره می برم، همه با هم به درس او می رویم». از آن روز سید حسین و شاگردانش در مجلس درس شیخ حاضر شدند.^۲

شیخ از نگاه دیگران

1. علامه نوری: خداوند بر جابر بن عبدالله انصاری تفضّل نمود و از صُلب او، مردی برون آورد که ملت و دین را به علم و زهد و عبادت و کیاست یاری کرد و علمای گذشته به رتبه او نرسیدند و رجال علم بعد از او هم به آن رتبه و مقام نخواهند رسید.^۳
2. علامه کاشف الغطاء - استاد شیخ - : «به خدا سوگند! او مجتهد علی الاطلاق است» و در شأن وی به شیخ جعفر شوشتری می گوید: «هر چیزی در هنگام شریعت پیش از دیدن جلوه می کند، به جز شیخ مرتضی که دیدنش از شنیدن وصف او عظیم تر و والاتر است».^۴
3. آیت الله العظمی آقا موسی زنجانی: «شیخ در حوزه‌های علمیه به عنوان فقیهی زاهد و عالمی وارسته و اصولی نوآور شناخته شده است تا آنجا که در میان متأخران، لقب شیخ مطلق و مؤسس و خاتم الفقهاء و المجتهدین ویژه اوست و در شأن او گفته اند: «هو تالی العصمة علماء و عملاً؛ او از نظر علم و عمل بعد از معصوم قرار دارد».^۵
4. میرزا حبیب الله رشتی: «شیخ سه چیز ممتاز داشت: علم، سیاست، زهد. سیاست را به حاج میرزا محمد حسن شیرازی و علم را به من داد و زهد را با خود به قبر برد».^۶
5. ملا احمد نراقی: «بهره‌ای که من از این جوان بردم، بیش از بهره‌ای بود که او از من برد. در سفرهای گوناگون بیش از پنجاه مجتهد مسلم دیدم که هیچ یک مانند شیخ مرتضی نبودند».^۷

ویژگیهای نیکو

1. زهدورزی

الف. زهد و عبادت شیخ آنچنان شایع و معروف بوده است که عامه نیز در شأن وی سخنها گفته‌اند؛ مثلاً سلطان عثمانی چون از والی عراق - که از اهل سنت بود - احوال شیخ را پرسید: وی در پاسخ گفت: «والهمهو الفاروق الاعظم» به خدا سوگند! او فاروق اعظم است.^۸

ب. بالیوز، نماینده سیاسی انگلستان در بغداد که دو سال در پی شرف یابی به خدمت شیخ بود و موفق نشده بود، سرانجام در بیابان، وقتی که شیخ برای زیارت حضرت سلمان می رفت،

۱. ریحانة الادب، مدرسی تبریزی، محمد علی، چاپ حیدری، انتشارات خیام، چ 4، 1374، ج 1، ص 193.

۲. گلشن ابرار، ص 339، «برگرفته از عدل الهی، شهید مرتضی مطهری».

۳. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص 98.

۴. اندیشه‌های سیاسی شیخ انصاری، مهاجر، محسن، قم، دبیرخانه کنگره دومین سالگرد میلاد شیخ انصاری، چ اول، 1373، ص 5.

۵. ابعاد شخصیت شیخ انصاری، سید موسی شیرازی، قم، چ اول، 1373، ص 15.

۶. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص 262.

۷. همان، ص 91.

۸. زندگی و شخصیت، شیخ انصاری، ص 109.

او را دید. او در توصیف شیخ می‌نویسد: «به خدا سوگند! وی یا عیسی بن مریم یا نایب خاص او است.»^۱

ج. همچنین در زهد شیخ نقل شده است که روزی همسر شیخ انصاری از او خواست تا چادرشبی برای پوشانیدن رختخوابهای منزل خریداری کند. شیخ به دلیل تقوا و پارسایی‌اش، بدین کار تن در نداد. همسر شیخ که از نمایان بودن رختخوابها در گوشه اتاق ناراحت بود، پس از ناامید شدن از جلب موافقت شیخ، در خرید گوشت صرفه‌جویی کرد. وی به جای سه سیر گوشت، تا مدتی دو سیر و نیم می‌خرید و با مبلغ باقیمانده که پس انداز می‌شد، توانست يك چادر شب بخرد.

وقتی شیخ، آن چادر را دید، چگونگی خرید آن را دانست، با ناراحتی گفت: «افسوس که تا به حال، مقداری از وجوه بیت‌المال بی‌جهت مصرف شده است. من گمان می‌کردم سه سیر گوشت، حداقلی است که ما می‌توانیم با آن زندگی کنیم و اکنون به نادرستی این پندار پی بردم. آنگاه دستور داد تا آن چادر شب را پس دهند و از آن روز به بعد، به جای سه سیر گوشت، دو سیر و نیم بخرند.»^۲

2. عبادت

عبادتهای، شیخ از سن بلوغ تا آخر عمر، گذشته از واجبات، نافله‌ها، دعاها و تعقیبات در هر روز به قرار زیر بوده است:

الف. قرائت يك جزء کلام الله؛

ب. نماز حضرت جعفر طیار؛

ج. زیارت جامعه و عاشورا.^۳

3. احتیاط در مصرف وجوه شرعی

با وجود آن همه وجوه شرعی که شیعیان برای شیخ می‌فرستادند، وی مانند يك فقیر زندگی را می‌گذراند. حتی اموالی را که به عنوان هدیه به وی می‌دادند، میان طلاب و نیازمندان تقسیم می‌کرد.^۴

مادر شیخ از زنان عابد بود، به گونه‌ای که نافله‌های شب را تا هنگام مرگ ترک نکرد و شیخ، سحرها نخست مقدمات نماز شب مادر را فراهم می‌نمود، حتی آب وضویش را در صورت نیاز، گویم می‌کرد، سپس خود به نماز می‌ایستاد..

4. عزت نفس

شیخ منصور انصاری - برادر شیخ - در زمان مرجعیت عامه وی، به قصد زیارت راهی مشهد مقدس شد. هنگام حرکت، شیخ انصاری به او گفت: «در این سفر، خواه ناخواه میان تو و شاه و امیران دولت ایران ملاقاتی روی خواهد داد، عزت نفست را از دست مده و از آنها پولی قبول مکن و بدین وسیله خود را بنده آنان نساز! وگرنه اگر چیزی از ایشان پذیرفتی، دیگر پیش من نیا و در بازگشت از مشهد، در دزفول بمان.»^۵

5. پرهیز از ریاست

آیت الله العظمی موسی زنجانی می‌فرماید: «با وجود اینکه بسیاری از خواص، شیخ را بر صاحب جواهر مقدم می‌دانسته‌اند؛ ولی هر چه سراغ شیخ می‌روند که رساله بنویسد، او می‌گوید: صاحب جواهر هست و به خود اجازه نمی‌دهد که در مقابل وی، موجودیتی برای خود قایل شود و رساله بدهد. این مطلب هم بر عقل و هم بر تقوای فوق‌العاده ایشان دلالت دارد.»^۶

6. مبارزه با نفس

۱. همان، ص 109.

۲. سیمای فرزندگان، رضا مختاری، قم، بوستان کتاب، چ 8، 1374، ص 430.

۳. قصص العلماء، تنکابنی، میرزا محمد، قم، حضور، چ اول، 1380، ص 113.

۴. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص 110، فقهای نامدار، ص 327.

۵. سیمای فرزندگان، ص 399.

۶. ابعاد شخصیت شیخ انصاری، شبیری زنجانی، سید موسی، قم، چ اول، 1373، صص 16 - 15.

عالم بزرگوار آقا میرزا محمد تقی اردوبادی از مظفر الدین شاه قاجار و او نیز از عالمی نقل می‌کند: «وقتی در نجف اشرف، محضر شیخ انصاری حاضر می‌شدم، شبی در عالم رؤیا، شیطان را دیدم که چند ریسمان در دست داشت، پرسیدم: اینها را برای چه به دست گرفته‌ای؟ گفت: اینها را به مردم می‌بندم و به سمت خود می‌کشم. در روز گذشته یکی از اینها را به گردن شیخ مرتضی انصاری انداختم و از اتاقش تا بیرون کوچه کشیدم؛ ولی در میان کوچه از قید رها شد و برگشت. وقتی بیدار شدم، خواب خود را نزد شیخ عرض کردم، شیخ فرمود: شیطان راست گفته است. او دیروز می‌خواست به لطایف الحیل مرا گول زند؛ زیرا چیزی در خانه لازم شده بود و من پولی نداشتم، با خود گفتم: یک قرآن از سهم امام را که نزد من بی‌مصرف مانده است، به عنوان قرض برمی‌دارم و سپس ادا می‌کنم، وقتی آن پول را برداشتم و به کوچه آمدم، پشیمان شدم و آن را به جای اولش برگرداندم.»^۱

7. ترس از روز جزا

روزی مادر شیخ با اعتراض به او گفت: «با این همه وجوهی که شیعیان نزد شما می‌آورند، چرا برادرت منصور را کمتر رعایت می‌کنی و به او مخارج کافی نمی‌دهی؟» شیخ در این هنگام، بی‌درنگ کلید اتاقی که وجوه شرعی را در آن گذاشته بود، به او داد و گفت: «هر قدر صلاح می‌دانی به فرزندت بده؛ ولی در قیامت هم خودت جواب‌گو باش.»
آن زن صالحه چون خود را در مقابل کاری بزرگ دید، از این کار خودداری ورزید و گفت: «هیچ گاه برای رفاه چند روزه فرزندم، خود را در قیامت گرفتار نخواهم کرد.»^۲

8. احترام به سادات

داستانهای فراوانی از علاقه شیخ به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت‌علیهم‌السلام نقل شده است که ما به نقل دو مورد از آنها اکتفا می‌کنیم:
الف. شیخ چند روزی دیرتر از وقت همیشگی برای تدریس حاضر شد. وقتی سبب را پرسیدند، فرمود: «یکی از سادات به تحصیل علوم دینی مایل گشته؛ ولی کسی حاضر نشده است که برای او مقدمات بگوید، به همین دلیل، من خودم درس او را به عهده گرفته‌ام.»^۳
ب. سیدعلی دزفولی از یکی از خویشاوندانش نقل کرده است: «در نجف اشرف به سبب فقری که داشتم، خدمت شیخ رسیدم و او را از حال آگاه ساختم. شیخ فرمود: در حال حاضر از وجوه شرعی چیزی نزد من نیست؛ ولی نزد فلانی برو و بگو دو سال نماز استیجاری به تو بدهد، پول آنها را برای خود بردار. نمازها را من می‌خوانم.»^۴

9. فروتنی

با توجه به بزرگی ایشان در دانش و تقوا، بارها پیش می‌آمد که وقتی مسئله‌ای از وی می‌پرسیدند، اگر نمی‌دانست، چند بار «نمی‌دانم» را تکرار می‌کرد تا شاگردانش نیز از وی یاد بگیرند که اگر چیزی را نمی‌دانند، از گفتن «نمی‌دانم» اکراه نداشته باشند.^۵

10. احترام به پدر و مادر

الف. شیخ عادت داشت که در بازگشت از جلسه تدریس، نخست نزد مادرش می‌رفت و برای به دست آوردن دل او، با وی سخن می‌گفت. هم‌چنین از حکایتهای مردم پیشین و زندگی آنان می‌پرسید و مزاح می‌کرد تا مادر را بخنداند، سپس به اتاق عبادت و مطالعه می‌رفت.^۶
ب. مادر شیخ از زنان عابد بود، به گونه‌ای که نافله‌های شب را تا هنگام مرگ ترک نکرد و شیخ، سحرها نخست مقدمات نماز شب مادر را فراهم می‌نمود، حتی آب وضویش را در صورت نیاز، گرم می‌کرد، سپس خود به نماز می‌ایستاد.^۷

11. احترام به دیگران

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص 114.

۲. سیمای فرزندگان، ص 427.

۳. همان، 291.

۴. سیمای فرزندگان، ص 361؛ فقهای نامدار، ص 329 (به روایت دیگر).

۵. دریای فقاقت، ص 47.

۶. سیمای فرزندگان، ص 428.

۷. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص 80.

وقتي يکي از درباريان سرشناس به خدمت شيخ رسيد و زندگي زاهدانه ايشان را مشاهده نمود، با تجليل از شيخ، از حاج ملا علي کني انتقاد کرد که: «او ثروتمند است و با شما خيلي فرق دارد.» شيخ انصاري خيلي ناراحت شد و فرمود: «بايد از اين حرفها استغفار کري. ميان من و او خيلي فاصله است. من سرو کارم با طلبه هاست و اگر بخواهم در رفاه زندگي کنم، طلبه ها به درس خواندن رغبتي نشان نمي دهند، بايد سطح زندگي من با وضع آنها هماهنگ باشد؛ ولي حاج ملا علي کني سروکارش با شما سلاطين و اشراف است. او بايد آنگونه باشد و من بايد اينگونه زندگي کنم.»^۱

12. شوخ طبعي

شيخ مردی باوقار بود و همیشه هيبت ايشان همه را تحت تأثیر قرار مي داد، در عين حال لطايفي نيز از ايشان نقل شده است که دو مورد از آنها نقل مي شود:

الف. حاج شيخ مهدي نجفي - که از بزرگان عالمان اصفهان بود، و در مسجد امام، نماز جماعت داشت - مي گوید: «شخصي کتابي نوشته و آن را خدمت شيخ آورده بود و مي گفت: در نوشتن اين کتاب زحمته کشيده و رنجها برده ام و آن را به ضريحه اي مقدس متبرک کرده ام. حال آورده ام تا شما تقريظي بر آن بنويسيد». شيخ پس از قدری سکوت، فرمود: «زيننده بود آن را با آب فرات هم متبرک مي نمودي.»^۲

با وجود آن همه وجوه شرعي که شيعيان براي شيخ مي فرستادند، وي مانند يك فقير زندگي را مي گذراند. حتي اموالي را که به عنوان هديه به وي مي دادند، ميان طلاب و نیازمندان تقسيم مي کرد

ب. روزي در طراده (نوعي زورق) بوديم که جناب استاد و برادرش (شيخ منصور) و جمعي از شاگردان استاد و ملا محمد خليفه (شخصي ساده، پرخور و تبيل) نيز حضور داشتند. اول ظهر، آقا شيخ منصور به شيخ عرض کرد: وقت ناهار رسيده است. شيخ فرمود: زود است. ديگري گفت: آقا وقت است. باز ايشان فرمود: زود است. بنده نيز گفتم: آقا وقت است. باز فرمود: زود است. در اين هنگام ملا محمد خليفه عرض کرد: آقا وقت خوردن است. آن جناب فرمود: حالا اجماع محقق شد. ملا محمد در علم خوردن نظير سيد مرتضي است؛ در عالمان فقه که هرگاه با فرقه اي هم رأي شد، اجماع با آن فرقه محقق مي شود.»^۳

13. توجه به اهل علم و محصلين شهرستاني

شيخ اعظم انصاري رحمه الله براي آن که به اهل علم و محصلين شهرستانها توجه بيش تري کند و آنها را به حضورشان در شهرستانها تشويق نمايد، اجازه نقل سهم امام عليه السلام را تجويز نمي کرد و مخصوصاً سفارش مي نمود تا آن را در همان شهر به مصرف محصلين علوم دينيه برسانند.^۴

14. مجلس روضه خواني

يکي از عادتهاي زيباي شيخ که نشان از محبت ايشان به اهل بيت عليهم السلام مي باشد، مجلس روضه اي بود که هر شب جمعه در منزل خود برگزار مي گرد و در آخر مجلس به چند نفر عاجز و فقير اطعام مي داد.^۵

15. آگاهي از باطن ديگران

در اين باب دو مورد را ذکر مي کنيم:

الف. شيخ محمد حسين کاظمي مي گوید: «در نخستين روزهاي رياست عامه شيخ، پس از نماز عشا داخل حرم مطهر مي شدم و پشت به در حرم و رو به ضريح مطهر، به ديوار تکیه مي کردم و زيارت مي خواندم. شبي شيخ مرا در حرم دید. آهسته کيسه پولی در دستم نهاد و

۱. ابعاد شخصيت شيخ انصاري، ص 16.

۲. زندگاني و شخصيت انصاري، ص 107.

۳. همان، ص 107.

۴. زندگي و شخصيت شيخ انصاري، ص 103.

۵. همان، ص 106.

فرمود: نصف مبلغ برای خودت باشد و بقیه را میان شاگردانت تقسیم کن. وقتی به خانه بازگشتم و پول را شمردم، دیدم همه آن با قرصی که بر ذمه‌ام بود، برابر است. با خود گفتم تمام آن را به طلبکار خود می‌دهم و کم‌کم نصف آن را به شاگردان می‌رسانم. این فکر را به کسی اظهار نکردم. شب دیگر که به حرم مطهر مشرف شدم، شیخ از نزدیک من گذشت و آهسته در گوشم فرمود: شما سهم شاگردان را از این پول بدهید، من باز به خود شما پول می‌دهم. از این پیشامد، دانستم که شیخ از ضمیر من آگاه شده است. از خیال خود برگشتم و مقام شیخ را بهتر شناختم.^۱

ب. مردی خدمت شیخ آمد و از وی چیزی خواست. شیخ فرمود: «نخست آن مقدار پولی را که در فلان جا پنهان و ذخیره کرده‌ای، مصرف کن، سپس هنگام نیازمندی و نداشتن نزد من بیا!» به این ترتیب، آن مرد از گفته خود پشیمان شد.^۲

مرجعیت

صاحب جواهر در روزهای پایانی زندگی‌اش، دستور داد تا مجلسی تشکیل شود و همه عالمان تراز اول نجف در آن شرکت کنند.^۳

مجلس در محضر صاحب جواهر تشکیل شد؛ ولی شیخ در میان حاضران نبود، صاحب جواهر گفت: «شیخ مرتضی را نیز حاضر کنید!» پس از جستجو، او را در گوشه‌ای از حرم یا صحن شریف دیدند که رو به قبله ایستاده و برای شفای صاحب جواهر دعا می‌کند. سپس شیخ را به آن مجلس راهنمایی کردند.

صاحب جواهر، شیخ را بر بالین خود نشانید. دستش را گرفت و بر روی قلب خود گذاشت و گفت: «الآن طابَ لِيْهِ الرَّوْتُ» اکنون مرگ بر من گوارا است. «سپس به عالمان مجلس فرمود: «هَذَا مَرْجِعُكُمْ مِنْ بَعْدِي، ایشان پس از من مرجع شما خواهد بود.» بعد به شیخ فرمود: «تو هم از احتیاط کردن - در مقام فتوا - کم کن؛ زیرا دین مقدس اسلام سهل و آسان است.» ناگفته نماند این کار صاحب جواهر، برای معرفی بیش‌تر شیخ بود؛ وگرنه، در مرجع شدن کسی، تعیین مرجع قبلی شرط نیست.

شیخ با سعید العلمای مازندرانی در کربلا هم‌درس بود و او را در آن وقت از نظر علمی بر خود ترجیح می‌داد. بدین سبب، پس از درگذشت صاحب جواهر، از فتوا دادن خودداری کرد و در نامه‌ای به سعید العلماء نوشت: «هنگامی که شما در کربلا بودید و با هم از محضر شریف العلماء بهره می‌بردیم، فهم تو - از درس استاد - از من بیش‌تر بود، حال سزاوار است به نجف بیایید و این امر مهم (مرجعیت) را به عهده گیرید.» سعید العلماء در پاسخ نوشت: «آری، ولی شما در این مدت در آنجا مشغول تدریس و مباحثه علمی بوده‌اید و من در اینجا گرفتار امور مردم هستم و شما در این امر از من سزاوارترید.»^۴

پس از رسیدن نامه سعید العلماء، شیخ به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام مشرف شد و از آن حضرت خواست که او را در این امر بزرگ یاری کند و از لغزش و خطا نگاه دارد. یکی از خادمان حرم مطهر امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام می‌گوید: «مثل همیشه، ساعتی پیش از طلوع فجر برای روشن کردن چراغهای حرم مطهر به آنجا رفتم ... ناگهان از طرف پایین پای حضرت امیرعلیه‌السلام صدای گریه‌ای بلند و جان‌کاه و ناله‌ای سوزناک به گوشم رسید. بسیار شگفت زده شدم که این صدای کیست؟ آهسته پیش‌آمدم تا از جریان آگاه شوم، ناگهان دیدم شیخ انصاری صورتش را بر ضریح مقدس گذاشته است و می‌گرید و به زبان دزفولی با سوز و گداز به امام‌علیه‌السلام می‌گوید: آقای من! مولای من! یا ابالحسن! یا امیرالمؤمنین! این مسئولیتی که اکنون بر دوشم آمده است، بس مهم و خطیر است. مرا از لغزش و اشتباه و عمل نکردن به وظیفه نگاه دار و در طوفانهای حوادث روزگار همواره راهنمایم باش، وگرنه از زیر بار مسئولیت فرار خواهم کرد و آن را نخواهم پذیرفت.»^۵

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، شیخ محمود عراقی میثمی، دار السلام، تهران، اسلامیة، 1374، ص 551.

۲. همان، ص 126.

۳. همان، ص 95.

۴. سیمای فرزندگان، ص 136-137 و دریای فقاقت، ص 59-58.

۵. همان، ص 137.

وفات شیخ

شیخ اعظم انصاری رحمه الله در شب 18 جمادی الثانیه سال 1281 هـ. ق در نجف اشرف درگذشت.^۱ این شخصیت بزرگ اسلامی که تمامی عمر شریفش را در پاسداشت علوم و آثار اهل بیت علیهم السلام و تعلیم و تربیت شاگردان بیشماري صرف کرد، پس از 67 سال زندگی پربار، دیده از جهان فرو بست و دنیای اسلام را داغدار نمود.^۲

فاضل عراقی می نویسد: «نزدیک زمان درگذشت شیخ، در خواب دیدم که از تپه بزرگی در سمت قبله صحن مطهر می گذرم و چون برای احترام قبه مطهر به سوی آن توجه کردم، دیگر آن را ندیدم، بسیار شگفت زده شدم. سپس دیدم سید جلیلی نزد من ایستاده است. او سبب شگفتی مرا پرسید، وقتی علت آن را گفتم، پاسخ داد که به زمین فرو شده است. گفتم: پس چه خواهد شد؟ گفت: اشکالی ندارد، آن را بدون عیب از زمین بیرون می آورند. چون برخاستم، دانستم که شیخ به زودی وفات خواهد کرد. و ریاست شرعی هم به کسی همتا و مانند خود شیخ در کمالات علمیه و عملیه منتقل خواهد شد. پس از مدتی شیخ درگذشت و جناب میرزای شیرازی مرجع شیعه گردید.»^۳

شیخ راضی علی بیگ (از شاگردان صاحب جواهر و از عالمان نجف)، ملا محمد طالقانی، مولا علی محمد طالقانی و مولا علی محمد خویی، پی‌کو شیخ را در کنار رودخانه نجف غسل دادند و حاج سید علی شوشتری که وصی شیخ نیز بود، بر جنازه اش نماز گزارد. پیکر شیخ انصاری در صحن مطهر امام علی علیه السلام و در جوار آرامگاه شیخ حسین نجفی (از شاگردان علامه بحر العلوم که در زهد و تقوا و عبادت مانند شیخ بود) به خاک سپرده شد.^۴ مردم از همه جا برای تشییع جنازه شیخ به غسل‌خانه روی آوردند. به گونه‌ای که از آنجا تا نجف جمعیت انبوهی گرد آمده بود.^۵

۱. فقهای نامدار، ص 337.

۲. دریای فقاقت، ص 70 (از این اثر در این مقاله بسیار بهره برده‌ام).

۳. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص 169.

۴. همان، ص 17 - معارف الرجال، حرز الدین، محمد، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1405 هـ. ق، ص 404.

۵. معارف الرجال، ص 404.

نکات اخلاقی از محضر امام خمینی رحمه الله

همه امتحان می شویم

«[خداوند] فرموده است که: «سابقین را ما امتحان کردیم تا اینکه معلوم بشود که کی مؤمن است و کی منافق.» همه گروه‌ها، همه مردمی که در این مملکت یا در رأس امور هستند، یا در بازار هستند، یا در کشاورزی هستند، در کارخانه‌ها هستند، یا گروه‌های مفسد هستند، همه بدانند که در محضر خدا هستند و در معرض امتحان.

در گفتار بسیار آسان است که انسان ادعا کند که من چه هستم و چه هستم، لکن همان معنایی را که ادعا می‌کند در همان امتحان می‌شود. همان شخصی که می‌گوید من بشر دوس‌تم، در همان معنا امتحان می‌شود. همان شخصی که می‌گوید من طرفدار حقوق بشر هستم، در همان معنا امتحان می‌شود. اگر در آن مقامی که رسید، با آن وقتی که قبل از آن مقام بود هر دو مساوی است و نفسش یک‌طور است و ریاست برای او سنگینی نمی‌کند، این شیعه علی بن ابی طالب است و پیرو او و از امتحان روسفید بیرون آمده ...

در گفتار بسیار آسان است که انسان ادعا کند که من چه هستم و چه هستم، لکن همان معنایی را که ادعا می‌کند در همان امتحان می‌شود

قلم‌های در روزنامه‌ها، دست‌هایی که این قلم‌ها به دست‌شان است، آن‌هایی که در رادیو تلویزیون و در سایر جاها سخنرانی می‌کنند همه مورد امتحان خدا هستند. آن وقتی که قلم به دست می‌گیرید، بدانید که در محضر خدا قلم دست گرفته‌اید. آن وقتی که می‌خواهید تکلم کنید، بدانید که زبان شما، قلب شما، چشم شما، گوش شما در محضر خداست. عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت خدا نکنید. در محضر خدا با هم دعوا نکنید سر امور باطل و فانی.

برای خدا کار بکنید و برای خدا به پیش بروید. اگر ملت ما برای خدا و برای رضای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به پیش برود، تمام مقاصدش حاصل خواهد شد. خداوند ما و شما را از این امتحان بزرگ سرفراز و روسفید بیرون بیاورد.»^۱

علما و روحانیون از زی‌روحانی خارج نشوند

«من متواضعانه و به عنوان یک پدر پیر از همه فرزندان و عزیزان روحانی خود می‌خواهم که در زمانی که خداوند بر علما و روحانیون منت نهاده است و اداره کشور بزرگ و تبلیغ رسالت انبیاء را به آنان محول فرموده است، از زی‌روحانی خود خارج نشوند و از گرایش به تجملات و زرق و برق دنیا که دون شأن روحانیت و اعتبار نظام جمهوری اسلامی ایران است، پرهیز کنند و بر حذر باشند که هیچ آفت و خطری برای روحانیت و برای دنیا و آخرت آنان بالاتر از توجه به رفاه و حرکت در مسیر دنیا نیست که بحمدالله روحانیت متعهد اسلام امتحان زهد گرایي خود را داده است؛ ولی چه بسا دشمنان قسم خورده اسلام و روحانیت بعد از این برای خدشه دار کردن چهره این مشعل داران هدایت و نور دست به کار شوند و با کم‌ترین سوژه‌ای به اعتبار آنان لطمه وارد آورند که ان شاء الله موفق نمی‌شوند.»^۲

اهمیت تربیت انسان

«انبیا هم که آمده‌اند از طرف خدای تبارک و تعالی، بوی همین تربیت بشر و برای انسان سازی است. تمام کتب انبیا خصوصاً کتاب مقدس قرآن کریم کوشش دارند؛ به اینکه این انسان را تربیت کنند؛ برای اینکه با تربیت انسان، عالم اصلاح می‌شود. آنقدر که انسان غیر تربیت شده مضر است به جوامع، هیچ شیطنانی و هیچ حیوانی و هیچ موجودی آنقدر مضر نیست و آنقدر که انسان تربیت شده مفید است برای جوامع، هیچ ملائکه‌ای و هیچ موجودی آنقدر مفید نیست.

اساس عالم بر تربیت انسان است، انسان عصاره ه‌مه موجودات است و فشرده تمام عالم است و انبیا آمده‌اند برای اینکه این عصاره بالقوه را بالفعل کنند و انسان یک موجودی الهی

۱. صحیفه امام، جلد ۸، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۲. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۳۰.

بشود که این موجود الهی تمام صفات حق تعالی در اوست و جلوه گاه نور مقدس حق تعالی است.^۱

همه چیز باید در خدمت پرورش انسان الهی باشد

«انسان الهی است که اگر چنانچه يك چیزی را به او بدهند، می پرسد از کجاست؟ چه هست؟ استفاده این آیا صحیح است یا نه؟ این اتومبیل آیا از راه حلال است یا حرام؟ خیانت است یا امانت؟ این انسان است که این چیزها پیشش مطرح است، ما هم این را می خواهیم. این اشتباه است که ما می گفتیم که یا می گوئیم که رژیم نباشد بس است دیگر، استقلال باشد بس است، آزادی باشد بس است، نخیر، مسئله این نیست. ما همه اینها را فدای انسان می کنیم. ما انسان می خواهیم، همه فدای انسان. انسان وقتی درست بشود همه چیز درست می شود. در این چند سال کوشش کردند که انسان نباشد، ... نگذارند يك انسانی پیدا بشود. اینها می دیدند که يك فرد انسان اگر پیدا بشود ممکن است يك ملت را هدایت کند.»^۲

منی را زیر پا بگذارید!

«يك انقلاب شد به توسط مردم، يك انگیزه انقلاب بود و يك محتوای انقلاب، امیدوارم که انگیزه انقلاب در مردم الهی باشد. اما در انقلابات ممکن است که ما انقلاب بکنیم، يك حکومتی را برداریم، يك حکومت دیگر برای خودمان درست کنیم. خودمان می خواهیم به يك نوایی برسیم ... آن که مقصود است این

آنقدر که انسان غیر تربیت شده مضر است به جوامع، هیچ شیطانی و هیچ حیوانی و هیچ موجودی آنقدر مضر نیست

است که انسان در کارهایش چه در تشکیل حکومتش، چه در انقلاب فرهنگی اش، چه در انقلابات دیگرش، نظرش این باشد. که يك کار الهی کرده باشد. آن پیش خدا ارزش دارد. مثل انبیا همه اش برگشت به این است که یا خودم یا خدا، یا من یا او. این «من» را اگر انسان زیر پا گذاشت و «او» شد، اصلاح می کند همه چیز را.»^۳

مدح مداحان و ثنای ثناجویان موجب هلاکت انسان است

«پسر! چه خوب است به خود تلقین کنی و به باور خود بیاوری يك واقعیت را که مدح مداحان و ثنای ثناجویان، چه بسا که انسان را به هلاکت برساند و از تهذیب دور و دورتر سازد. تأثیر سوء ثنای جمیل در نفس آلوده ما، مایه بدبختیها و دور افتادگیها از پیشگاه مقدس حق «جل و علا» برای ما ضعفاء النفوس خواهد بود و شاید عیبجوییها و شایعه پراکنیها برای علاج معایب نفسانی ما سودمند باشد که هست، همچون عمل جراحی دردناکی که موجب سلامت مریض می شود.

آنان که با ثنای خود ما را از جوار حق دور می کنند دوستانی هستند که با دوستی خود به ما، دشمنی می کنند و آنان که پندارند با عیبگویی و فحاشی و شایعه سازی به ما دشمنی می کنند، دشمنانی هستند که با عمل خود، ما را اگر لایق باشیم اصلاح می کنند و در صورت دشمنی به ما، دوستی می کنند.»^۴

حب دنیا، گرچه حلالش باشد، رأس همه خطایاست؛ چه خود حجاب بزرگ است و انسان را ناچار به دنیای حرام می کشد
هیچگاه دنبال تحصیل دنیا نباش

«پسر! هیچ گاه دنبال تحصیل دنیا، اگرچه حلال او باشد، مباش که حب دنیا، گرچه حلالش باشد، رأس همه خطایاست؛ چه خود حجاب بزرگ است و انسان را ناچار به دنیای حرام می کشد. تو جوانی و با قدرت جوانی که حق داده است می توانی اولین قدم انحراف را قطع کنی و نگذاری به قدمهای دیگر کشیده شوی که هر قدمی، قدمهایی در پی دارد و هر گناهی -

۱. همان، ج ۱۴، ص ۱۰۳.

۲. همان، ج ۷، ص ۶۳.

۳. امام خمینی رحمه الله، ۱۳۶۴/۹/۱۹.

۴. نامه امام به حاج سید احمد خمینی، صص ۳۱ و ۳۲.

گرچه کوچک - به گناهان بزرگ و بزرگ تر انسان را می کشد به طوری که گناهان بسیار بزرگ در نظر انسان ناچیز آید؛ بلکه گاهی اشخاص به ارتکاب بعض کبائر [گناهان کبیره] به یکدیگر فخر می کنند و گاهی به واسطه شدت ظلمات و حجابهای دنیوی، منکر به نظر، معروف و معروف، منکر می گردد.

من از خداوند متعال «جل اسمه» مسئلت می کنم که چشم دل تو را به جمال جمیل خود روشن فرماید و حجابها را از پیش چشمت بردارد و از قیود شیطانی و انسانی نجات دهد تا همچون پدرت پس از گذشت ایام جوانی و فرا رسیدن کهولت، برگزیده خویش تأسف نخوری و دل را به حق پیوند دهی که از هیچ پیشامد، وحشتناک نشوی و از دیگران دل، وارسته کنی تا از شرك خفي و اخفي خود را برهانی.^۱

از علمایی که بوی تعفنشان اهل جهنم را می آزارد، نباش!

«دخترم! در رفع حجب [حجابها]، کوش نه در جمع کتب، گیرم کتب عرفانی و فلسفی را از بازار به منزل و از محلی به محلی انتقال دادی یا آنکه نفس خود را انبار الفاظ و اصطلاحات کردی و در مجالس و محافل، آنچه در چینه داشتی عرضه کردی و حصار را فریفته معلومات خود کردی و با فریب شیطانی و نفس اماره خبیث تر از شیطان، محموله خود را سنگین تر کردی و ملعبه ابلیس مجلس آرا شدی و خدای نخواستہ غرور علم و عرفان به سراغت آمد که خواهد آمد. آیا با این محموله های بسیار، به حجب افزودی یا از حجب کاستی؟ خداوند «عزوجل» برای بیداری علما، آیه شریفه «مثل الذین حملوا التوراة...» [سوره جمعه/ آیه 5] را آورده تا بدانند انباشتن علوم - گرچه علم شرایع و توحید باشد - از حجب نمی کاهد، بلکه افزایش دهد و از حجب صغار، او را به حجب کبار می کشاند.

نمی گویم از علم و عرفان و فلسفه بگریز و با جهل عمر بگذران، که این انحراف است. می گویم کوشش و مجاهده کن که انگیزه، الهی و برای دوست باشد. و اگر عرضه کنی، برای خدا و تربیت بندگان او باشد نه برای ریا و خودنمایی که خدای نخواستہ، جزو علمای سوء شوی که بوی تعفنشان اهل جهنم را بیازارد.^۲

عالم محضر خداست

«ایمان عبارت از این است که آن مسائلی را که شما با عقولتان ادراک کرده اید، آن مسائل را قلبتان هم به آن آگاه بشود، باورش بیاید. این محتاج به یک مجاهده ای است تا شما به قلب بفهمید، بفهمید که همه عالم محضر خداست، ما الان در محضر خدا نشستیم، اگر قلب ما این معنا را ادراک نکند. ما الان در محضر خدا نشستیم، همین مجلس محضر خداست. اگر قلب انسان بیاید این مطلب را، از معصیت کنار می رود. تمام معصیتها برای این است که انسان نیافته این مسائل را. برهان هم بر آن دارد، برهان عقلی هم قائم است به اینکه خدای تبارک و تعالی همه جا حاضر است. هم برهان است و هم همه انبیا گفته اند: «و هو معکم اینما کنتم» قرآن است، آن با شماست، هر جا هستید یا شماست، ما آن را از قرآن شنیده ایم، به برهان هم ثابت هست لکن به قلب ما نرسیده است.^۳

قرآن شنیده ایم، به برهان هم ثابت هست، لکن به قلب ما نرسیده است.^۴

۱. همان، صص 42 تا 44.

۲. نامه امام خمینی به همسر حاج سیداحمد خمینی، خانم فاطمه طباطبایی، صص 9 و 10.

۳. صحیفه نور، ج 11، ص 82.

۴. همان.

شیوه پاسخ به پرسشهای دینی (2)
(اهمیت روش‌شناسی و انواع پرسش)
محمدعلی محمدی

اشاره:

گذشت که پرسشگری و پاسخ‌دهی از منظر عقل و دین دارای اهمیت ویژه و انکارناپذیری است؛ ولی مسئله‌ای که از این دو مهم‌تر است «اهمیت روش‌شناسی پاسخ‌دهی» می‌باشد که به نظر نگارنده به آن توجه مناسبی نشده است. اگر به دنبال ارائه پاسخ صحیح، مناسب، قانع‌کننده و ... هستیم، باید روش پاسخ‌دهی، تکنیکها و اصول آن را بدانیم.

تعریف روش‌شناسی

روش، در لغت به معنای قاعده، قانون، سبک، طریقه، گونه، سنت، نمط، رسم، آیین، هنجار، شیوه، اسلوب، نسق و منوال آمده است.^۱

واژه روش‌شناسی، گاه به معنی "روشنمندی" بکار می‌رود؛ ولی مقصود ما از روش‌شناسی این معنی نیست؛ بلکه معنی مشهور آن است؛ یعنی: شاخه‌ای از دانش که شیوه‌های حل مسائل را مطالعه و بررسی می‌کند.^۲

علوم گوناگون، روش‌شناسیهای گوناگون و ویژه خود را دارند و مقصود از روش‌شناسی پاسخ‌دهی به پرسشها و شبهات، بررسی و ارائه چهارچوبها و روشهایی است که امکان پاسخهای مناسب به سؤالات و شبهات را به ما می‌دهد.

اهمیت روش‌شناسی

برخی از دلایل اهمیت روش‌شناسی از این قرار است:

الف. پاسخ به روز به پرسشها

با آموختن روش‌شناسی می‌توان به پرسشهای عصر پاسخ داد. بدون آموختن این دانش نه تنها در بسیاری از موارد به پاسخ درخور و شایسته‌ای دست نخواهیم یافت؛ بلکه پاسخهای ناصوابی که ممکن است به پرسشها داده شود، راه را برای کج فهمیها و کژاندیشیها باز می‌کند. روش‌شناسی، ماهی گرفتن و به دست دیگران دادن نیست؛ بلکه آموزش ماهی‌گیری است. روشن است کسانی که همیشه دنبال غذای آماده و پاسخهای نقد می‌گردند، هیچ‌گاه نمی‌توانند مرزهای کمال را درنوردند. آنان تنها پاسخ پرسشهایی را می‌دانند که قبلاً کسی پرسیده و دیگری جواب داده است؛ ولی کسانی که به دنبال شناخت روشهای پاسخ‌دهی هستند، نه تنها می‌توانند به پرسشهای جدید پاسخ بدهند؛ بلکه می‌توانند در مرز دانش حرکت کرده، راه را برای پویایی علم بگشایند.

دسته اول همیشه از پرسشهای جدید واهمه دارند و هرگاه سؤال جدیدی مطرح می‌شود، هراسان تصور می‌کنند که دیگر پایه‌های دین متزلزل شده است؛ ولی دسته دوم نه تنها از پرسشهای جدید نمی‌هراسند؛ بلکه از آن استقبال می‌کنند. راز پیروزی دانشمندان حقیقی و تفاوت آنان با افراد عادی در همین نکته نهفته است. مردان بزرگ از سؤالات و حتی شبهاتی که برای فهمیدن و فهماندن و پویایی ارائه می‌شود، استقبال می‌کنند. استاد شهید مرتضی مطهری گوید: "من هرگز از پیدایش افراد شکاک در اجتماع که علیه اسلام سخنرانی کنند و مقاله بنویسند متأثر که نمی‌شوم هیچ، از يك نظر خوشحال هم می‌شوم؛ چون می‌دانم پیدایش اینها سبب می‌شود که چهره اسلام بیش‌تر نمایان شود. وجود افراد شکاک و افرادی که علیه دین سخنرانی می‌کنند، وقتی خطرناک است که حامیان دین آنقدر سرد و بی‌روح باشند که در مقام جواب برنمایند؛ یعنی عکس‌العمل نشان ندهند."^۳

وقتی می‌توانیم «فوزند زمان خویشتن باشیم» که بتوانیم به سؤالات و شبهات روز پاسخ دهیم و این مهم با روش‌شناسی امکان‌پذیر است.

ب. سیره امامان‌علیهم‌السلام

۱. لغت‌نامه دهخدا.

۲. دانشنامه ویکی‌پدیا، واژه روش‌شناسی.

۳. پیرامون جمهوری اسلامی، ص 134 و نیز ر.ک: مقاله شهید مطهری، پرسشها و رسالت حوزویان، سید عباس رضوی.

سیره و روش ائمه‌علیهم‌السلام، آموزش روش پاسخ‌دهی به یارانشان بوده است؛ امامان شیعه اصول را به دست ما داده و از ما خواسته‌اند که خودمان فروع را بیابیم؛ چنانکه در روایتی منسوب به امام هشتم‌علیه‌السلام می‌خوانیم: «عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ؛ [گفتن و] القاء اصول بر عهده ماست و [استخراج] فروعات به عهده شماست.»^۱ به نظر نگارنده این اصل تنها در مورد فروع فقهی نیست؛ بلکه در تمام دانش‌ها از جمله عقاید باید با توجه به اصولی که از جانب امامان معصوم‌علیهم‌السلام رسیده است، به پرسش‌های عصری پاسخ داده شود؛ چنانکه رویه و سیره یاران امامان نیز اینگونه بوده است. آنان اصول را از امامان می‌گرفتند و خودشان با توجه به آن اصول به سؤالات و شبهات پاسخ می‌دادند.

وقتی می‌توانیم «فرزند زمان خویشتن باشیم» که بتوانیم به سؤالات و شبهات روز پاسخ دهیم و این مهم با روش‌شناسی امکان‌پذیر است

در روایتی می‌خوانیم: روزی جمعی از اصحاب و یاران امام صادق‌علیه‌السلام که حمران، و ابن نعمان، ابن سالم و طیار در میانشان بودند، خدمت آن حضرت رسیدند. امام صادق‌علیه‌السلام رو به هشام بن حکم کرده، از او خواست جریان مباحثه‌اش با «عمر بن عبید» که یکی از بزرگان اهل سنت بود را بازگو کند. وقتی هشام آن را بازگو کرد، امام‌علیه‌السلام فرمود:

«يَا هِشَامُ! مَنْ عَلِمَكَ هَذَا؟ اَي هِشَامُ! چه کسی این را یاد تو داده است.» هشام گفت: «شَيْءٌ أَخَذْتُهُ مِنْكَ وَ أَلْفْتُهُ. فَقَالَ: هَذَا وَ اللّٰهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى؛ بخشی را از شما گرفتم و بحث را تشکیل دادم. امام فرمود: به خدا قسم این بحث در کتابهای ابراهیم و موسی مکتوب است.»^۲

چنانکه مشاهده می‌شود، در این روایت هشام به صراحت اعلام می‌کند که اصول مباحثه را از امام فرا گرفته است و با توجه به آن اصول، مباحثه را ترتیب داده بود. امامان معصوم نیز نه تنها اصول و شیوه‌های پاسخ‌دهی را به یاران خود آموزش می‌دادند؛ بلکه در جلسات مباحثات یاران شرکت کرده و عملاً کارگاه‌های آموزشی روش پاسخ‌دهی برقرار می‌کردند. یکی از یاران امام صادق‌علیه‌السلام به نام یونس بن یعقوب می‌گوید: روزی نزد امام صادق‌علیه‌السلام بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شده و عرض کرد: من مردی هستم که به کلام و فقه و فرائض دانایم و برای مناظره با اصحابت نزد تو آمده‌ام.... امام در گفتگوی کوتاهی او را محکوم کرد؛^۳ سپس فرمود: ای یونس! اگر علم کلام خوب می‌دانستی، با او سخن می‌گفتی. یونس گوید: من عرض کردم: افسوس قربانت کردم! من شنیدم که شما از علم کلام نهی می‌نمودی و می‌فرمودی: وای بر اصحاب علم کلام! زیرا می‌گویند این درست می‌آید و این درست نمی‌آید، این به نتیجه می‌رسد و آن نمی‌رسد، این را می‌فهمیم و این را نمی‌فهمیم!!

فرمود: من گفتم: وای بر گروهی که گفته‌ام را رها کنند و دنبال خواسته خود بروند. سپس به من فرمود: بیرون برو و هر کس از متکلمین را دیدی بیاور. یونس گوید: من حمران بن اعین، احوال و هشام بن سالم را که علم کلام خوب می‌دانستند، همراه با قیس ماصر که به عقیده من در کلام بهتر از آنان بود و علم کلام را از علی بن حسین‌علیه‌السلام آموخته بود آوردم؛ چون همگی در مجلس حاضر شدیم، آن حضرت سر از خیمه بیرون کرد. و آن خیمه‌ای بود که در کوه کنار حرم برای حضرت می‌زدند که چند روز قبل از حج آنجا تشریف داشت. چشم حضرت به شتری افتاد که به دو می‌آمد، فرمود: قسم به ربّ کعبه که این هشام است. ما فکر کردیم مقصود حضرت؛ هشام از اولاد عقیل است که او را

۱. وسائل الشیعة، ج 27، ص 62.

۲. کافی، ج 1، ص 169.

۳. متن این گفتگو چنین است:

«حضرت بدو فرمود: این کلامی که می‌گویی ریشه در کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد یا از خودت می‌باشد؟ گفت: برخی از سخنان نبوی و برخی از جانب خود من است. فرمود: پس تو شریک پیغمبری؟ گفت: نه، فرمود: از خدای عزوجلّ وحی شنیده‌ای؟ گفت: نه، فرمود: چنانکه اطاعت پیغمبر را واجب می‌دانی، اطاعت خودت را هم واجب می‌دانی؟ گفت: نه. یونس گوید: امام‌علیه‌السلام رو به من فرمود: ای یونس! این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود، خودش را محکوم کرد (زیرا گفته خودش را حجت دانست، بی‌آنکه دلیلی بر حجیتش داشته باشد).

بسیار دوست می‌داشت که ناگاه هشام بن حکم وارد شد و او در آغاز روییدن موی رخسار بود و همه ما از او بزرگ‌تر بودیم. امام صادق علیه‌السلام برایش جا باز کرد و فرمود: هشام با دل و زبان و دستش یاور ماست، سپس فرمود: ای حمران! با مرد شامی سخن بگو. پس او وارد بحث شد و بر شامی غلبه کرد. سپس فرمود: ای طاقی (مؤمن الطباق أبو جعفر احول) تو با او سخن بگو. او هم سخن گفت و غالب شد، سپس فرمود: ای هشام بن سالم! تو هم گفتگو کن، او با شامی برابر شد و کارشان به تعارف کشید و پیروز و غالبی نداشت، سپس امام صادق علیه‌السلام به قیس ماصر فرمود: تو با او سخن بگو، او وارد بحث شد و حضرت از مباحثه آن دو می‌خندید؛ زیرا مرد شامی گیر افتاده بود. پس به مرد شامی فرمود: با این جوان - یعنی هشام بن حکم - صحبت کن، گفت: حاضر، ... سپس شامی با هشام نیز مباحثه کرد و هشام بر او غالب شد. آنگاه مرد شامی چند سؤال از امام صادق علیه‌السلام پرسید و از شیعیان آن حضرت شد و گفت: من نیز شهادت می‌دهم که جز الله هیچ معبودی شایسته عبادت نیست و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رسول خدا است و تو جانشین اوصیایی آنچه در این نوشتار برای ما بیش از دیگر مطالب حائز اهمیت است، داوری امام از مباحثه یارانش با دیگران است که همچون معلمی دلسوز که درسها را به دانش آموزان یاد می‌دهد، روش مباحثه را به یارانش آموخت و درباره گفتگوهای یارانش داوری کرد. در ادامه روایت می‌خوانیم:

سپس امام صادق علیه‌السلام رو به حمران کرده و فرمود: تو سخنت را دنبال حدیث می‌بری^۱ (سخنانت مربوط است) و به حق می‌رسی و به هشام بن سالم متوجه شده و فرمود: تو در پی حدیث می‌گردی؛ ولی قدرت تشخیص نداری (قصد داری مربوط سخن بگویی؛ ولی نمی‌توانی).

پس رو به احوال نموده و فرمود: تو بسیار قیاس می‌کنی، از موضوع خارج می‌شوی، مطلبی باطل را به باطلی رد می‌کنی و باطل تو روشن‌تر است.

سپس رو به قیس ماصر کرده و فرمود: سخن تو به گونه‌ای است که هر چه خواهی به حدیث پیامبر نزدیک‌تر شوی، دورتر می‌شوی، حق را به باطل می‌آمیزی، با آنکه حق اندک، از باطل بسیار بی‌نیازت می‌کند، تو و احوال از شاخه‌ای به شاخه‌ای می‌پرید و بی‌مهارتید. یونس گوید: به خدا من فکر می‌کردم آن حضرت نسبت به هشام همتای آنچه درباره آن دو فرمود، می‌فرماید؛ ولی فرمود: ای هشام! تو به هر دو پا به زمین نمی‌خوری (یعنی طوری که جوابی برایت نباشد) تا خواهی به زمین برسی، پرواز می‌کنی (یعنی به محض شکست، خود را نجات می‌دهی)، همچو تویی باید با مردم سخن بگوید، خود را از لغزش نگهدار، شفاعت ما در پی آن - به خواست خداوند - می‌آید.^۲



ج. ضرورت پاسخ‌دهی صحیح

ارائه پاسخی ناکافی گاه اشتباه، بد دفاع کردن و بد جواب دادن، از دفاع نکردن و جواب ندادن بسیار بدتر و خطرناک‌تر است. وقتی کسی سؤالی می‌پرسد، تا شخصی به او پاسخ نداده، انتظار دارد برای سؤالش پاسخ مناسبی وجود داشته باشد؛ اما وقتی پاسخ ناکافی و گاه غلط برای پرسشش دریافت می‌کند، نه تنها سؤال در ذهن او رسوخ می‌کند، بلکه ممکن است فکر کند برای این سؤالش پاسخ مناسبی وجود ندارد. کسی که بدون روش‌شناسی بخواهد به دنبال پاسخ‌دهی برود؛ چون با اصول آشنا نیست، در بسیاری از موارد پاسخش ناصواب است؛ به عنوان نمونه - چنانکه به زودی خواهد آمد - یکی از اصول پاسخ‌دهی، توجه به موضوع علمی است که از آن پرسیده شده؛ مثلاً وقتی پرسش از مباحث کلامی است، نمی‌توان با روش فقهی به آن پاسخ داد؛ چنانکه تشخیص سؤال فقهی از کلامی، با توجه به روش‌شناسی امکان دارد.

۱. یکی از اصول مناظره، توجه به اصول مسلم خصم است و شامی هم مسلمان بود، از اینرو توجه به احادیث و استفاده از آن، از اصول شامی بوده است. حضرت فرمود: ترید الاثر ...» شرح اصول کافی، ملامحمد صالح مازندرانی، تحقیق و تعلیق میرزا ابوالحسن شعرانی، ج 5، ص 94.

۲. رك: کافی، ج 1، ص 171؛ بحارالانوار، ج 23، ص 9؛ همان، ج 48، ص 203؛ الاحتجاج، ج 2، ص 364؛ ارشاد، ج 2، ص 194؛ اعلام الوری، ص 280؛ تصحیح الاعتقاد، ص 70؛ ترجمه احتجاج، جعفری، ج 2، ص 286.

د. توجه به مباحث مهمتر

باز ماندن از مباحث اهم و روي آوردن به مباحث غير مهم، يکي از آفات پاسخ دهی است که در روش‌شناسي، به مهم‌ترين اصول پاسخ‌دهي اشاره شده و بيان مي‌شود که در پاسخ دهی به کدام مباحث بايد بيش‌تر دقت کرد و کدام يك از روشها مقدمه روش ديگر است. به عنوان نمونه، پرداختن به پاسخهاي نقضي در برابر کسي که شبهه اي مطرح کرده، بسيار مهم‌تر از پرداختن به پاسخهاي حلي است. کسي که به اين نکته توجه ندارد، در بسياري از موارد نمي‌تواند در برابر شبهات ايستاده و بدان پاسخ مناسبی ارائه کند.

به عنوان نمونه، يکي از شبهاتي که بسياري از اهل سنت مطرح مي‌کنند اين است که: هر کس با يکي از ياران پيامبر (صحابه) دشمن باشد، کافر است. در برابر اين شبهه نخست لازم است با پاسخي نقضي استدلال شبهه‌گر در هم فرو ريزد؛ مثلاً مي‌توان گفت: آیا معاويه با حضرت علي 7 دشمني نکرد؟ مگر طلحه، زبير و عايشه با آن حضرت نجنگيدند؟ وقتي جواب مثبت داد، مي‌گويم: مگر حضرت علي عليه‌السلام از صحابه و ياران پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله نبود؟ وقتي جواب مثبت داد، گويم: پس مي‌تواني بگويي عايشه، طلحه، زبير و معاويه کافر بودند؟! او يا بايد بپذيرد که اين افراد کافر بودند که با اصول خودش و آنچه شبهه را به خاطر آن مطرح کرده (يعني دفاع از صحابه) در تعارض است و يا بايد بپذيرد که استدلالش باطل است؛ پس مطلوب حاصل خواهد شد.

مشابه اين پاسخهاي نقضي را مي‌توان درباره کسي که بگويد: " هر که بر صحابه سب و لعن بفرستد، کافر است" مطرح کرد.
انواع پرسش

يکي از مهم‌ترين اصولي که قبل از پاسخ دهی بايد بدان توجه کرد، شناخت نوع پرسشي است که پرسشگران مطرح کرده‌اند. بدون اين شناخت اگر نگويم پاسخ دهی غير ممکن است، بايد بگويم پرسشگر به پاسخ خود دست نخواهد يافت. چنانکه شهيد مطهري در اين باره مي‌نويسد: «سؤالاتي که بشر در مورد مجهولات خود [مطرح] مي‌کند، يك جور نيست، انواع متعدداست و هر سؤالي فقط در مورد خودش درست است و به همين جهت الفاظي که در لغات جهان براي سؤال وضع شده است، متعدد است؛ يعني در هر زباني چندين لغت سؤالي وجود دارد. تنوع و تعدد لغت‌هاي سؤالي علامت تنوع سؤالاها است و تنوع سؤالاها علامت تنوع مجهولات انسان است و پاسخي که به هر سؤال داده مي‌شود؛ غير از پاسخي است که به سؤال ديگر بايد داده شود.»¹

سؤالات را از نظر شکل ارائه و هدف از پرسش و محتوای سؤال مي‌توان به چند دسته تقسيم کرد که در ادامه به مهم‌ترين انواع آن اشاره مي‌شود:
1. ارتباطي

سؤالات ارتباطي به سؤالاتي گفته مي‌شود که هدف از طرح آن، ايجاد ارتباط با مخاطب است. يکي از راه‌هاي ارتباط با مخاطب، پرسیدن مطلبي از اوست تا سر سخن باز شود و پرسشگر بتواند سؤال اصلي خود را بپرسد.

در بسياري از مواقع به ويژه در جلسات پرسش و پاسخ، مشاوره يا گفتگو و ... وقتي نوجواني، روحاني را مي‌بيند، ماييل است که سؤالات خود را از او بپرسد و يا درباره مسئله و مشکل مهمي که با آن مواجه شده است با او مشورت کند. در اين گونه موارد غالباً سؤالي فقهي را مطرح مي‌کند تا ببيند برخورد روحاني با او چگونه است. پرسشگر در سؤالات ارتباطي بيش‌تر به دنبال ارتباط با پاسخگو است و اين ارتباط از اصل پاسخ برایش مهم‌تر است. ارائه پاسخهاي ناکافي يا اشتباه، بد دفاع کردن و بد جواب دادن، از دفاع نکردن و جواب ندادن بسيار بدتر و خطرناک‌تر است

در چنين مواردی روحاني بايد به اين نکته مهم توجه داشته باشد و علاوه بر پرداختن به اصل پاسخ، به نکات ارتباطي مانند عطفوت، خوشرويي، احوالپرسی از پرسشگر و در صورت امکان مصافحه و نگاه کردن به پرسشگران مرد با تمام صورت و ... نیز توجه داشته باشد تا حتي اگر

۱. آشنایي با علوم اسلامي، شهيد مطهري، انتشارات صدرا، 1369 ش، ج 1، ص 51، درس ششم (حدود و تعريفات).

پرسشگر جواب خود را دریافت نکرد، خوشرویی و برخورد مناسب روحانی باعث شود او بتواند با وی ارتباط برقرار کند و سایر سؤالات خود را مطرح کند.

در سؤالات ارتباطی باید توجه داشته باشیم که آنچه پرسشگر در اولین بار می پرسد، غالباً سؤال اصلی او نیست؛ بلکه او پرسش خود را به عنوان راهی برای ارتباط با روحانی برگزیده است؛ پس علاوه بر پاسخ صحیح، به دنبال بازخوردی از ارتباطی است که با روحانی برقرار کرده است؛ اگر بازخورد مورد علاقه خود را دریافت کند، سایر سؤالات خود را نیز می پرسد و در غیر این صورت، با روحانی خداحافظی می کند.

گاهی پرسشهای ارتباطی، ممکن است از طرف روحانی و امام جماعت، معلم و ... طرح شود و این در مواردی است که به دلیل حجابهایی که بین اساتید با مردم وجود دارد، اقشار مختلف مردم با آن که سؤالات فراوانی دارند، نمی دانند چگونه با استاد ارتباط برقرار کنند. در این گونه موارد استاد با مطرح کردن سؤالی ساده با مخاطب خودش ارتباط برقرار کرده و مطالبی که می خواهد به آنان القا می کند. فرض کنیم به عنوان روحانی مبلغ به پادگانی رفته ایم که دارای صدها نفر سرباز است. ما می خواهیم با آنان ارتباط برقرار کنیم. در این مورد اقدامات زیر مناسب است:

- ارتباط با آنان با ارائه سؤالات ارتباطی که مطمئن هستیم آنان پاسخ سؤالات را می دانند؛ مانند یکی دو پرسش از سؤالات زیر:

چقدر خدمت کرده است؟ تا وقتی پاسخ داد بتوانیم خاطره ای از جنگ تحمیلی بگوییم و ارتباط شروع شود.

از کدام شهر آمده است؟ تحصیلات او چقدر است؟ تا پس از ارائه پاسخ مثلاً درباره شهری که وطن سرباز است، نکته جالبی بگوییم و یا درباره تحصیلاتش به نکته زیبایی اشاره کنیم و این گونه دیوار جدایی فرو ریزد.

فاصله پادگان تا شهر او چقدر است؟ تا وقتی پاسخ داد، بتوانیم به بحث روزه و نماز مسافر اشاره کنیم و ...

البته برای برقراری ارتباط، غیر از پرسش ارتباطی، راههای دیگری نیز وجود دارد مثل:

- درخواست از آنان برای انجام کارهای کوچکی که مطمئن هستیم به انجام آن علاقه دارند و سپس تشکر فراوان به خاطر انجام کاری که انجام داده اند.

- حضور در جمع سربازان به ویژه خوابگاهها، مراسم صبحگاه و شامگاه، سالن غذاخوری و ...

- تهیه و اهدای جوایزی هر چند کوچک.

2. پرسشهای انکاری

یکی دیگر از تقسیمات پرسشها تقسیم آن به پرسشهای انکاری و حقیقی است. در پرسش یا استفهام حقیقی، پرسشگر به دنبال پاسخ است؛ ولی در پرسشهای انکاری پرسشگر به دنبال پاسخ پرسش مطرح شده نیست؛ بلکه با این نوع جمله سؤالی می خواهد وقوع مطلبی را انکار کند. مثل اینکه کسی به مسافرت رفته و مسافرتش طول کشیده باشد، در این حالت کسی که فکر می کند مسافر از دنیا رفته و هیچ گاه بر نمی گردد، می گوید: پس این مسافر کی خواهد آمد؟ در این جمله پرسشگر به دنبال زمان آمدن مسافر نیست؛ بلکه بدین وسیله آمدنش را نفی می کند. روشن است که پاسخ دهی به پرسشهای پرسشگرانی که سؤال آنها انکاری است، نباید مانند پاسخ افرادی باشد که سؤال آنان حقیقی است. موارد استفهام انکاری در قرآن فراوان است.¹

1. «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الطَّالِمِينَ» (آل عمران/86) «چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقایق رسول و آمدن نشانه های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد!» که مقصود این است که خداوند چنین انسانهایی را هدایت نمی کند.

2. «... قَالَ يَا وَيْلَتَى! أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوَاءَ أَحِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»؛ (مائده/31) «او گفت: وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟! و سرانجام (از ترس رسوایی و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد.» که به فرموده مفسران این استفهام نیز انکاری است. ترجمه المیزان، ج7، ص204.

یکی از تکنیکهای اصلی در پاسخ‌دهی به پرسشهای انکاری، این است که پاسخگو انگیزه انکار را بیابد و آنگاه با دلایل محکم، آن انگیزه را از بین ببرد.

برای مثال: گاهی زنان یا دختران بدحجاب می‌پرسند: چه کسی گفته حجاب واجب است؟ حال اگر با توجه به قرائن حالیه و مقالیه بفهمیم پرسش وی انکاری است، نه پرسش حقیقی، روشن است که اگر در پاسخ بگوییم در قرآن آمده یا روایات فرموده‌اند، او از کردارش دست برنمی‌دارد. در این صورت باید نتایج بدحجابی و عذاب دنیوی و اخروی آن را به او گوشزد کنیم؛ مثلاً می‌توانیم بگوییم:

وقتی که شب اول قبر فرشته‌های عذاب الهی از فرد بدحجاب پرسیدند که چرا دستور خدا را زیر پا گذاشتی و با آیات قرآن مخالفت کردی، آن وقت می‌فهمند که چه کسی فرموده که حجاب واجب است. وقتی که به فرموده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز قیامت او را به موی سرش آویزان کنند و چنان عذابی ببیند که مغز سرش به جوش آید، آن زمان پاسخ پرسش خود را می‌یابد.^۱ باز ماندن از مباحث اهم و روی آوردن به مباحث غیر مهم، یکی از آفات پاسخ‌دهی است وقتی که هزاران جوانی که به خاطر بدحجابی یا بی‌حجابی چنین زنی گمراه شده‌اند، به درگاه خداوند از او شکایت کنند و از خدا بخواهند که عذاب چنین زنی را بیفزاید^۲ و ... آن وقت می‌فهمند که چه کسی فرموده که حجاب واجب است. وقتی که به فرموده علی‌علیه‌السلام او در جهنم جاودانه بسوزد^۳ می‌فهمد که چه کسی فرموده حجاب واجب است و ... ادامه دارد ...

3. «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ * وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ * إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ»؛ (عادیات /9) «آیا نمی‌داند آن روز که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می‌شوند و آنچه در درون سینه هاست آشکار می‌گردد. در آن روز پروردگارشان از آنها کاملاً باخبر است» که مقصود این است که انسانهای ناسپاس این مطالب را می‌دانند. تفسیر نمونه، ج 27، ص 251.

۱. برگرفته از حدیث مشهوری که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که در شب معراج افرادی را در عذاب دید؛ از جمله درباره زن بدحجاب و بی‌حجاب فرمود: «رَأَيْتُ امْرَأَةً مَّعْلَقَةً بِشَعْرِهَا يَغْلِي دِمَاعُ رَأْسِهَا ... أَمَّا الْمَعْلَقَةُ بِشَعْرِهَا فَأَنَّهَا كَأَنَّهَا لَا تُعْطِي شَعْرَهَا مِنَ الرَّجَالِ؛ دیدم زنی را که با موهایش آویزان شده بود و مغز سرش می‌جوشید ... آن کس که با موهایش آویزان بود، کسی بوده که مویش را از مردان [نامحرم] نمی‌پوشانده است.» (عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، تحقیق شیخ حسین اعلمی، نشر مؤسسه اعلمی بیروت، اول، 1404 ق، ج 1، ص 13؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج 8، ص 309؛ همان، ج 81، ص 351؛ تفسیر نورالثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، مؤسسه اسماعیلیه، قم، 1412 ق، ج 3، ص 121.

۲. برگرفته از آیه شریفه: «قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَاباً ضِعْفًا فِي النَّارِ» (ص/61)؛ «(سپس) می‌گویند: پروردگارا! هر کس این عذاب را برای ما فراهم ساخته، عذابی مضاعف در آتش بر او بیفزاید!»

۳. اشاره به این حدیث است: اصبع بن نباته گوید: از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «يَطْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ أَفْتِرَابِ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ شَرُّ الْأَزْمِنَةِ نِسْوَةً مُتَبَرِّجَاتٍ كَاشِفَاتٍ عَارِيَاتٍ مِنَ الدِّينِ دَاخِلَاتٍ فِي الْفِتَنِ مَائِلَاتٍ إِلَى الشَّهَوَاتِ مُسْرِعَاتٍ إِلَى اللَّذَاتِ مُسْتَحْلَلَاتٍ لِلْمَحْرَمَاتِ فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٍ؛ در آخر الزمان نزدیک به قیامت که بدرت‌ن زمانهاست، زنانی ظاهر شوند: خودآراستگان [برای غیر شوهران]، بی‌حجابان، رها کردگان آئین، داخل شدگان در آشوبها، مائلان بشهوات [و مسائل جنسی]، شتاب‌کنندگان به سوی لذات [و خوشگذرانیها]، حلال شمارندگان محرمات [الهی]، و جاودانگان در دوزخ». مکارم الاخلاق، طبرسی، انتشارات شریف رضی، قم، 1412 هـ. ق، چ چهارم، ص 390.

رهنمودهای تبلیغی براساس ویژگیهای شخصیتی نوجوانان (5)

رضا آبیار - واحد کودک و نوجوان

پیش‌تر گفتیم که یکی از ویژگیهای نوجوانان، گرایش به فهم فلسفه رفتارها است. آنچه در شماره‌های قبلی گذشت، بررسی سؤالات و شبهات مربوط به مصائب و دشواریها در حوزه رفتار و نگرش نوجوانان بود که در این میان، فهم فلسفه مشکلات و راه‌های مقابله و رویارویی با آنها از اهمیت بیش‌تری برخوردار بود. در این نوشتار به مطلبي اشاره خواهیم نمود که نوجوانان را در موضع پیشگیری قرار داده، آنها را با راه‌هایی آشنا می‌سازد که در طول زندگی به فکر جلوگیری از وقوع بلاها و سختیها باشند، نه درمانشان.

یادآوری این نکته نیز برای مبلغان ارجمند لازم است که بیان رهنمودها و راه کارهای پیشگیری، مربوط به آن دسته از گرفتاریهایی است که می‌توان آنها را دفع نمود؛ چرا که پاره‌ای از آنها با مصلحت و خواست خ‌داوند صورت می‌گیرد. (که البته دلایل آنها در بخش اول همین گرایش ارائه گردید.)

پیشگیری بهتر از درمان

1. ... با صدقه

در روایات بسیاری، از صدقه به عنوان سرّی مستحکم در برابر امواج بلاها یاد شده است. در حدیثی از رسول خدا آمده است که فرمودند: «بَاكَرُوا بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّ الْبَلَاءَ لَا يَتَخَطَّى الصَّدَقَةَ»^۱ یا مدام خود را با صدقه آغاز کنید؛ زیرا بلا از صدقه عبور نمی‌کند. و فرمود: «تَدَارَكَوَالْهُمُومَ وَالْغُمُومَ بِالصَّدَقَاتِ يَكْشِفُ اللَّهُ تَعَالَى ضُرَّكُمْ وَ يَنْصُرُكُمْ عَلَيَّ عَدُوِّكُمْ»^۲ از رنجها و غمها بوسیله صدقه جلوگیری کنید تا خداوند متعال رنج‌هایتان را برطرف کند و شما را بر دشمنان پیروزی دهد.»

صدقه‌دادن بهترین راه پیشگیری از وقوع حوادث و بلاهاست، امری که بیش‌تر مردم بارها آن را تجربه کرده‌اند؛ اما نکته قابل ذکر که در کم‌تر نوشتاری به آن توجه شده است این است که: برآستی اگر نوجوانانی که ما صدقه، را برایشان معرفی می‌کنیم و در صدد نهادینه کردن این امر در آنها هستیم، بخواهند هر روز با صدقه خود را در برابر بلا بیمه نمایند، چقدر باید برای این کار پول کنار بگذارند؟! مسلماً اگر صدقه را با همین زاویه فعلی که در ذهن اغلب مردم وجود دارد؛ یعنی پولی به صندوق انداختن، برای نوجوان معنا کنیم، نمی‌توانیم توقع داشته باشیم که آنها این عمل را هر روز انجام دهند؛ چرا که یکی از موانع اصلی پیش‌رویشان، نبود یا کمبود هزینه کافی و نیازهای فراوان مادی دیگر است.

برای اینکه مرّی بتوند صدقه را با زاویه دینی و با تأکید بر نکات تربیتی اثرگذار و متناسب با فضای نوجوانی بیان نماید، مطرح کردن دو رویکرد، لازم به نظر می‌آید؛

- اول؛ موضوعیت نداشتن مقدار صدقه از نظر وجه نقد. آنچه باید متوجه باشد این است که انجام این فعل برای خداوند ملاک است، او دوست دارد، ما اهل صدقه دادن باشیم. و در مورد هرکس، بیش از حد توانش انتظار ندارد.

- دوم؛ اینکه صدقه فقط شامل پول دادن یا خرما دادن و یا اموری از این قبیل نمی‌شود. روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «إِنَّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةً، قِيلَ: مَنْ يُطِيقُ ذَلِكَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِمَاطَتُكَ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ وَ إِرْشَادُكَ الْوَجَلَ إِلَى الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ وَ عِيَادَتُكَ الْمَرِيضَ صَدَقَةٌ وَ أَمْرُكَ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ وَ نَهْيُكَ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ وَ رَدُّكَ السَّلَامَ صَدَقَةٌ»^۳ بر هر مسلمانی است که هر روز صدقه بدهد. عرض شد: چه کسی توان این کار را دارد؟ حضرت فرمود: برداشتن چیزهای آسیب‌رسان از سر راه صدقه است؛ نشان دادن راه به کسی صدقه است؛ عیادت از بیمار صدقه است؛ امر به معروف صدقه است؛ نهی از منکر صدقه است و سلام را جواب دادن صدقه است.»

قبلاً او گمان می‌کرد برای دور کردن بلا از خود و خانواده اش باید هر روز مقداری از پول خود را به صندوق صدقات بیندازد و شاید همین تفکر مانع انجام این کار خیر می‌شد؛ اما اکنون یاد

۱. ترجمه نهج الفصاحه، تنکابنی، مرتضی فرید، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، سیزدهم، 1383، ص 423.

۲. همان.

۳. میزان الحکمه، محمدی ری شهری، محمد، قم، دارالحديث، هفتم، 86، ج 6، ص 224، ح 10531.

می‌گیرد که اگر در راه رفتن یا برگشتن از مدرسه مانعی مثل سنگ را از سر راه مردم بردارد، خداوند متعال او را در برابر خطرات گوناگون محافظت می‌کند. اگر تا به حال اهمیتی به سلام دوستانش نمی‌داد، از این پس می‌داند که هر جواب سلامی سپری محکم در برابر مشکلات و وقوع گرفتاریهاست.

اگر چه نواب و فضائل صدقه به تناسب نوع آن متفاوت است؛ لکن در مقام آموزش يك مفهوم دینی آن هم برای این گروه سنی، تنوع مصادیق می‌تواند منشأ برکات و آثار فراوانی باشد. تطبیق مصادیق صدقه که در روایات به آن اشاره شده با رفتارهای روزمره نوجوانان می‌تواند سرعت نهادینه شدن این هنجار دینی اجتماعی را بالا ببرد.

بارها برای نوجوانان پیش آمده که با پُرحرفی و یا بازی‌گوشی بی‌موقع، اسباب ناراحتی دیگران را فراهم آورده‌اند، بطوری که لحظه‌ای بعد خودشان نیز پشیمان شده‌اند. نوجوان که در این سن و سال بدنبال راهی برای محبوب شدن در بین اطرافیان است، با فراگیری آموزه‌هایی که می‌تواند گره‌های شخصیتی او را باز کنند، مسیری جدید را برای خود ترسیم می‌کند که البته مربی نقش بسزایی در این مرحله دارد.

بر طبق آنچه در روایات ما آمده است، صدقه مصادیق دیگری نیز دارد که پاره‌ای از آنها عبارتند از: «لیخند زدن به روی برادر مؤمن، سخن نیکو و پاکیزه گفتن، گامی که به سوی نماز بر می‌داری، اصلاح میان مردم و حتی طلب روزی حلال، صدقه به حساب می‌آید.»^۱

2. دعا سرِ بلای انسان

قبل از پرداختن به روایات و نکات مربوط به پیشگیری از وقوع گرفتاریها بوسیله دعا، توجه مربیان و مبلغان ارجمند را به چند نکته جلب می‌کنیم:

الف. مخاطب ما باید بداند که دعا نیاز هر فردی است، نه راهکاری برای درمان یا فرار از بحرانها؛ به این معنا که نباید خودمان را طوری پرورش دهیم که فقط در وقت گرفتاری خدا را بخوانیم و در ایام خوشی، از دعا کردن غافل باشیم، چه بسا همین خصلت نامطلوب، یکی از موانع اجابت دعاهاکیران باشد؛ چنانچه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «إِذَا ذَكَرَ الْعَبْدُ رَبَّهُ فِي الرَّخَاءِ أَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ»^۲ هر گله بنده‌ای در روزگار خوشی به یاد پروردگارش باشد، خداوند او را از بلا می‌رهاند.» و نیز فرمودند: «تَعَرَّفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفَكَ فِي الشَّدَّةِ»^۳ هنگام آسایش، خود را به خدا بشناسان، تا در هنگام گرفتاری و سختی، تو را بشناسد.»

ب. توجه دادن نوجوانان به این مسئله که رفتار و گفتار ما در محضر خداوند است و در طول روز باید طوری باشد که دائماً موجبات رضایت او فراهم شود و خطایی که نافرمانی خداست از ما سر نزنند.

این مثال معمولاً برای این قشر آشناست که: هر وقت کاری با پدر یا مادر داریم، مثلاً می‌خواهیم برایمان چیزی بخرند یا اجازه حضور در اردو بدهند و یا به امر دلخواهمان جواب مثبت دهند، سعی می‌کنیم، حداقل از چند روز قبل مواظب اعمالمان باشیم تا مانعی برای موافقت آنان بوجود نیاید. هر چند این کار هم مطلوب نیست؛ اما می‌تواند این نکته را تقویت کند که: چون ما همیشه با پدر و مادر کار داریم، پس همیشه باید به آنها احترام بگذاریم. البته این قاعده صرف نظر از حکم خداست که دستور به احترام و اطاعت آنان را داده است. در هر حال انجام واجبات و ترك محرّمات الهی، زمینه اجابت دعا را در وقت گرفتاری فراهم می‌آورد. امام اول ما شیعیان حضرت علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «لَا تَسْتَبْطِئُ إِجَابَةَ دُعَاكَ وَ قَدْ سَرَدَتْ طَرِيقَهُ بِاللَّدُنُوبِ»^۴ تأخیر در اجابت دعایت را دیر نشمار، وقتی که با گناهان خود، راه را بر دعایت بسته‌ای!»

به قول لسان الغیب حافظ:

۱. همان، ص 224 و 225 روایات باب صدقه.

۲. همان، ج 4، ص 22، ح 5784.

۳. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جامعه مدرسین، قم، 1413 هـ. ق، ج 4، ص 413.

۴. غررالحکم، آمدی، دفتر تبلیغات، قم، 1366 هـ. ش، ص 194.

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند
نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

ج. مهم‌تر اینکه بداند مخاطب او در دعایش خداوند است. او که مالک و صاحب همه مخلوقات است و همه چیز را برای من و دیگران خلق کرده تا به ما بدهد و ما همه نعمتهایش را در راه بندگی صرف کنیم. عالم تحت فرمان اوست و اگر بخواهد می‌شود^۱ و اگر اراده نکند حرکتی صورت نگرفته و دعایی مستجاب نمی‌گردد.

د. چقدر زیباست که نوجوان را متوجه کسی کنیم که با همه هیبت و عظمتش ما را به دعا فرا می‌خواند.

در بین ما انسانها، هر چه افراد مهم‌تر باشند، دسترسی به آنها سخت‌تر است و این ما هستیم که باید به طرف آنها برویم؛ اما خالق ما نه تنها منتظر ماست تا خواسته‌هایمان را با او مطرح کنیم؛ بلکه اگر بنده‌ای اهل دعا نباشد، ناراحت می‌شود. پیامبر ما را متوجه این مسئله کرده است و می‌فرماید: «إِذَا فَرَّغَ الْعَبْدُ عَنِ الصَّلَاةِ وَ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ تَعَالَى حَاجَةً يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ انظُرُوا إِلَى عَبْدِي فَقَدْ أَدَّى فَرِيضَتِي وَ لَمْ يَسْأَلْ عَنِّي حَاجَتَهُ كَأَنَّهُ غَنِيٌّ عَنِّي خُذُوا صَلَاتَهُ فَاصْرَبُوا بِهَا وَجْهَهُ»^۲ زمانی که بنده از نماز فارغ می‌شود و حاجتی از خدا طلب نمی‌کند (دعا نمی‌نماید)، خداوند به ملائکه‌اش می‌فرماید: به این بنده من بنگرید که فریضه مرا بجا آورد؛ اما از من حاجتش را نخواست، گویا از من بی‌نیاز گشته است، نماز او را بگیرید و بر صورتش بزنید.»

دعا کردن ثمرات فراوانی دارد که روشن‌ترین آن، دفع بلا و دور شدن از گزند حوادث ناگوار و تلخی‌های دنیاست.

دعا انسان را از تقدیر نجات می‌دهد و مانع نزول بلا می‌گردد. حضرت علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «ادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ عَنكُمْ بِالدُّعَاءِ قَبْلَ وُرُودِ الْبَلَاءِ»^۳ موجهای بلا و گرفتاری را قبل از آنکه برسند یا دعا از خود دور سازید.» و فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ سُرُوحًا إِنَّهُ سَرَطَوَاتٍ وَ نَهْمَاتٍ فَلِذَا نَوَلَّتْ [أُتُوَلَّتْ] بِكِ لَمْ تَفْلَحُوا بِاللُّدْعَاءِ فَلَيْتَهُ لَا يَفْعَ الْبَلَاءَ إِلَّا الدُّعَاءُ»^۴ همانا خداوند سبحان را خشمه^۱ و کیفرهایی است؛ پس هرگاه بر شما فرود آید، آنها را با دعا دور کنید؛ زیرا بلا را جز دعا چیزی دور نمی‌کند.»

محمد بن مسلم می‌گوید به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي هَذِهِ الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ [مِنْهَا] شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. ثُمَّ قَالَ: أَلَا أَخْبِرُكَ بِمَا فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سَامٍ؟ قُلْتُ بَلَى. قَالَ: الدُّعَاءُ»^۵ [آیا] پیامبر خدا فرموده است این سیاه دانه هر دردی را شفا می‌دهد بجز مرگ را؟ فرمود: آری؛ پس فرمود: آیا تو را خبر ندهم از چیزی که در آن شفای هر دردی و مرگی است؟ عرض کردم: بفرمایید؛ فرمود: دعا.» نکته دیگر که در این بخش باید به آن اشاره شود، مسئله بندگی و سرسپردگی همیشگی است، به این معنا که شخص دعا کننده باید خود را ملزم به انجام واجبات و ترک محرمات بداند و به کارهای نیک مبادرت ورزد. گاهی چندین ساعت در مراسم دعا و عزاداری شرکت می‌کنیم، بطوری که برای اقامه نماز صبح با مشکل مواجه شده و یا نمازمان قضا می‌شود. بس‌بار نوجوانان و جوانانی دیده شده که مراسم دعا و زیارت هفتگی شان ترک نمی‌شود؛ اما نسبت به مسئله احترام به والدین بی‌توجه هستند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «يَكْفِي مِنَ الدُّعَاءِ مَعَ الْبِرِّ مَا يَكْفِي الطَّعَامَ مِنَ الْمِلْحِ»^۶ به مقداری که نهک برای غذا لازم است، دعا کردن با کار نیک لازم است. عدم توجه به حدود الهی یکی از مهم‌ترین موانع اجابت دعا می‌باشد.

۱. «...وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ بقره/117.

۲. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، قم، مؤسسة آل البيت، اول، 1407، ج 5، ص 29.

۳. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، مؤسسة آل البيت، قم، 1409 هـ. ق، ج 9، ص 403.

۴. غرر الحکم، ص 193.

۵. میزان الحکمة، ص 20، ح 5774.

۶. همان، ص 29، ح 5814.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال که خداوند فرموده است: «مرا بخوانید، اجابتان می‌کنم»^۱ پس چرا دعا می‌کنیم؛ ولی دعاهایمان مستجاب نمی‌شود؟ فرمودند: «لَا تَقُونَ لِلَّهِ بَعْدَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «أَوْفُوا بَعْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ» وَ اللَّهُ لَوْ وَفَيْتُمْ لِلَّهِ لَوْفَى اللَّهُ لَكُمْ؛^۲ زیرا شما به عهد و پیمان خدا وفا نمی‌کنید، خداوند می‌فرماید: «به عهد من وفا کنید، به عهد شما وفا می‌کنم.» به خدا قسم اگر به عهدتان با خدا وفا می‌کردید، خداوند به عهدش با شما وفا می‌کرد.»

مخاطب ما باید بداند که دعا نیاز هر فردی است، نه راهکاری برای درمان یا فرار از بحرانها؛ به این معنا که نباید خودمان را طوری پرورش دهیم که فقط در وقت گرفتاری خدا را بخوانیم و در ایام خوشی، از دعا کردن غافل باشیم، چه بسا همین خصلت نامطلوب، یکی از موانع اجابت دعاهایمان باشد

و بالاخره مسئله آخر که در این قسمت مطرح کردنش موجبات دایمی شدن دعا را در فرهنگ افراد فراهم می‌آورد، تشویق و برنامه‌ریزی برای انجام و برگزاري دعاهای دسته جمعی و گروهی است که ضمن سرعت بخشیدن به یادگیری این آموزه دینی، درصد اجابت دعا هم بالا می‌برد؛ چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا اجْتَمَعَ أَرْبَعَةٌ رَهْطٍ قَطَّ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ فَدَعَاوا اللَّهَ إِلَّا تَفَرَّقُوا عَنْ إِجَابَةِ؛^۳ هیچگاه چهار نفر گرد نیامدند و برای مطلبي دعا نکردند، مگر اینکه با اجابت آن دعا از هم جدا شدند.»

3. صله رحم

صله رحم از واجبات شرعی ما مسلمانهاست. این سنت حسنه، آثار و برکات فراوانی دارد که از جمله آن دفع آفت بلا و پیشگیری از وقوع حوادث ناگوار و مصائب دنیا و آخرت است. در اینجا نیز به همان نکته ای که در بیان صدقه و دعا گذشت باید اشاره شود که: صله رحم تنها به معنای معاشرت و رفت و آمد با اقوام و آشنایان نیست. شاید همین معنای مشهور و غفلت از دیگر جنبه‌های صله رحم باعث شده مهمانی دادن و مهمانی رفتن در جامعه فعلی ما کمرنگ‌تر از گذشته شود. وقتی پای تجملات و پذیراییهای آنچنانی به میان می‌آید، خلوص نیت جای خود را به چشم و هم‌چشمی و جلب رضایت مهمان می‌دهد و نتیجه‌اش آن است که امکان عمل به این سنت پر خیر و برکت برای همه مردم فراهم نمی‌گردد. از اینرو اشاره به شاخه‌های متنوع این درخت ثمربخش می‌تواند فرهنگ صله رحم را ترمیم کند. از آن جمله امام رضا علیه السلام فرمود: «صِلْ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ مِینِ مَاءٍ؛^۴ صله رحم کن، گرچه به نوشیدن آبی باشد.» و فرمود: «وَ أَفْضَلُ مَا يُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهُ؛^۵ بهترین صله رحم آن است که به به آنها آزار نرسانی.»

امام صادق علیه السلام نیز صله رحم را تنها مهمانی دادن و مهمانی رفتن نمی‌داند و می‌فرماید: «عَظُمُوا كِبَارَكُمْ وَ صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَيْسَ تَصَلُّونَهُمْ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ كَفِّ الْأَذَى عَنْهُمْ؛^۶ بزرگ‌ترهائیتان را احترام کنید و صله رحم نمایید و بهترین صله رحم [و نیکی]، اذیت نکردن و آزار نرساندن به آنان است.»

صله رحم، سدی محکم در برابر بلایا

بر طبق روایات، هر کس که اهل صله رحم باشد، خداوند عمرش را زیاد کرده و بلاي فقر را از زندگی او می‌برد. روزیش را زیاد کرده و بد نمی‌میرد و حتی مرگش را به تأخیر می‌اندازد.^۷ امام باقر علیه السلام فرمودند: «صَلَةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَ تُنْمِي الْأَمْوَالَ وَ تَدْفَعُ الْبَلَاةَ وَ تُبَسِّرُ الْحِسَابَ وَ تُنْسِي فِي الْأَجَل؛^۸ صله رحم، اعمال را پاک و داراییها را افزونی می‌بخشد، و بلا را می‌گرداند. کار حسابرسی را آسان می‌کند و مرگ را به تأخیر می‌اندازد.»

۱. «ادعونی استجب لکم.» غافر/60.

۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، البیروت، لبنان، 1404 ق، ج 90، ص 368.

۳. الکافی، الكليني الرازي، محمد بن يعقوب، علي اكبر غفاري، بيروت، بي‌تا، بی‌جا، ج 2، ص 487.

۴. بحار الانوار، مجلسي، محمد باقر بن محمد تقی، دار احیاء التراث، بیروت، 1412، اول، ج 71، ص 88.

۵. همان.

۶. اصول کافی، ج 3، ص 241.

۷. اصول کافی، کلینی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، 1365، ه. ش. ج 2، ص 165.

۸. همان، ص 151.

از جمله کارها و طرحهایی که مربیان و مبلغان عزیز را در نهادینه کردن این امر یاری می کند، اجرایی نمودن دید و بازدیدهای برنامه ریزی شده در محل تبلیغی شان است.

یکی از دوستان مستقر در طرح هجرت نقل می کرد که: «وقتی چند روزی از استقرارم در محل سپری شد، احساس کردم روابط بین اهالی کمرنگ است، تا جایی که اگر کسی مریض احوال شود یا حتی مجلس شادی و جشنی بگیرد، افراد دیگر رغبتی به حضور در منزل او ندارند. برای همین با جمع کردن ده پانزده نفر از بچه های نوجوان اقدام به تأسیس يك هیأت قرآن هفتگی نمودم، به تعداد اعضا، قرآن از قم خریداری کردم و به محل تبلیغی ام آوردم. نامه ای با این مضمون که قرار است هفته ای یکبار جلسه قرآن برگزار شود به هر کدام از بچه ها داده و قرار شد پدر خانواده رضایت خود را اعلام کند. همه اعضا با رضایت نامه آمدند و ابراز می کردند که خانواده ما تمایل زیادی دارد تا در منزلمان جلسه قرآن باشد. از همان جلسه اول 3 قانون مهم برای برگزاری جلسه گذاشتم: اول اینکه سر ساعت آغاز و سر ساعت به پایان برسد، دوم: اینکه مدت زمان 45 دقیقه بیش تر در منزل افراد نباشیم و سوم پذیرایی فقط چای یا تنها یک ساده باشد. برای تقویت جلسات و فرهنگ شدن آن، مقوایی در مسجد نصب شد و محل و قوانین جلسه را نیز بر روی آن نوشتیم. خلاصه بعد از چند هفته، هم تعداد متقاضیان زیاد شد و هم تعداد شرکت کنندگان. از آثار این طرح این بود که در یکی از جلسات آقای به من مراجعه کرد و گفت: خدا خیرت دهد حاج آقا! امشب به برکت و به بهانه این قرآن، من و زن و بچه ام بعد از يك سال به خانه برادرم آمدیم.»

از دیگر ابتکارات جالب و جذاب برای به ثمر رساندن و عملی کردن صله رحم و مصادیق آن، تنظیم جدولی اخلاقی است که عناوین آن همان خواسته های اهل بیت در تحقق صله رحم باشد. عناوینی چون سلام کردن، احترام به بزرگ ترها، کمک و یاری رساندن به افراد مُسن، آزار و اذیت نکردن همکلاسی و دوستان و ... از مصادیق صله رحم به حساب می آیند که ریشه در روایات ما دارند.^۱

جهان همواره دستخوش تغییر و دگرگونی است و در واقع مجموعه ای است از خوشیها و ناخوشیها، آسایش و سختیها، درشتیها و نرمیها، پستیها و بلندیها و... البته شاید این تنوع و فراز و نشیب در زندگی برخی افراد، کم و یا بیش تر از دیگران باشد؛ ولی نمی توان کسی را یافت که زندگی او همیشه به یک صورت و یک نواخت باشد.

سختیها و بلاها ابعاد مختلفی دارد و برای هر کسی بسته به شرایط زندگی و اجتماعی یا وضعیت روحی، به گونه ای بروز می کند: بیمار شدن خود یا فرزند و یا یکی از نزدیکان، از دست دادن کسی که با او مانوس است، مرگ خویشان و نزدیکان، گرفتاریهای مالی، بلاهای طبیعی مثل سیل و زلزله، مشکلات شخصی همچون ناسازگاری با همسر، غم و اندوه و پریشانی، غربت، تنهایی، ورشکستگی، ترس، اسارت، فقر و خلاصه هر آنچه بتوان نام بلا و سختی یا مصیبت و ناگواری بر آن نهاد، همگی از دو زاویه قابل مشاهده است.

اگر کسی به مشکلات و مصیبتها فقط از زاویه جهان مادی نگاه کند، شاید بتواند برای هر کدام دلیلی مادی بیابد؛ مثل اینکه: خشکسالی را معلول نیامدن باران، مریضی به علت عدم رعایت بهداشت و ورشکستگی را نشانه ای بر عدم آگاهی از تجارت دانست.

اما از دیدگاه دین مبین اسلام، عوامل متعددی در این حوادث و بلاها اثرگذار مترتب است که علل مادی، تنها بخشی از آنها شمرده می شود.

قرآن و ائمه علیهم السلام علل متعددی را برای گرفتاری و مصیبتها ذکر نموده اند که به برخی از آنها اشاره می شود:

1. آزمایش

یکی از حکمتهای بلا این است که خ داوند با سختیها و بلاها بندگانش را آزمایش می کند و در این آزمایش تنها کسانی که صبر پیشه می کنند پیروز و رستگار هستند. پروردگار متعال می فرماید: «وَلْتَبْلُوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»^۱ «قطعا همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه ها، آزمایش می کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان!».

آزمایش الهی برای جداساختن و شناخته شدن راستگویان از مدعیان دروغگو و برای خالص و ناب گرداندن مؤمنین صورت می پذیرد. «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»^۲؛ «و به تحقیق کسانی که قبل از آنها بودند را نیز امتحان کردیم، پس خداوند هم کسانی که صادق هستند و هم دروغگویان را مشخص و معلوم می کند.»

موارد زیر از آیات و روایات بدست می آید:

الف. آزمایشهای الهی همگانی است و مختص گروه خاص نیست. همه انبیا و اولیای الهی در معرض آزمایشهای الهی قرار گرفته اند. قرآن مجید با اشاره به امتحان عمومی انسانها می فرماید «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^۳؛ «آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟»

ب. امتحانات الهی به طرق مختلف صورت می پذیرد، چنانچه حضرت آدم علیه السلام با دستور نزدیک نشدن به درخت ممنوعه، و حضرت ابراهیم علیه السلام با امر به ذبح فرزند، و برخی با خیر و شر،^۴ مورد آزمایش قرار می گیرند.

آزمایش الهی برای جداساختن و شناخته شدن راستگویان از مدعیان دروغگو و برای خالص و ناب گرداندن مؤمنین صورت می پذیرد

در روایت است که امام محمد باقر علیه السلام نقل می فرماید: «دو فرشته از آسمان به زمین فرود آمدند، در بین هوا به هم رسیدند، یکی از آنها به دیگری گفت: برای چه فرود می آیی؟»

۱. بقره / 155.

۲. عنکبوت / 3.

۳. عنکبوت / 2.

۴. «و تَبْلُوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً»؛ «و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می کنیم» (انبیاء / 35).

گفت: خداوند عزوجل مرا به طرف دریای اهل ایل فرستاده، تا ماهی ای را صید نموده و به یکی از ستمکاران برسانم، چه آنکه وی از خداوند متعال ماهی این دریا را تقاضا و درخواست نموده است. از اینرو حق جل و اعلیٰ مرا مأمور ساخته، نزد صیّادی که ماهیهای آن دریا را صید می‌کند رفته، و او را به صید ماهی دریای مزبور ترغیب کنم تا بدین ترتیب، حق عزوجل آن ستم‌کار و کافر را به منت‌های آرزویش برساند.

سپس او به ریفیش گفت: تو برای چه فرستاده شدی؟

گفت: خداوند عزوجل مرا برای امری عجیب تر از آنچه ترا به آن مبعوث نموده فرستاده است. من مأمورم به سراغ بنده مؤمنش که روزه دار و قائم اللیل است و دعاء و روزه اش در آسمان معروف و مشهور می‌باشد، بروم و ظرف غذایی را که وی پخته و برای افطارش آماده کرده و از گون نمایم تا بدین وسیله، آزمایش نهایی ایمان او صورت گرفته باشد.^۱

ج. صبر و استقامت، استمداد از نیروی ایمان و الطاف الهی، و توجه به این حقیقت که همه حوادث در پیشگاه خداوند رخ می‌دهد و او از همه چیز آگاه است، رمز پیروزی در امتحانات الهی است.

انواع آزمایش

قرآن کریم برخی از آزمایش‌های الهی را که در مورد اقوام گذشته به عمل آمده اینگونه معرفی می‌نماید:

1. امتحان عقیدتی

در یکی از جنگها که دشمن به مدینه حمله کرده بود، مسلمانان تحت فشار شدید قرار گرفتند؛ به نحوی که به خداوند متعال بدگمان شدند. در قرآن، خداوند این امر را ابتلایی برای مؤمنین محسوب می‌کند و پس از آن می‌فرماید که شما آنچنان از حیث اعتقادات در معرض خطر قرار گرفتید که اگر دشمنان بر شما چیره می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به شما می‌دادند می‌پذیرفتید. خداوند حکیم می‌فرماید: «إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلُوفُوا زُلُوفًا شَدِيدًا ... وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا»^۲؛ «[به خاطر بیاورید] زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین [شهر] بر شما وارد شدند [و مدینه را محاصره کردند] و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می‌بردید. آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند ... [آنها چنان بودند که] اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنان می‌کردند می‌پذیرفتند و جز مدت کمی [برای انتخاب این راه] درنگ نمی‌کردند.»

پس از آن که حضرت موسی علیه السلام برای مناجات با پروردگار● به کوه طور رفت، راز و نیاز او از سی شب، به چهل شب افزایش یافت، به این وسیله قوم او مورد آزمایش قرار گرفتند؛ ولی نتوانستند از این امتحان سربلند بیرون آیند؛ چراکه شرک، در بدترین صورتش دامان بنی اسرائیل را گرفت. قرآن کریم با بیان این مطلب می‌فرماید:

«قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتِنَا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ»^۳؛ «گفت ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت»!

مهم‌تر آنکه قبل از این آزمایش، هارون جانشین حضرت موسی علیه السلام آن مردم را از چنین امتحانی مطلع ساخته بود؛ ولی آنها توجه نکرده و به پیروی از سامری به گوساله پرستی روی آوردند.

2. امتحان مالی

قرآن کریم در آیات متعدد به این آزمایش الهی اشاره می‌کند: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي وَآمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي»^۴؛ «اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می‌کند و نعمت می‌بخشد [مغرور

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، قم، انتشارات داوری، اول، ج 2، ص 465.

۲. احزاب / 10.

۳. طه / 85.

۴. فجر / 15 - 16.

می‌شود و] می‌گوید: «پروردگرم مرا گرامی داشته است! و اما هنگامی که برای امتحان، روزییش را بر او تنگ می‌گیرد [مایوس می‌شود و] می‌گوید: «پروردگرم مرا خوار کرده است!»
امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مَا بَلَى اللَّهُ الْعِبَادَ بِشَيْءٍ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرَاهِمِ؛^۱ خداوند بندگان را به چیزی مبتلا نکرده که سخت‌تر از انفاق درهم باشد.»
3. امتحان جانی

تاریخ گویای آزمایش بسیاری از انسانها در جنگها بوده است. امتحانات الهی در جنگها انسانهای مومن را از صف منافقان و ریاکاران جدا نموده است. مروری بر جنگها از صدر اسلام تاکنون، نشانگر آن است که برخی، تا زمانی ایمان دارند که کوچک‌ترین خطری آنان را تهدید نکند و برخی منافع مالی را بر یاری امام حسین علیه‌السلام ترجیح می‌دهند و برخی غنایم جنگی را بر دستور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مقدم می‌دانند. خلاصه آنکه ترس از جبهه و جنگ، محاصره اقتصادی، کشته شدن عزیزان، و... موارد آزمایش افراد در جنگها بوده است. خداوند متعال در سوره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله با بیان اینکه؛ اگر ما بخواهیم می‌توانیم دشمنان را مجازات نماییم، جنگ را سبب آزمایش افراد معرفی کرده می‌فرماید:
«وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بَعْضًا»^۲؛ «و اگر خدا می‌خواست خودش آنها را مجازات می‌کرد؛ اما می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید.»
4. امتحان خانوادگی

قرآن مجید همسیر و فرزندان را امتحان الهی دانسته، می‌فرماید:
«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^۳؛ «اموال و فرزندان شما فقط وسیله آزمایش هستند.»
بسیاری از کسانی که به ظاهر، پای بند به امور دینی و مسائل اخلاقی هستند، به هنگامی که پای فرزندشان به میان بیاید گویی پرده‌ای بر افکارشان می‌افتد و تمام قوانین الهی و مسائل انسانی و عدالت، به دست فراموشی سپرده می‌شود. عشق به فرزند سبب می‌شود که حرام را حلال، و حلال را حرام بشمارند و برای تامین آینده خیالی او تن به هر کاری داده و هر حقی را زیر پا بگذارند؛ باید خود را در این میدان بزرگ امتحان، به خدا بسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان، در این میدان لغزیده و سقوط کرده و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساخته‌اند.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَيَّ فِتْنَةً وَ لَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عَيْدٌ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ وَ أَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ وَ الرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ»^۴ کسی از شما نگوید خدایا از فتنه به تو پناه می‌برم! چه هیچکس نیست مگر اینکه در فتنه‌ای است، لیکن آنکه پناه خواهد از فتنه‌های گمراه کننده [به خداوند] پناه برد که خدای سبحان فرماید: «بدانید که مال و فرزندان شما فتنه است» و معنی آن این است که خدا آنان را به مالها و فرزندان می‌آزماید تا ناخشنود از روزی وی، و خشنود از آنرا آشکار نماید.»

2. شکوفایی و تکامل

شکوفایی شدن استعدادها و نهفته انسانی یکی دیگر از علل و حکمت‌های مصایب است؛ استعدادهایی که در آرامش و آسایش شناخته نمی‌شوند. چنانکه امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عُلْمٌ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ»^۵ در دگرگونی احوال گوهر مردان معلوم شود.»

امام جعفر صادق علیه‌السلام در کلامی گهربار می‌فرماید: إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ الدَّرَجَةُ لَا يَبْلُغُهَا بِعَمَلِهِ فَيَبْتَلِيهِ اللَّهُ فِي جَسَدِهِ أَوْ يُصَابُ بِمَالِهِ أَوْ يُصَابُ فِي وُلْدِهِ فَإِنَّ هُوَ صَبْرَ بَلَّغَهُ اللَّهُ

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 70، ص 139.

۲. محمد / 4.

۳. تغابن / 15.

۴. نهج البلاغه، محمد دشتی، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، 1384، قصار 93.

۵. کافی، شیخ کلینی، ج 8، ص 23.

إِيَّاهَا؛^۱ [ممکن است] برای بنده‌ای در نزد خدا درجه و رتبه‌ای باشد که از طریق عملش به آن درجه نمی‌رسد، پس خداوند او را به بلا و مصیبتی در بدن و یا مال و یا مصیبت فرزند مبتلا می‌سازد تا اگر صبر و تحمل نماید خداوند او را به آن درجه برساند».

در برخی روایات، به درجاتی از بهشت اشاره شده که راه رسیدن انسان مؤمن به آن فقط با سختی و تحمل بلا میسر می‌شود. چنانکه رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مَنَازِلَ لَا يَنَالُهَا الْعِبَادُ بِأَعْمَالِهِمْ لَيْسَ لَهَا عِلَاقَةٌ مِنْ فَوْقِهَا وَلَا عِمَادٌ مِنْ تَحْتِهَا؛^۲ در بهشت منزلگاههایی است که نه به چیزی آویزان است و نه تکیه گاهی در زیر دارد [بلکه معلق است] و بندگان با اعمال خود نمی‌توانند به آنها دست یابند».

کسی از آن حضرت پرسید: صاحبان این منزلها چه کسانی هستند؟ آن حضرت فرمود: «هُمْ أَهْلُ الْبَلَاءِ وَالْهُمُومِ؛^۳ آنها اهل بلاها و رنج‌ها هستند.»

شهید مطهری در کتاب عدل الهی می‌فرماید: «در شکم گرفتاریها و مصیبتها، نیک بختیها و سعادتها نهفته است، همچنان که گاهی هم در درون سعادتها، بدبختیها تکوین می‌یابند و این، فرمول این جهان است: «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ»؛^۴ «خدا شب را در [شکم] روز فرو می‌برد و روز را در [شکم] شب»

ضرب المثل معروفی است که می‌گوید: پایان شب سیه سپید است. این ضرب المثل تلازم قطعی بین تحمل رنج و نیل به سعادت را بیان می‌کند، گویی سپیدیها از سیاهیها زاییده می‌شوند. قرآن کریم برای بیان تلازم سختیها و آسایشها می‌فرماید: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛^۵ «پس حتماً با سختی، آسانی است، حتماً با سختی آسانی است.»

فرمایش قرآن این نیست که بعد از سختی، آسانی است؛ بلکه این است که با سختی، آسانی است؛ یعنی آسانی در شکم سختی و همراه آن است.»

ایشان در ادامه با بیان اینکه مصیبتها و شدائد برای تکامل بشر ضرورت دارند و اگر محنتها و رنجها نباشد بشر تباه می‌گردد، می‌فرماید: «تضاد و کشمکش، شلاق تکامل است. موجودات زنده با این شلاق، راه خود را به سوی کمال می‌پیمایند. این قانون، در جهان نباتات، حیوانات و بالاخص انسان، صادق است»^۶.

امیر المؤمنین علی‌علیه‌السلام در یکی از نامه‌های خود که به عثمان بن حنیف - فرماندار خویش در بصره - نوشته‌اند، این قانون بیولوژیک را گوشزد می‌کنند که: «در ناز و نعمت زیستن و از سختیها دوری گزیدن، موجب ضعف و ناتوانی می‌گردد، و برعکس، زندگی کردن در شرایط دشوار و ناهموار، آدمی را نیرومند و چابک می‌سازد و جوهر هستی او را آبدیده و توانا می‌گرداند.» این پیشوای بزرگ در این نامه، فرماندار خود را نکوهش می‌کند که چرا در مجالس شب نشینی اشراف شرکت کرده و در محفلی که بینوایان را در خود پذیرفته و تنها ثروتمندان را در خود جای داده است گام نهاده است، و به همین مناسبت، زندگی ساده خویش را شرح می‌دهد و از پیروان خود - و مخصوصاً کارگزاران حکومت خود - می‌خواهد که به شیوه او تاسی جویند.

آنگاه برای بستن راه بهانه جوئی توضیح می‌دهد که شرایط ناهموار و تغذیه ساده، از نیروی انسان کم نکرده و قدرت را تضعیف نمی‌کند. درختان بیابانی که از مراقبت و رسیدگی مرتب باغبان، محروم هستند چوبشان محکم‌تر و دوامشان بیش‌تر است و بر عکس، درخت باغیتانها که دائماً مراقبت شده و باغبان، به آنها رسیدگی می‌کند، نازک پوسیدتر و بی‌دوام‌ترند: «إِلَّا وَالْشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُودًا وَالرَّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقَ جُلُودًا وَالتَّابِتَاتِ الْعِدِيَّةَ أَقْوَى وَقُودًا وَ أَبْطَأَ خُمُودًا؛ آگاه باشید! درختان بیابانی، چوبشان سخت‌تر، و درختان کنار جویبارها، پوستشان

۱. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج 68، ص 94.

۲. همان، ج 78، ص 193.

۳. عده الداعی، ابن فهد حلی، دارالکتب الاسلامی، اول، ص 255.

۴. حدید / 6.

۵. شرح / 5 - 6.

۶. برگرفته از کتاب عدل الهی، مرتضی مطهری، ص 154 - 157.

نازکتر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می شوند آتششان شعله ورتر و بادوامتر است.»^۱

3. حفظ و تقویت ایمان

یکی دیگر از محاسن بلا و مصیبت، حفظ و تقویت ایمان است. چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل گفت که خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلِحُ إِيْمَانُهُ إِلَّا بِالْفَقْرِ وَ لَوْ أَلْفَقَرْتُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلِحُ إِيْمَانُهُ إِلَّا بِالسُّقْمِ وَ لَوْ صَحَّحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلِحُ إِيْمَانُهُ إِلَّا بِالصِّحَّةِ وَ لَوْ أَسْقَمْتُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ إِيْمَانِي أَدْبَرَ عِبَادِي يَعْلَمِي بِقُلُوبِهِمْ فَإِنِّي عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۲ در بین بندگان مؤمنم، کسی هست که به جز فقر و تهیدستی چیزی ایمانش را اصلاح نمی کند که اگر ثروتمندش نمایم، همین ثروت موجب فساد و تباهی ایمانش می شود. و در بین بندگان مؤمنم، کسی هست که جز با ثروت، ایمانش اصلاح نمی شود و اگر تهیدستش نمایم، فقر و تهیدستی باعث فساد و تباهی ایمانش می گردد. و در میان بندگان مؤمنم، کسی هست که جز با مریضی، ایمانش اصلاح نمی گردد و اگر جسمش را سالم کنم همین سلامتی، ایمانش را از بین می برد و در بین بندگان مؤمنم، کسی هست که جز با سلامتی و صحت، ایمانش اصلاح نمی شود که اگر مریضش کنم، همین مریضی، ایمانش را تباه می کند. من بواسطه علمی که به درون و قلوب بندگانم دارم [امور] آنها را تدبیر می کنم. بدرستی که من دانا و آگاهم.»

قرآن کریم با اشاره به این مطلب می فرماید: «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۳ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است و خدا می داند و شما نمی دانید.»

4. پیشگیری و درمان

با بررسی آیات و روایات ائمه معصومین علیهم السلام به خوبی مشاهده می شود که بسیاری از بلاها جنبه پیشگیری و درمان دارند؛ چنانچه گاه، بلایی بنده را به پیش رانده و یا او را از انجام کاری که به مصلحت نیست، باز می دارد و یا خطا و انحرافی را جبران می کند و گاه بلا، در حکم هشدار است که انسان را از خطر باز می دارد.

شکوفای شدن استعدادها و نهفته انسانی یکی دیگر از علل و حکمتهای مصایب است

الف: هشدار

قرآن مجید درباره اثر هشدار دهندگی برخی بلاها چنین می فرماید: «وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ نَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۴ «به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می چشانیم، شاید باز گردند!».

و نیز می فرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ؛^۵ هنگامی که انسان را زبانی رسد، پروردگار خود را می خواند و بسوی او باز می گردد؛ اما هنگامی که نعمتی از خود، به او عطا کند، آنچه را بخاطر آن قبلاً خدا را می خواند از یاد می برد.»

پس؛ سختی و زیان، موجب می شود که انسان متوجه خدای خود شده و به راز و نیاز با او بپردازد. همه ما چنین اثری را تجربه کرده ایم که در سختیها بیش تر به خداوند روی می آوریم. قرآن کریم با اشاره به این مطلب، در مورد برخی افراد می فرماید: «فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^۶ «هنگامی که سوار بر کشتی

۱. نهج البلاغه، نامه 45.

۲. توحید، شیخ صدوق، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1398 ه. ق، ص 400.

۳. بقره / 216.

۴. سجده / 21.

۵. زمر / 8.

۶. عنکبوت / 65.

شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند [و غیر او را فراموش می‌کنند]؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند! [و خدا را فراموش می‌کنند].»
 امام علی علیه السلام در خطبه 143 نهج البلاغه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ وَ إِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ لِيَتُوبَ تَائِبٌ وَ يُقْلَعَ مُؤَلِّعٌ وَ يَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ وَ يَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ؛ خداوند بندگان خود را هنگام ارتکاب گناه، با کمبود میوه‌ها، و جلوگیری از نزول برکات، و بستن در گنجهای خیرات، مبتلا می‌سازد؛ برای آنکه، توبه کننده‌ای باز گردد و [دل] کننده‌ای [از گناه]، [دل] بکند، و پند گیرنده‌ای، پند گیرد، و باز دارنده‌ای [بندگان خدا را از نافرمانی] باز دارد.»

ذکر این نکته ضروری است که بلاها تنها برای هشدار دادن به خود بلا دیده نیست، بلکه دیگران نیز باید با دیدن و شنیدن بلا و مصیبتی که برای دیگران فرود آمده، هشیار شوند و بدانند این برنامه‌ها مختص به افراد خاص نیست، و ممکن است هر زمان، گریبان افرادی را گرفته و آنان را مورد امتحان و آزمایش قرار دهد.

بنابراین لازم است انسان، مصیبت‌های دیگران را هشدار برای خود نیز بداند و از آن عبرت بگیرد.

ب: جبران

جبران خطاها و گناهان انسان مؤمن، علتی دیگر بر بلاهایی است که بر او وارد می‌شود. رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله با بیان این نکته که؛ برخی گناهان جز به وسیله بلا و سختی جبران نمی‌شود، می‌فرماید: «إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُ الْمُؤْمِنِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يُكَفِّرُهَا ابْتِلَاءُ اللَّهِ بِالْحَزَنِ لِيُكَفِّرَهَا بِهِ عَنْهُ؛ هر گاه گناهان مومن زیاد گردند، و عمل [نیکی] نداشته باشد که کفاره آنها باشد، خداوند او را گرفتار پریشانی و اندوه می‌کند تا کفاره گناهان او باشد.»

حضرت علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «مَا مِنَ السَّيِّئَةِ عَبْدٌ يُقَارِفُ أَمْرًا تَهَيَّنَاهُ عَنْهُ فَيَمُوتُ حَتَّى يُبْتَلَى بِبَلِيَّةٍ تُمَحِّصُ بِهَا ذُنُوبَهُ إِمَّا فِي مَالٍ أَوْ فِي وَلَدٍ وَ إِمَّا فِي نَفْسِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا لَهُ ذَنْبٌ وَ إِنَّهُ لَيَلْقَى عَلَيْهِ الشَّيْءُ مِنْ ذُنُوبِهِ فَيَشَدُّ بِهِ عَلَيْهِ عِنْدَ مَوْتِهِ؛ اگر بنده‌ای از شیعیان، گناهی که ما او را از آن نهی کرده‌ایم مرتکب شود، قبل از اینکه از دنیا برود به یک گرفتاری مبتلا می‌شود که گناهانش بوسیله آن گرفتاری پاک گردد. [این گرفتاریها] یا در مال و یا در فرزند و یا در خودش [ظاهر] می‌گردد. تا هنگامی که خداوند را ملاقات کند، برایش گناهی نباشد و اگر گناهی از وی باقی مانده باشد هنگام مرگ، بر وی سخت گرفته می‌شود [تا گناهانش آمرزیده گردد].»

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ يَجِدْ مَا يُكَفِّرُهَا بِهِ ابْتِلَاءُ اللَّهِ بِالْحَزَنِ فِي الدُّنْيَا لِيُكَفِّرَهَا بِهِ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ وَ إِلَّا أَسْقَمَ بَدَنَهُ لِيُكَفِّرَهَا بِهِ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ وَ إِلَّا شَدَّدَ عَلَيْهِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِيُكَفِّرَهَا بِهِ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ وَ إِلَّا عَذَّبَهُ فِي قَبْرِهِ لَيْلٍ قَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنْ ذُنُوبِهِ؛ چون گناهان بنده بسیار شود و نیابد چیزی را که جبران گناهان او را کند، خدا او را به اندوه در دنیا گرفتار سازد تا کفاره گناهان او گردد، پس اگر چنین کرد [خوب است] وگرنه بدنش را بیمار می‌کند تا گناهانش را بیوشاند، پس اگر چنین کرد [خوب است] و الا هنگام مرگش بر او سخن می‌گردد تا به این وسیله گناهانش پاک شود، پس اگر چنین نمود [خوب است] وگرنه او را در قبرش عذاب می‌کند تا اینکه در روز قیامت که خدا را ملاقات می‌کند، در حالی ملاقاتش کند که چیزی از گناهانش که بخواهد بر ضرر او گواهی دهد باقی نمانده باشد.»

یکی از اصحاب به نام قبیصة بن برهه می‌گوید: «من نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که زنی خدمت حضرت آمد و گفت: یا رسول الله به درگاه خدا برای من دعا فرمایید؛ زیرا فرزندانم می‌میرند. حضرت فرمود: تاکنون چند فرزندت مرده‌اند؟ آن زن گفت: تا به

۱. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج 7، ص 157.

۲. مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم، موسسه آل البيت عليهم السلام، 1408 هـ. ق، ج 2، ص 53.

۳. امالی، شیخ صدوق، قم، انتشارات اسلامی، 1362 هـ. ش، ص 294.

حال سه فرزندم مرده‌اند. حضرت فرمود: از آتش جهنم بازداشته و ممنوع گردیدی و فرزندان
برای تو پناهگاه استوار و محکمی هستند و ترا از آتش جهنم حفظ می‌کنند.^۱
امام علی‌علیه‌السلام بیماری کودکان را کفاره گناهان پدر و مادر آنها معرفی کرده،
می‌فرماید: «فِي الْمَرَضِ يُصِيبُ الصَّبِيَّ فَقَالَ كَفَّارَةٌ لِوَالِدَيْهِ؛^۲ بیماری که به کودک می‌رسد، کفاره
و پاک کننده [گناه] والدین اوست».
ج: تادیب

دستورهایی از اولیای دین، به ما رسیده که انجام آنها واجب نیست؛ اما ترك کردنش، مانع
کمال و رسیدن به درجات عالی است. چنین مواقعی - مانند معلم که از دانش‌آموز خوب و
درسخوان، بیش‌تر توقع دارد و در صورت کوتاهی اندک، او را مورد تادیب قرار می‌دهد - خداوند
رحیم و مهربان بندگان مؤمن و صالح را به خاطر کم‌ترین اشتباه، تادیب می‌کند تا پیمودن راه
کمال در آنها کند نشود. چنانکه امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: «و چه بسا! برخی از شیعیان ما،
در آغاز کار، «بسم الله الرحمن الرحيم» را فراموش می‌کنند و وامی‌گذارند! در نتیجه؛ خدا به
گرفتاری و بلا، دچارشان می‌کند، برای اینکه آگاه و بیدارشان سازد! تا شکر و ثنای او را بجای
آورند. و در آن گرفتاری و بلا، لکه ننگ و تقصیر و کوتاهی آنان را [به هنگام ترك بسم‌الله]
بزداید!».

در ادامه، آن حضرت به این داستان اشاره می‌کند: «عبدالله بن یحیی، به حضور
امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام وارد شد، و در مقابلش صندلی بود، امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام به او
دستور نشستن داد، و او هم، روی آن نشست. [ناگهان] صندلی، کج شد! و با سر [به زمین]
فرود آمد و [سرش شکست] و استخوان سرش اندکی نمایان شد و خون، جاری گشت! امیر
المؤمنین‌علیه‌السلام دستور داد آب آوردند و خون را از سر او شست. آنگاه فرمود: نزدیک من بیا.
نزدش آمد.

دست خویش را بر آن [زخمی] که استخوانش نمایان بود، گذاشت، عبدالله از درد بیتاب
شد!

حضرت بر آن، دست مالید و آب دهان انداخت. به مجرد این کار، زخمش خوب شد! آنچنان که
گویی -اصلاً!- جراحی به او نرسیده است.

امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام فرمود: ای عبدالله! حمد و ستایش برای خداوندی است که پاک
کردن گناه شیعیان ما را [در دنیا] به رنج و محنتشان قرار داده است تا فرمانبری و طاعت آنان را،
برایشان، بی آرایش و سالم گرداند، و مستحق اجر و ثواب آن گردند.
در برخی روایات، به درجاتی از بهشت اشاره شده که راه رسیدن انسان مؤمن به آن فقط با
سختی و تحمل بلا میسر می‌شود

عبدالله بن یحیی گفت: یا امیرالمؤمنین! آیا به‌راستی؛ ما به گناهانمان مجازات نمی‌شویم،
جز در دنیا؟! فرمود آری! [همین طورا است] آیا نشنیدی که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله
فرمود: «دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر؟»

خدا شیعیان ما را [به‌خاطر محنت و رنجی که در این دنیا متحمل‌اند، و به خاطر آمرزشی که
نصیب آنان فرموده است] حتماً از گناهان، پاک و پاکیزه می‌گرداند! از این جهت است که خدا
می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»؛^۳ «هر مصیبتی به شما
رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند.» تا هنگامی که به
روز رستاخیز وارد شدند، طاعات و عباداتشان بر آنها، سرشار گردد؛ اما اگر از دشمنان
محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و دشمنان و بدخواهان ما [کار خیری سر بزنند] به فرمانبری و طاعتی که
از آنان سر زده است، در دنیا، پاداش و جزا می‌دهد اگر چه طاعتشان بی وزن و بی ارزش
است؛ چون خلوصی همراهش نیست. تا هنگامی که به آستان رستاخیز در آمدند، گناه و کینه
خود [که از محمد و آل محمد‌علیهم‌السلام و یاران خوب او، در دل داشتند] بر آنان بار گردد و به
خاطر آن، در آتش افکنده شوند.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۹۷.

۲. کافی، شیخ کلینی، ج ۶، ص ۵۲.

۳. شوری/۳۰.

و هر آینه شنیدم: محمدصلی الله علیه و آله می فرماید:

«در زمانهای گذشته دو نفر بودند، یکی از آنها مطیع و مؤمن خدا بود و دیگری کافر - که آشکارا به دشمنی دوستان او، و دوستی با بدخواهان و دشمنانش، می پرداخت - و برای هر کدام (از این فرد مؤمن و کافر)، فرمانروایی و سلطنت عظیمی در گوشه ای از زمین بود. روزی آن کافر بیمار شد، و در غیر وقتش هوس ماهی کرد، چون آن نوع ماهی، در آن هنگام، در جایی وجود داشت که بدست آوردنش امکان نداشت، بنابراین، پزشکان او را از زندگی ناامید کردند و گفتند:

جانشین و قائم مقامت را معین کن، که تو از اهل گورستانی و مرگت حتمی است و فقط شفایت در این ماهی است، که به آن میل و اشتها داری و بر آن [نیز] راهی نیست. در این هنگام خدا فرشته ای بر انگیخت، و به او فرمان داد که آن ماهی را از جایش برانگیزد و به طرفی سوق دهد که به دست آوردنش آسان شود. در نتیجه ماهی برایش گرفته شد. و آن را خورد و از ناخوشی بهبودی یافت. و در فرمانروائیش سالهای سال - بعد از آن - به جای ماند.

سپس - تقدیر الهی - چنین واقع شد که آن پادشاه مؤمن نیز مریض شد - همانند مرض آن کافر - و آن ماهی را درخواست نمود، پزشکان همان ماهی را برای او تجویز کردند که در محل پادشاهی او به راحتی قابل دسترس بود. در نتیجه پزشکان به پادشاه گفتند: آسوده خاطر باش، اکنون وقت آن است که برایت بگیرند، و از آن بخوری و شفا یابی.

در این هنگام، خدا آن فرشته را برانگیخت، و به او فرمان داد که جنس آن ماهی را از سواحل کرانه ها و گردابها براند، تا دسترسی به آن ممکن نشود. در نتیجه [آن ماهی] بدست نیامد. و آن مؤمن، بخاطر هوس [و دوری از درمانش] از دنیبرفت. از این جریان، فرشتگان آسمان و اهل آن سامان - در زمین - به شگفتی فرو رفتند؛ تا آنجا که نزدیک بود در فتنه قرار گیرند؛ چون خدای تعالی - از روی فضل و حکمتش - بر آن کافر، آنچه را که بر او راهی نبود، آسان گردانید. و بر آن مؤمن، آنچه را که به سادگی، بر آن راهی بود، غیر ممکن گردانید. آنگاه خدا، به فرشتگان آسمان و پیامبر آن زمان - در زمین - وحی فرمود: البته من - بدون هیچ شك و شبهه ای - منم خدای کریم تفضل کننده توانا آنچه عطا کنم، زیانم نرساند و آنچه باز دارم، از من نکاهد و مقدار [ذره ای] به کسی ستم نکنم.

اما کافر؛ برای او، بدست آوردن ماهی را - در غیر زمانش - آسان نمودم، جهتش تنها این بود که جزای حسنه ای باشد که وی عمل کرده بود -؛ چون بر من حق است که از هیچ کس، حسنه ای از بین نبرم - تا به رستخیز در آید. و هیچ حسنه ای در نامه عملش نباشد و به کفر خویش، داخل آتش گردد. و بنده مطیع [خودم] را عین آن ماهی، باز داشتم؛ بسبب خطائی که از او سر زده بود و با منع و رد آن میل و هوس و از بین بردن آن دارو، پاک شدنش را از آن، اراده نمودم. و خواستم که به [آستان] من بیاید و [جرم و] گناهی در او نباشد و [پاک و پاکیزه] داخل بهشت گردد.» در این هنگام؛ عبدالله بن یحیی گفت:

یا امیرالمؤمنین! به حقیقت، بال و پرم دادی و مرا تعلیم فرمودی، پس اگر صلاح بدانی، گناهم را در اینجا - که به آن امتحان شدم - معرفی کنی تا همچنان تکرارش نکنم. فرمود: لحظه ای که نشستی، بسم الله الرحمن الرحيم نگفتی! نتیجه این شد که بخاطر سهو و نسیان از آنچه به آن دعوت گشتی و خوانده شدی، خدا به این مصیبت و گرفتاریت، تمحیص و پاکیزگی از گناه قرار داد. آیا ندانستی که رسول خداصلی الله علیه و آله از جانب خدای عزوجل فرمود:

یکی دیگر از محاسن بلا و مصیبت، حفظ و تقویت ایمان است

«هر کار قابل توجه که در آن یادی از بسم الله نشود، ناقص و بریده است.»^۱

گفتم: آری، پدر و مادرم فدای شما. بعد از این، ترکش نمی کنم.

فرمود: در این صورت: از آن، بهره مند و سعادت مندی.»^۲

۱. «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُدْرَكُ بِسْمِ اللَّهِ فِيهِ فَهَوَ أَيْتَرُ.»

۲. تفسیر امام عسکری علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام، قم، انتشارات مدرسه امام مهدی علیه السلام، اول، 1409 هـ ق، ص 22-25.

ادامه دارد...

در منطقه عملیاتی والفجر 8 فاصله ما با عراقیها خیلی کم بود. برای همین میبایست خاکریز زده می شد. طول آن، ده متر بود و لازم بود زدن خاکریز از سمتی انجام می شد که دشمن در آنجا قرار داشت. برای همین، کسی جرئت نداشت اقدام کند. طلبه شجاعی به نام حمزه سلیمزاده^۱ گفت: «من میروم و خاکریز را میزنم.» فرماندهان مانع شدند؛ ولی او به سرعت لودر را روشن کرد و زیر آتش خصم، خاکریز را کامل کرد. در لحظات آخر، لودرش را زدند؛ اما به خواست خدا حمزه سالم ماند.^۲

دو بسیجی

سردار، جعفر شیرسوار بر اثر ترکش بمب خوشه ای در سوم دی 65 در منطقه هفت تپه به شهادت رسید. هم‌رزم شهید، چگونگی عروج خونین وی را این گونه به تصویر کشیده است: هنگام ظهر در هفت تپه - مقر لشکر 25 کربلا - هواپیماهای عراقی ظاهر شدند و شروع به بمباران کردند. برادر شیرسوار به هدایت نیروها به داخل سنگرها پرداخت. در آن بین، احساس کرد بمبی نزدیک آنها در حال فرود آمدن است. در کنار او دو بسیجی نوجوان ایستاده بودند. رو به روی آنها چاله ای کوچک بود. آن سردار با سرعت هر چه تمام تر پشت دو بسیجی را گرفت و داخل چاله انداخت. خود نیز بعد از آنها داخل چاله دراز کشید؛ اما بخشی از بدنش خارج از چاله بود. او بر اثر ترکشهای بمب خوشه ای به شهادت رسید، اما آن دو بسیجی سالم ماندند.^۳

فدایی فرمانده

در والفجر 4 در پنجویں - گردان حبیب - واقع در قله 1866 از ارتفاعات کانی مانگا - به سمت دشمن پیشروی کرد و سنگرهای مزدوران عراقی را یکی پس از دیگری به تصرف درآورد. فقط یک سنگر سرسختانه مقاومت می کرد؛ به گونه ای که گردان زمین گیر شد و دلهره ای میان بچه ها به وجود آمد. در آن حال، فرمانده گردان - عمران پستی - سینه خیز به سمت دشمن رفت و با پرتاب نارنجک به سنگر مزبور حمله ور شد. نیروهای دشمن هم به سوی نارنجک انداختند؛ از اینرو عمران مجروح شد. وقتی خواستند برای بار دیگر به سوی عمران، نارنجک پرتاب کنند، یکی از بسیجیان جان برکف خود را به فرمانده رساند و خود را سپر بلای عمران کرد که با انفجار نارنجک به شهادت رسید.^۴

سقای تشنه کام

در واحدی که خدمت می کردیم، برادر سقای بود که حدود پنجاه سال سن داشت. در عملیات والفجر 10 با آن که خود به شدت تشنه بود، آب نمی نوشید و آب را در شرایط سخت کارزار با تلاش فراوان به تشنه کامان می رساند. او در آن عملیات، با لبهای تشنه، شاهد شهادت را در آغوش کشید.^۵

با همان وضع تا آخر عملیات

با تنی چند از هم‌رزمان، با قایق در حال حرکت برای انجام عملیات بودیم. به ناگاه انفجاری رخ داد و ترکشی به چشم فرمانده (برادر خیرالله جهان دیده) خورد و خون از آن جهش کرد. همه نگران بودیم؛ ولی ابهت او اجازه نمی داد، بدون دستورش قایق را نگه داریم. با اشاره و جمله ای ناقص از او خواستم برگردیم. با آرامشی که از خود نشان می داد، پاسخم را داد؛ یعنی از برگشتن نباید حرف بزنم.

یک چشمش را گرفته بود و از چشم دیگرش اشک می ریخت. قایق به سرعت پیش رفت و او آن شب را تا صبح به فرماندهی افراد دسته خود پرداخت. صبح که شد به اصرار فرمانده بالاتر،

۱. وی فرمانده گردان مهندسی لشکر عاشورا بود.

۲. راوی: حمزه لطف اللهی، هم‌رزم شهید، رک: فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (استان اردبیل)، ج3، ص48.

۳. راوی: سید یحیی خلیلی، رک: فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ، ج5، (استان مازندران)، ص198.

۴. رک: فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ، توکلی، شاهد، تهران، اول، 1382ش، ج3، ص17 و 18.

۵. راوی: صفدر ظهیری، رک: حماسه شاخ شمیران، تبلیغات و انتشارات سپاه پاسداران چهارمحال و بختیاری، چاپ اول،

عقب برگشت تا معالجه شود؛ اما بعد از دو ساعت، باز او را در جمع خود دیدیم، پرسیدم: «چرا برگشتی؟» گفت: «چرا برنگردم؟ يك تركش ناقابل که نمی تواند ما را برگرداند. تركش را در آوردند. باور کن با چشم دیگر همه چیز را می بینم.»
خیر الله تا آخر عملیت با همان وضع با ما بود.^۱
حماسه و ایثار قاسم

يك روز به گردان ما ابلاغ شد برای پدافند به سمت شلمچه برویم و ما به آنجا رفتیم. در گروهان ما سربازی بود که همه او را قاسم صدا می زدند. اولین بار که او را دیدم نگاهش مرا جذب کرد. صداقت و معنویت در چشمهایش موج می زد.
قاسم، فردی بسیار فعال بود و به سربازان، نحوه نگهداری از مواضع پدافندی و حفاظت در برابر گلوله را آموزش می داد. شبها تا صبح بیدار می ماند و به سنگرهای دیده بان سرکشی می کرد. او سربازی بسیار فداکار بود. يك روز وارد سنگر شد و گفت: «سقف دیده بان جلوی خط، آسیب دیده است. اگر اجازه دهید من و سرباز خدادادی برویم و آن را تعمیر کنیم.»
گفتم: «قاسم جان، به پایان خدمت شما چیز زیادی باقی نمانده است. شنیده ام قصد ازدواج داری. بهتر است به مرخصی بروی و این مسئولیت را به ما واگذار کنی.» اما نپذیرفت و ناچار، او را همراه چند تن به خط فرستادم.

وقتی آنها مشغول بازسازی سنگر بودند، دشمن - که در نزدیکی آنها قرار داشت - صدای تقه زدن آنها را در سنگر دیده بان شنیده و چند گلوله خمپاره به اطرافشان پرتاب کرد، و همین باعث شهادت قاسم شد.^۲
خاطره ای از عمویم مجید

عموی من، مجید از مربیان لشکر 25 کربلا بود که در پادگانهای مختلف کشور، فنون نظامی را به سربازان آموزش می داد. او هر وقت مرا می دید، خاطرات شگفت انگیزی از ایثارگریهای شهیدان تعریف می کرد. گاهی حرفهایش را باور نمی کردم. او می خندید و می گفت: «به زودی باور می کنی.»

يك روز او در پادگان هفت تپه، راه و روش خنثی کردن و رد شدن از میدان مین را برای 75 سرباز توضیح می داد. سپس از آنها خواست مینهای کار گذاشته شده در پادگان را خنثی کنند. در آن بین، چند سرباز به طرف یکی از مینهای واقعی رفتند. وقتی عمویم متوجه ماجرا شد، ناگهان با فریاد الله اکبر خود را به روی مین انداخت. صدای انفجار که در پادگان پیچید، همه سراسیمه و هراسان به سوی عمویم دویدند. وقتی نزدیک او رسیدند، با پیکر غرق به خونش مواجه شدند. او بلا فاصله به ملکوتیان پیوست.
با دیدن فداکاری عمویم باور ایثارگریهای شهدا برایم خیلی آسان شد.^۳
معطل نشوید

حسین عالی از شهدای واحد اطلاعات و عملیات و نوجوانی زابلی بود. حسین از چهره های خستگی ناپذیر واحد به شمار می آمد. شب عملیات کربلای 5 به عنوان مسئول محور اطلاعات، همراه گردان 410 رفت؛ چون مسیر حرکت را قبلا به خوبی شناسایی کرده بود، بدون کوچک ترین مشکلی، گردان را پشت مواضع دشمن رساند. ما آنجا کنار سیم خاردارهای فرشی توقف کردیم و یکی از برادران تخریب، مشغول باز کردن معبر شد؛ اما عراقیها پس از چند لحظه مشکوک شدند و اولین منور را شلیک کردند. درگیری در محورهای دیگر شروع شد و کم کم به محور ما رسید. فرصت کافی برای باز کردن معبر نداشتیم. می بایست گردان را روی دژ می رساندم. با نگرانی به اطراف نگاه کردم. هیچ راهی برای عبور دیده نمی شد. ناگهان حسین به سوی سیمهای خاردار رفت و خود را روی آن انداخت و گفت: «از روی من عبور کنید، معطل نشوید!»

۱. راوی: خدایان زاهدی، هم‌رزم شهید خیرالله جهان دیده، ر.ک: خفته بیدار، جعفر طیار، شاهد، تهران، اول 1384 ش، ص 45 و 46.

۲. راوی: سید علی حسینی، ر.ک: ملکوتیان زمین، ص 21 - 23.

۳. راوی: آرش نصیری، ر.ک: ملکوتیان زمین، به کوشش دفتر پژوهش و تحقیقات بنیاد شهید استان مازندران، اول، 1380، ص 153 و 154.

بچه‌ها با کراهِت و ناچاری پاره‌ی پیکر پاکش گذاشتند و به سرعت، روی دژ رفتند.^۱
مظلومان کربلا

حاج آقا اوصانلو قبل از عملیات کربلای 4 به بچه‌ها گفت: «اگر کسی از برادران در بین راه زخمی شد، در صورت امکان، خودش برگردد. دیگران نباید معطل او بشوند. اگر نتوانست برگردد یا پا به پای دیگران جلو برود، یا بدون کوچک‌ترین صدایی، طناب را رها کرده و شهادتین بگوید و زیر آب برود. چون اگر داد و بیداد کند، عملیات لو رفته، همه قتل عام می‌شوند.»
نزدیک ساعت 9، دستور حرکت صادر شد. بچه‌ها یکی‌یکی وارد آب شدند؛ ولی هنوز چیزی از ساحل دور نشده بودند که دشمن، ما را زیر آتش گرفت. عملیات لو رفته بود و عراق به شدت مواضع ما را می‌کوبید. تعدادی در جا شهید شدند و تعدادی مثل حسن حبیبی، رضا بیگدلی که در ابتدا زخمی شده بودند، طناب را رها کرده، زیر آب رفتند. آنها واقعاً مظلومانه شهید شدند.^۲

۱. راوی: محمود امینی، رک: شمیم عشق، ماهنامه دفاع مقدس، مرداد 1387ش، ص28.
۲. قطعه‌ای از بهشت، ویژه‌نامه مناطق جنگی جنوب کشور، قرارگاه راهیان نور، سپاه منطقه زنجان، 1386 ش، ص7.

سخنان مقام معظم رهبری

ضرورت تبیین اندیشه امام‌رحمه‌الله

باید با مطالعه مجموعه سخنان و دیدگاه‌های امام‌رحمه‌الله، از آنها تفکر امام خمینی‌رحمه‌الله را استنباط کرد.

البته در سخنان و دیدگاه‌های امام، کلام عام، خاص، مطلق و مقید وجود دارد که باید با تشکیل گروه‌های کاری، همه این سخنان با یکدیگر تطبیق شوند و از مجموعه آنها، تفکرات امام راحل را بدست آورد.^۱

امام؛ و حفظ حریم هویت انقلاب اسلامی

* امام بزرگوار، در مراحل مختلف انقلاب اسلامی همواره تلاش کردند با حفظ حریم هویت انقلاب اسلامی مانع از کج‌رویی و گمراهی و نفوذ عناصر بیگانه شوند که این روش درس بزرگی برای ماست.

* امام راحل در دوران نهضت اسلامی و پس از پیروزی انقلاب اسلامی با نوشتار و گفتار خود خطوط اساسی و مرزهای نظام جمهوری اسلامی ایران را مشخص کردند و مهم‌ترین مسئله، رعایت این مرزها و حفظ حریم هویت انقلاب اسلامی است.

* امام راحل برای حفظ حریم هویت انقلاب اسلامی حتی استفاده از واژه‌های عاریتی همچون جمهوری دموکراتیک را منع می‌کردند و بر نوآوری و واژه‌سازی در چارچوب نگاه دینی و اعتقادی انقلاب تأکید داشتند.^۲

عمل به وصیت‌نامه امام‌رحمه‌الله راهگشاست

* قشرهای مختلف مردم به ویژه جوانان، مسئولان قوای سه‌گانه و مسئولان همه دستگاه‌ها این وصیت‌نامه را بازخوانی و در بخشها و نکات فراوان آن تأمل و تدبر کنند؛ چرا که این وصیت‌نامه در واقع دستور العملی ملی برای پیشرفت و توسعه و سرافرازی ایران است.

* انقلاب اسلامی، به فرموده امام راحل عظیم الشان متعلق به همه قشرها و نسل‌های حال و آینده ایران است و این ملت بزرگ، این امانت سنگین الهی را در پرتو عمل به وصیت‌نامه راهگشای امام خمینی، حفظ «شعارها، جهت‌گیری‌ها، ارزشها و مبانی» انقلاب و در سایه پیشرفت و نوآوری و تعالی، حفاظت خواهد کرد.

* تزلزل در حرکت و سستی در حفظ ارتباط با انقلاب، نوعی بی‌وفایی است که ممکن است برخی به آن مبتلا شوند و به همین علت امام بزرگوار به جوانان توصیه می‌کنند با چشم واقع‌بین به «اصل انقلاب» نگاه کنند نه به مواضع اشخاص و جریانها.

* گسترش انقلاب به معنای ایجاد فتنه در کشورها، لشکر کشی و گسترش تروریسم

نیست؛ بلکه از راه الگوسازی جمهوری اسلامی، ترویج معارف اسلامی و ایستادگی در راه آرمانهای انقلاب؛ به ویژه دفاع از مظلومان صورت می‌گیرد که امروز به فضل الهی این هدف امام محقق شده است.

امام راحل در دوران نهضت اسلامی و پس از پیروزی انقلاب اسلامی با نوشتار و گفتار خود خطوط اساسی و مرزهای نظام جمهوری اسلامی ایران را مشخص کردند و مهم‌ترین مسئله، رعایت این مرزها و حفظ حریم هویت انقلاب اسلامی است

* دشمنان اسلام و ایران، در طول دهها سال، دینداری را مانع پیشرفت، و غربزدگی را عامل رشد و توسعه، تبلیغ می‌کردند؛ اما امام بزرگوار و مقتدر، تأکید می‌کرد و در عمل نیز نشان داد که روح انقلابی، روح پیشرفت و ابتکار و نوآوری است و ملت ایران، امروز این حقیقت روشن را در میدان‌های مختلف از جمله عرصه‌های علم و سیاست به اثبات رسانده و جوانان ملت با همین اعتقاد همچنان به پیش خواهند رفت.

* عزت و امنیت پایدار، رشد و توسعه و اعتلای معنوی و اخلاقی ملت ایران در گرو عمل

مسئولان و مردم به توصیه‌ها و وصیت‌نامه امام خمینی‌رحمه‌الله است و این واقعیت نباید هیچ‌گاه فراموش شود.

۱. کیهان، 87/7/8.

۲. همان، 87/3/2.

* یکی از برجسته‌ترین نقاط خط امام، لزوم ایستادگی قاطع در مقابل طمع‌ورزان و مستکبران است، بنابراین همه مجموعه‌های سیاسی، نخبگان کشور و آحاد ملت که به افکار و اندیشه امام خمینی‌رحمه‌الله وفادار هستند باید ایستادگی در مقابل زورگویان جهان را حفظ و تقویت کنند.

* دفاع صریح از حقوق ملت‌های مظلوم به ویژه مردم فلسطین در سرلوحه روش و خط امام خمینی؛ قرار دارد که خوشبختانه ملت ایران و مسئولان در طول سی سال گذشته این روش را دنبال کرده‌اند و در هر میدانی که با استکبار جهانی مواجه شده‌اند، پیروز میدان بوده‌اند.^۱

دهه پیشرفت و عدالت
* حضور میلیون‌ها جوان "دانا، پرنشاط و تحصیل کرده"، تجربیات بسیار ذقیمت "نخبگان، مسئولان و مدیران" در روبرو شدن با مسائل سه دهه اخیر که منجر به تصمیمات مهمی همچون اجرای اصل 44 قانون اساسی، تلاش برای هدفمند کردن یارانه‌ها و سفر مسئولان به استانها و مناطق دور و نزدیک کشور شده است و نیز آماده شدن زیر ساختهای اساسی در زمینه‌های گوناگون "علمی، شبکه‌های ارتباطاتی و مواصلاتی" از جمله عواملی است که آمادگیهای بسیار وسیعی، برای حرکت پر شتاب‌تر کشور بوجود آورده تا دهه چهارم که از امسال آغاز شده در پرتو برنامه‌ریزی و کار و تلاش مجدانه، حقیقتاً به دهه پیشرفت و عدالت تبدیل شود.^۲

تغییر الفاظ یا رویه دولت آمریکا؟

* اگر واقعا چیزی جز بخش اندکی از ادبیات شما تغییر کرده است نشان دهید. آیا دشمنی شما با ملت ایران پایان یافته؟، داراییهای ایران را آزاد کرده‌اید؟، تحریمها را برداشته‌اید؟، از لجن پراکنی و تبلیغات سوء دست برداشته‌اید؟، دفاع بی‌قید و شرط از رژیم صهیونیستی را پایان داده‌اید؟^۳

* تغییر نباید لفاظی و با نیت ناسالم باشد و اگر می‌خواهید ضمن حفظ همان اهداف قبلی، فقط سیاستها و تاکتیکها را عوض کنید، این یک خدعه است نه تغییر. و اگر تغییر واقعی مورد نظر شماست باید در عمل مشاهده شود و به هر حال همه مسئولان آمریکایی و دیگران بدانند که ملت ایران را نمی‌شود فریب داد یا ترساند.

همه مجموعه‌های سیاسی، نخبگان کشور و آحاد ملت که به افکار و اندیشه امام خمینی‌رحمه‌الله وفادار هستند باید ایستادگی در مقابل زورگویان جهان را حفظ و تقویت کنند
* اگر تغییر نکنید مطمئن باشید سنتهای الهی و ملتها، شما را تغییر خواهند داد.
* از این واقعیات عبرت بگیرید، برای خیر و صلاح خودتان و کشورتان از اینگونه سیاستها و رفتار دست بردارید که در این صورت چهره شما در افکار عمومی به تدریج تغییر خواهد کرد.
در حرفهای من به دقت تأمل کنید، البته آنها را به صهیونیستها ندهید که برایتان ترجمه کنند بلکه با انسانهای صالح مشورت کنید.

* حرف ما این است که تا وقتی دولت آمریکا روشها، سیاستها، اقدامات و جهت‌گیریهای خصمانه سی سال گذشته را دنبال می‌کند، ملت ما نیز همان ملت سی سال گذشته است که روز بروز قوی‌تر، آبدیده‌تر و با تجربه‌تر شده است. ملت ما از اینکه با زبان تهدید و تطمیع با او صحبت کنند بدش می‌آید. البته ما سابقه‌ای از رئیس‌جمهور و دولت جدید آمریکا نداریم، بنابراین بر اساس عملکرد آنها قضاوت می‌کنیم.^۴

۱. همان، 87/3/19.

۲. سایت مقام معظم رهبری، سخنرانی 88/1/1

۳. همان.

۴. همان.

ایران در سایه رهبر خود شکست ناپذیر است

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی «المحیط»، «گیورا ایلاند»، رئیس اسبق شورای امنیت ملی رژیم صهیونیستی که در مرکز مطالعات امنیت ملی دانشگاه تل آویو سخن می گفت تأکید کرد: «اسرائیل هرگز نمی تواند با عملیات نظامی بر ایران پیروز شود.»

ژنرال بازنشسته این رژیم تصریح کرد: «اسرائیل توان انجام حمله نظامی و پیروزی بر ایران یا آسیب زدن به مراکز هسته ای این کشور را ندارد؛ اما در فعالیتهای هسته ای این کشور می تواند کارشکنی کند.»

وی با اشاره به ناکارآمدی تحریمهای اقتصادی و سیاسی اعمال شده علیه کشورمان گفت: «ایران در سایه رهبری خود شکست ناپذیر شده و با وجود اعمال این همه فشارهای اقتصادی و سیاسی، همچنان به فعالیتهای هسته ای خود ادامه داده و خواهد داد.»

«ایلاند» همچنین گفت: «همانطور که قبل از عملیات نظامی علیه حماس در غزه با آمریکا هماهنگیهای لازم را به عمل آوردیم، برای انجام عملیات بزرگ و پیچیده ای مثل حمله به تأسیسات هسته ای ایران نیز لازم است با آنها هماهنگی کنیم؛ به خصوص اینکه این گونه عملیاتها نتایج دراز مدتی در صحنه بین المللی به جا خواهد گذاشت.»

ژنرال بازنشسته صهیونیست سپس به تشریح علل اشتباه بودن حمله نظامی به ایران پرداخت و گفت: «اسرائیل در صورت انتخاب گزینه نظامی علیه تأسیسات هسته ای ایران در 3 مورد باید بها پرداخت کند: اول آنکه شکست خواهد خورد، دوم آنکه این مسئله موجب خواهد شد جهان به قدرت دفاعی اسرائیل نظر منفی پیدا کند و دست آخر اینکه تمام دنیا خواهد گفت این رژیم مرتجاوز است و آن را متهم خواهد کرد.»

ایلاند در پایان تصریح کرد: ایران امروز، عراق سال 1981 و سوریه سال 2007 نیست؛ چنانچه به ایران حمله شود تنها این کشور نخواهد بود که پاسخ ما را می دهد بلکه تمام منطقه به ما پاسخ خواهند داد؛ چرا که جنگ به منطقه کشیده می شود. علاوه بر این ممکن است این کشور اهداف آمریکا در خاورمیانه را نیز مورد هدف قرار دهد.^۱

شاخ و شانه کشیدن در برابر ایران بی فایده است

ویلیام لورس، سفیر پیشین آمریکا در ونزوئلا و چکسلواکی بدون اینکه نگرانیهای آمریکا درباره ایران را نفی کند تأکید کرد که دامن زدن به خصومت بین آمریکا و ایران راه حلی درست نیست.

به گزارش ایسنا به نقل از روزنامه نیوزتایمز، لورس گفت: تاکتیک شاخ و شانه کشیدن و تهدید در برابر فرهنگی که در طول تاریخ بارها مجبور شده است بر همسایه های متخاصم اش غالب شود، تأثیرگذار نخواهد بود.

این مقام آمریکایی که در هفت سال اخیر در تلاش برای ایجاد روابط دیپلماتیک غیر رسمی با مقامات ایرانی بوده است در ادامه گفت: برای اینکه با موفقیت بتوان نیروهای آمریکایی را از عراق خارج کرد بدون اینکه این کشور دچار جنگ داخلی شود، آمریکا به کمک یک سازمان بین المللی که از ایران و همسایگان آن در خاورمیانه کمک می گیرد، نیازمند است.

وی تأکید کرد: همه باید درک کنند که این کار چقدر به نفع «تمامیت ارضی» آنهاست.

لورس علاوه بر آن تأکید کرد که آمریکا باید با صراحت درباره اهداف هسته ای ایران با تهران صحبت کند و این کار را بدون سایه سنگین یک حمله نظامی انجام دهد.

او گفت: ایران در حال گسترش تواناییهای هسته ای اش است؛ اما این به این مفهوم نیست که این کشور به توانایی تولید یک سلاح هسته ای نزدیک شده است.^۲

چامسکی: تردید نکنید، اوپاما

حامی واقعی اسرائیل است

به گزارش خبرگزاری فارس، «آورام نوام چامسکی» نظریه پرداز معروف آمریکایی در مصاحبه با هفته نامه فرانسوی زبان الاهرام با اعلام مطلب فوق افزود، «ما از طریق منابع اسراییلی

مطلع شده‌ایم که تهاجم اخیر اسرائیل به نوار غزه کاملاً سازمان دهی شده و از پیش طرح ریزی شده بوده است و قرار بوده درست پیش از ورود رئیس جمهور جدید آمریکا به کاخ سفید و با وارد کردن حداکثر آسیب به غزه به پایان برسد تا این امکان برای اوباما به وجود آید که این مسائل را کاملاً به دست فراموشی بسپارد.»

وی تصریح کرد: «در تمام طول جنگ، اوباما به این بهانه که «آمریکا فقط یک رئیس جمهور دارد»، سکوت اختیار کرد؛ اما باید بدانیم که سرکار بودن بوش مانع اظهار نظر اوباما درباره مسائل متعدد مربوط به سیاست داخلی و بین‌المللی آمریکا نبود. باراک اوباما پس از آغاز دوران ریاست جمهوری اش در کاخ سفید تنها از کشته شدن نظامیان و غیرنظامیان اسرائیلی و فلسطینی در جریان جنگ غزه ابراز تأسف کرد و نخستین مداخله اش در سیاست خارجی آمریکا تنها چند روز پس از روی کار آمدنش درباره مناقشه اسرائیل و فلسطین و انتصاب «جرج میچل» به سمت فرستاده آمریکا در خاورمیانه رقم خورد.» چامسکی گفت: «در آن زمان اوباما بار دیگر دفاع از اسرائیل را به عنوان یکی از اولویتهای خود مطرح کرد و خواستار برقراری صلح میان کشورهای عربی و اتحادیه عرب با اسرائیل شد. اوباما در ادامه به طور شفاهی اقدامات اسرائیل در غزه را مورد انتقاد قرار داد؛ اما واقعیت این است که وی از اقدامات جنایتکارانه اسرائیل در سرزمینهای اشغالی حمایت می‌کند. این همان نتیجه‌گیری است که ما می‌توانیم با نگاهی به اقدامات اوباما پیش و پس از انتصابش به ریاست جمهوری آمریکا، به آن دست یابیم.»^۱

تبلیغ سلفیها از طریق اتوبوس در ایران

برخی صاحبان اتوبوسهای مسافربری در سیستان و بلوچستان با نمایش فیلمهایی از سخنرانیهای مولویهای سلفی سنی، مذهب خود را اینچنین تبلیغ می‌کنند. یک شهروند زاهدانی که چندی پیش در مسیر کرمان - زاهدان از طریق اتوبوس مسافرت کرده بود، پس از مشاهده این فیلمها برای مسافران، موضوع را گزارش داد. به دنبال این اعلام، پیگیری در این زمینه آغاز شد که این موضوع توسط اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان به تأیید رسید. شواهد موجود در این زمینه حاکیست که صاحبان برخی اتوبوسهایی که از میدا زاهدان یا به مقصد زاهدان مسافرت می‌کنند، در سفرهای درون و برون استانی در کنار پخش فیلمهای سینمایی دارای مجوز یا به جای آنها، فیلم سخنرانی مولویهای سلفی اهل سنت را نیز پخش می‌کنند.^۲

۱. همان، 87/12/4.

۲. جمهوری اسلامی، 88/1/19.

در شماره پیشین، برخی از حکمت‌های وضو مطرح شد. در این شماره، بعضی از حکمت‌های غسل را که در روایات آمده و نثرات بهداشتی آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

غسل

به‌طور کلی فلسفه غسل، نظافت بدن است که لزوم آن بر هیچ کس مخفی نیست. در علل الشرایع و عیون اخبار الرضا علیه السلام از امام هشتم علیه السلام نقل شده است که ایشان در پاسخ به محمد بن سنان درباره فلسفه این کار فرمودند که غسل، سبب پاکیزگی جسمی و روانی است.

غسل جنابت، فواید بسیاری دارد که تاکنون علت و نتایج مهم آن برای ما پوشیده مانده است. درباره برخی حکمت‌های غسل جنابت در حدیثی از حضرت رضا علیه السلام چنین نقل شده است:

«مردم به انجام غسل جنابت امر شده‌اند؛ اما امر نشده‌اند که پس از قضای حاجت (توالت رفتن)، غسل کنند؛ در صورتی که آن (خروج مدفوع) نجس‌تر و پلیدتر از [خروج منی و] جنابت است؛ [دلیل غسل نکردن برای خروج مدفوع آن است که] جنابت از ذات انسان حادث و از همه بدن خارج می‌شود؛ اما مدفوع آدمی از ذات انسان به وجود نمی‌آید و جز این نیست که غذا از مجرای، وارد [معهده] می‌شود و از مجرای دیگری خارج می‌شود.»^۱

همچنین امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

چند نفر یهودی، محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و داناترین آنها چند مسئله از حضرت پرسید و در ضمن سؤالاتش عرضه داشت:

«چرا حق تعالی درباره جنابت، به غسل امر فرموده است؛ ولی در صورت خروج ادرار و غائط، غسل را واجب نکرده است؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که آدم علیه السلام از درخت منهی تناول کرد، آنچه را که خورد به آرامی و آهستگی وارد عروق و موی و پوست او شد؛ از اینرو وقتی مردی با همسرش مجامعت می‌کند آب از تمام رگها و موهای بدنش خارج می‌شود؛ از اینرو حق عزوجل، این حکم را جعل کرده است که در صورت جنابت، غسل بر فرزندان آدم علیه السلام واجب است و آن را تا روز قیامت مستمر کرده است؛ ولی ادرار از زیادی مایعاتی است که انسان می‌آشامد و غائط از زیادی طعامی است که تناول می‌کند. پس در صورت خروج این دو، وضو واجب است.»

یهودی گفت: «ای محمد صلی الله علیه و آله راست فرمودی.»^۱

شاید فرمایشات امامان علیهم السلام در این باره از یک منظر به یافته‌های دانشمندان این دوران اشاره داشته باشد. آنان چنین گفته‌اند:

طبق تحقیقات، در بدن انسان، دو سلسله اعصاب خودمختار وجود دارد که تمام فعالیت‌های بدن را کنترل می‌کند. این اعصاب عبارت‌اند از: اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک. این دو رشته اعصاب در سراسر بدن انسان و در اطراف تمام دستگاه‌های داخلی و خارجی گسترده شده‌اند. وظیفه اعصاب سمپاتیک، تند کردن و به فعالیت واداشتن قسمت‌های مختلف بدن و وظیفه اعصاب پاراسمپاتیک، کند کردن فعالیت آنهاست. در واقع، یکی نقش گاز اتومبیل و دیگری، نقش ترمز را دارد. تعادل این دو دسته اعصاب سبب می‌شود دستگاه‌های بدن، به طور متعادل کار کنند.

گاهی جریان‌هایی رخ می‌دهد که این تعادل را بر هم می‌زند؛ از جمله این جریان‌ها مسئله شهوت یا اوج لذت جنسی است که معمولاً مقارن خروج منی صورت می‌گیرد.

۱. وسائل الشیعه، ج 2، ص 180: «... وَ إِنَّمَا أَمْرُوا بِالْغُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِالْغُسْلِ مِنَ الْخَلَاءِ وَ هُوَ أَنْجَسُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ أَقْدَرُ مِنْ أَجْلِ أَنَّ الْجَنَابَةَ مِنْ نَفْسِ الْإِنْسَانِ وَ هُوَ شَيْءٌ يَخْرُجُ مِنْ جَمِيعِ جَسَدِهِ وَ الْخَلَاءُ لَيْسَ هُوَ مِنْ نَفْسِ الْإِنْسَانِ إِنَّمَا هُوَ غِذَاءٌ يَدْخُلُ مِنْ بَابٍ وَ يَخْرُجُ مِنْ بَابٍ.»

۲. علل الشرایع، ج 1، ص 891.

در این موقع، سلسله اعصاب پاراسمپاتیک بر اعصاب سمپاتیک پیشی می‌گیرد و تعادل به شکل منفی به هم می‌خورد. این موضوع، ثابت شده است که از جمله اموری که می‌تواند اعصاب سمپاتیک را به کار و وارد و تعادل از دست رفته را تأمین کند، تماس آب با بدن است. از آنجا که تأثیر شهوت بر تمام اعضای بدن به طور محسوسه دیده می‌شود و تعادل این دو دسته اعصاب در سراسر بدن به هم می‌خورد، دستور داده شده است که پس از آمیزش جنسی یا خروج منی، تمام بدن با آب شسته و در پرتو اثر حیات بخش آن، تعادل کامل، میان این دو دسته اعصاب در سراسر بدن برقرار شود.^۱

از سوی دیگر، هنگام عمل زناشویی، انقباض و عکس‌العملهایی در اعصاب به وجود می‌آید که آثار آن بی‌درنگ در بدن ظاهر می‌شود. آنچه همگان از آمیزش احساس می‌کنند، سستی عمومی است که بر انسان عارض می‌شود.

افزون بر این، خون که در رگهای همه بدن جاری است، انقباض پیدا می‌کند؛ به گونه‌ای که اندکی از حالت عادی جریان، خارج می‌شود؛ به ویژه، جریان آن بر سطح بدن. در این صورت، ریختن آب بر همه بدن و دست کشیدن بر اعضا در هنگام غسل - که مستحب است - سبب بازگشت جریان معمولی خون و تجدید عمل دور آن است. در نتیجه، اعمال حیاتی به حالت عادی برمی‌گردد و بدن برای ادامه زندگی و فعالیت آماده می‌شود.^۲

دکتر مصطفی نورانی می‌نویسد: «غسل، علاوه بر اینکه کثافت‌های ظاهری بدن را پاک می‌کند، باعث فواید بی‌شماری است. عمل زناشویی جماع، سبب می‌شود سلولهای بدن بمیرد و این سلولها با شستن بدن، حیات دیگری پیدا می‌کند. بدن، بدون غسل بو می‌گیرد؛ چون همه فضولات به عروق لنفاوی می‌ریزد.»^۳

احمد محمد سلیمان می‌نویسد:

«چون منی دارای مقداری مایع لزج، موسوم به موسین است، اطراف سوراخهای پوست را به خوبی می‌گیرد و به کلی تنفس پوستی قطع می‌شود. غسل کردن، اعصاب را منبسط می‌کند و آنها را به حال طبیعی و عادی بر می‌گرداند.»^۴

همچنین دکتر صدرالدین نصیری که کتاب بهداشت اجتماعی در اسلام از اوست، یکی از علل واجب شدن غسل جنابت را حفظ اعضای تناسلی می‌داند؛ زیرا کثافات پدیدآمده از مقاربت، باعث تولید اقسام امراض مقاربتی، از قبیل: سوزاک، سفلیس و ... می‌شود. همچنین در موقع مقاربت که بدنها با هم تماس دارند، ممکن است امراض جلدي از يك شخص به دیگری سرایت کند.

پوست شخص جنب، آلوده به اثر جنابت است. اگر شخص جنب، بدون انجام غسل جنابت یا گرفتن وضو و یا تیمم، مشغول اکل و شرب شود، میکروب‌هایی که از جنابت در بشره ایجاد شده‌اند، با غذا و آب ضمیمه شده، پس از ورود به معده، سبب امراضی می‌شوند که از جمله آنها برص (لکه‌های سفید در بدن) است.^۵

لازم است اشاره شود که مقررات جنابت، مؤثرترین وسیله در پیشگیری از افراط در فعالیت‌های جنسی است. خاصیت غسل، تأمین سلامت پوست است که با زدودن سلولهای مرده، چربیهای زاید، املاح و گرد و غبار صورت می‌گیرد.

فرایند خروج منی از بدن با تعریق شدید همراه است و به رخوت و سستی تمام اندامها منتهی می‌شود؛ به طور کلی، اختلالات مقدماتی سلولها و نسوج به صورت مسمومیت‌های بیولوژیکی و میکروبی و اختلالات مقدماتی اعضا و دستگاه‌های بدن به صورت ضعف، سستی و شبه فلج، سرانجام به يك سلسله عوارض و بیماریها منجر می‌شود که پیشگیری از آنها از عهده طب جدید هم خارج است.^۶

۱. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران دارالکتب الاسلامیه، نوزدهم، 1376ش، ج 4، ص 292 و 293.

۲. رك: عروة الوثقى، ج 1، ص 3-5؛ مدارا الیدعلي الاعضاء لزیادة الاستطهار.

۳. بهداشت اسلامی، مصطفی نورانی، دفتر مرکزی مکتب اهل بیت، 1369 ش، ج 1، ص 24.

۴. القرآن و الطب الحديث، علي الصادق عبدالرضا، بیروت، دار المورخ عربي، ص 223.

۵. فلسفه احکام اسلامی از نظر علم امروز، محمد جواد نجفی، نشر مصطفوی، ص 69.

۶. تجلی حکمت در فلسفه پزشکی احکام، محمد عزیز حسامی، سنندج، پرتو بیان، اول، 1381ش، ص 54.

غسل از جمله شوک‌های خفیفی است که از طریق تحریک اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک به تحریک و تقویت فعالیت عمومی و در نتیجه از یاد قدرت حیاتی بدن منجر می‌شود. ضعف شدید و رخوت عمومی بدن، پس از خروج منی از جمله مواردی است که فقط با شستشوی بدن رفع می‌شود.^۱